

پادداشت نامی

گانج

مکارش
استاد ابراهیم پورزاده



تندیس ایران

یادداشت‌ای کات

نگارش
استاد ابراهیم پور دادو



نشریه سایر

۳۳۲

فهرستنويسي پيش از انتشار کتابخانه ملي جمهوري اسلامي ايران

اوستا. يسنا. گاهان. فارسي - اوستايي.

يادداشت های گات ها / نگارش پورداود؛ - تهران: اساطير، ۱۳۸۱.

بيست و چهار، ۵۲۷ ص.: جدول. (انتشارات اساطير، ۳۳۲)

ISBN 964-331-117-1

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فپها.

۱. اوستا - فارسي. يسنا. گاهان. ۲. شعر اوستايي. ۳. زيان اوستايي - - واژه‌نامه‌ها - -

فارسي. ۴. فارسي - - واژه‌نامه‌ها - - اوستايي. الف. پورداود، ابراهيم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷ -

گرددآورنده و مترجم. ب. عنوان.

۴۰۰/۰۴۳۹۱۵

PIR ۱۴۱

۱۲۷۳-۱۲۸۱

۱۳۸۱



آئينه استاد

يادداشت های گات ها

تأليف: ابراهيم پورداود

چاپ اول: ۱۳۸۱

ليتوگرافی و چاپ: ديبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۱۱۷-۱

حق چاپ محفوظ است

آدرس: ميدان فردوسى، اول ايرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

موده، مهدی
اندیشه نیک

من و من مهدی
گفتار نیک

من «مدلین» مهدی
کردار نیک

ساتها : پخش دوم

یادداشت‌های گاتها

نگارش

پوردادو

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشتہ‌ها

دیباچه ص نه - شانزده
 فهرست نامه‌ها ص هفده - بیست و چهار
 دین دیری ص بیست و شش - بیست و هفت
 غلطنامه ص بیست و هشت

اُهندَگات ص ۱ - ۲۰۶ :

- | | | |
|----|-----|---|
| ۳۸ | هات | ص ۱ - ۲۶ (سروش ص ۱۳ ، ماتهور ، وخشود ص ۱۴ - ۱۵) |
| | | خرفستر ص ۱۵) |
| ۳۹ | هات | ص ۲۷ - ۶۱ (آزوئی <i>âzûti</i> - ۴۶ - ۴۷ ، مگ <i>maga</i> - ۶۱ - ۵۶) |
| ۴۰ | هات | ص ۶۲ - ۹۵ (مئینیو <i>mainyu</i> = مینو ، گوهر ۶۹ - ۷۱ ، اریش <i>eresh</i> - ۷۴ - ۷۲) |
| ۴۱ | هات | ص ۹۶ - ۱۴۲ (دتنا ۱۱۵ - ۱۱۶ ، دمان ، خان و مان ؛ شوگیتهر <i>shôithra</i> ، روستا ۱۲۶ - ۱۲۹ ، دخیو <i>dahyu</i> - ۱۲۹ ، ده ۱۳۰ - ۱۳۱) |
| ۴۲ | هات | ص ۱۴۳ - ۱۷۰ (ویونگهان پدد جم ۱۱۵ - ۱۵۴ ؛ دورگوش <i>dûraosha</i> - ۱۶۸ - ۱۶۶) |
| ۴۳ | هات | ص ۱۷۱ - ۱۸۸ (درگون <i>draona</i> نان درون ، میزد ۱۸۰ - ۱۸۱) |
| ۴۴ | هات | ص ۱۸۹ - ۲۰۶ (سوشیانت <i>saošyant</i> - ۲۰۳ - ۲۰۴) |

اُشتوَدَگات ص ۲۰۷ - ۲۰۱ :

- | | | |
|----|-----|---|
| ۴۳ | هات | ص ۲۰۷ - ۲۲۶ (تخم <i>taxma</i> ، توم ۲۱۱ - ۲۱۲) |
| ۴۴ | هات | ص ۲۲۷ - ۲۵۹ (آسوگ <i>âsu</i> ، آهو ۲۳۵ - ۲۳۴ ، بوتهور <i>puthra</i> ، بوره) |

پسر، جم پسر و یونگهان، فریدون پسر آتبین، گرشاسپ بسر اترط،
ذرتشت پسر بورشسپ، ارشن arshan، گشن ۲۵۶ - ۲۵۷

هات ۴۵ ص ۲۶۰ - ۲۷۱ (برادر، برادر، خونگهر، خواهر، مادر، پدر،
نیا، نواده ... ۲۷۰ - ۲۷۱)

هات ۴۶ ص ۲۷۲ - ۳۰۱ (مهر ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۰ ، رشن ۲۸۱ - ۲۸۰ ، دستور
۲۸۶ - ۲۸۴

سُبْتَقْدَ لَات ص ۳۰۲ - ۳۴۳ :

هات ۴۷ ص ۳۰۵ - ۳۰۲

هات ۴۸ ص ۳۱۸ - ۳۰۶

هات ۴۹ ص ۳۲۱ - ۳۲۲ (هردار ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۱)

هات ۵۰ ص ۳۴۳ - ۳۳۳

وُهُو خِشْتَر لَات ص ۳۶۳ - ۳۴۴ :

هات ۵۱ ص ۳۶۳ - ۳۶۴ (فر ، فره = خره ۳۶۰)

وَهِيشْتُر أَيْشَت لَات ص ۳۶۴ - ۳۸۲ :

هات ۵۲ ص ۳۶۴ - ۳۶۴ (تناپوهر tanapuhr = تنافور، پشوتان ۳۸۱ - ۳۸۲)

* * *

او سیج ۳۸۵ - ۳۸۴

کر بن ۳۸۷ - ۳۸۵

گر هم ۳۸۸ - ۳۸۷

بندو ۳۸۹ - ۳۸۸

کوی = کی ۳۹۲ - ۳۸۹

فریان ۳۹۴ - ۳۹۳

تور ۳۹۶ - ۳۹۴

زرتشت و خاندان وی ۴۱۹ - ۳۹۶ :

(سپتامن ۳۹۷ - ۳۹۸؛ هچتسب ۳۹۹، پوروشسب ۴۰۰ - ۴۰۱، دندو ۴۰۱ - ۴۰۴، هوُوی ۴۰۴ - ۴۰۵، ایسد و استر ۴۰۵ - ۴۰۷، پوروچیست ۴۰۸ - ۴۰۹، مدیوماه ۴۰۹ - ۴۱۴، دوراسر ووب ۴۱۴ - ۴۱۵، رجن ۴۱۵، رزن ۴۱۵، نیازم ۴۱۵، وندیشت ۴۱۵، هردار ۴۱۶، ارجذرشن ۴۱۷، پتیر سپ ۴۱۷، چخشنوش ۴۱۷، اورگلندسپ ۴۱۸)

خاندان هوُگو، جاماسب، فرشوستر ۴۲۰ - ۴۲۴

جم پسر و یو انگهان ۴۲۵ - ۴۴۰

فهرست واژه های اوستایی ۴۴۳ - ۴۹۸

فهرست واژه های پارسی باستان ۵۰۰ - ۵۰۲

فهرست واژه های پهلوی ۵۰۴ - ۵۱۵

فهرست واژه های پارسی ۵۱۸ - ۵۲۷

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را
بزمیان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین
برخورد دارشوند.

درسی و دوسال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰۴) بگزارش آن پرداختم.

در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از
زبان اوستایی بفارسی درآوردم. در سالهای پس از آن بخش‌های دیگر نامه مینوی دا
旃ادرسی گردانیدم: یشتها در دو جلد، خرده اوستا، یستنا پخش نخست.

پس از گزارش پخش بزرگ اوستا، دریافت که گزارش گاتها کم و کاستی دارد
باید گر باره با آن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست
پس از بهتر آشنا شدن بمزدیستا، پسر آنها برگردم. این است که با کوشش فراوان
دگر باره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم
مهر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبهی فرستادم،
بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود،
خودم در همان سال ۱۳۱۶، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بایران برگشتم.

درین دومین گزارش گاتها که در دو پخش است، در پخش نخست، گزارش پنج
سرود: اهنُوَد (اهونود) اشتو د سبتمد - و هو خشت - و هیشتواشت آمده و چندین
گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیستا - دین دیری - گاتها - بیشه و ران -
چینوَ دُبل.

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخش‌های دیگر اوستا به چه روی
نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم درین بود که بجای
هر یک از واژه‌های اوستایی، در فارسی واژه‌ای بنشانم که از همان ریشه و من تا کون در زبان

ما بجای هانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه‌های فارسی بکار رفته و از واژه‌های ییگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته، بی نیاز هانده است. معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه، ساده‌تر بیان شده است. در سراسر گاتها بنامهای امشاسب‌دان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپتمبر؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم، بسا، از آنها معنی‌های آنها که منش نیک، بهترین راستی (پاکی، درستی)؛ کشور بر گزیده یا شهریاری مینوی؛ فروتنی پاک یا نرم‌خوبی، پاک و برباری پاک؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد، اراده شده است و بسا اینان میانجی هیباشند، اهورامزدابدستیاری اینان به پیامبری زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای دستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشت‌های گاتها) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزار و پانصد و هشتاد و شتر (۲۵۸۶) یادداشت است. شمارهایی که در سر بسیاری از واژه‌های اوستایی، در بخش نخست دیده میشود، بهمین یادداشت‌های بخش دوم بر میگردد.

در این یادداشت‌ها هریک از واژه‌هایی که در گاتها آمده، یاد شده و واژه‌ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان (۲) یاد شده است. چنان‌که هیدانیم یک رشته از واژه‌های اوستایی با اندک تغییری در فارسی بجای هانده، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار برد و از برای نمودن مفهوم درست واژه‌ای که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسته نگردید و بسیاری از پاره‌های پخش‌های دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یادگردید.

باید در اینجا گفته شود که پخشی از گزارش اوستا (= زند) که بزبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که اهر و زه پهلوی خوانیم، از دستبرد

۱- در یادداشتها، چندین بار از امشاسب‌دان سخن داشتیم، بجلدیک یشتها صفحه ۹۶-۶۹ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نز نگاه کنید.

پیش آمد های زشت، زمانه، رهایی یافته بمارسیده است. این گزارش بسیار گرانها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم که نترین و دشوارترین پخش اوستاست. در بسیاری از جاهای گاتها در گزارش پهلوی واژه های آورده شده که در پخش های دیگر اوستاهم آورده شده است. این گونه واژه های فارسی میانه یا بهلوی را که هیچ گونه شک بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم. در گاتها و در سراسر اوستا با واژه هایی بر می خوریم که در سنگ پشت های پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده. زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه. این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنان که میدانیم از گویش^(۱) اوستایی که باید آن را زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریک اوستای روزگار ساسانیان است، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمی شود، در این گونه واژه ها بپروردی از داشمندان اوستا و دا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنان که میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت و دایی) برادران آریایی ماجران میکند.

بجای است یاد آور شویم که در فرهنگ های فارسی یک رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده، چون همین واژه های از دست رفته، در اوستا دیده می شود، هیچ شک بدرستی آنها نمی ماند. در

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آین زدشت، واژه گویش را در ودیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین تر که اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشت‌ها اینکونه واژه‌های ازدست رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشت‌ها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده می‌شود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیایم پارسی میانه پارسی باستان و سانسکریت و گویش‌های گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوردیم. گزارش گاتها و این یادداشت‌ها نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز بوم درین زعینه‌رستگار بدر ایند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاگان پارسای خود را دریابند.

گفتم دومین گزارش گاتها را با « یادداشت‌های گاتها » در مهرماه ۱۳۱۶ از آaman بهند فرستادم.

سال‌ها این دو نسخه در بمبئی هاند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهربمنی گرفتار شده بود. این پیکار بیش از شش سال پایا هاند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۴۵ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گاتها که از برای تصحیح بهتران فرستاده می‌شد چندی در راه میماند یا اینکه کم می‌شد و بن نمیر سید، این چنین سال‌ها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۴۵ = ۱۹۴۵ زوئیه آن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت و از آنها جزمشی خاکستر چیزی بیجا نماند، چندی گذشت تدارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتها را دربرابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

فرودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد.
از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی که گاته‌ارا از بریلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بعضاً دوم که « یادداشت‌های گاته‌ها » باشد (همین نامه حاضر)؛ پس از سوختن دیگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط یک نسخه ناقص آن را در زیر دست داشتم، آنهم چاپ نا درستی که در بمبئی انجام داده بودند. از برای رهانیدن این نامه از گزند اهل‌زمینی، نامه‌ای که این‌همه مایه افسردگی شده، بنچار باستی یادداشت‌ها را از روی نسخه خطی پراگفته و پریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان با ایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دیگر باره سرو دروبی دهم، پیداست که پس از گذشتن چندین سال براین یادداشت‌ها، دلم راه نداد آنها را که در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن با آنها بچاپ برسانم، « گفتار در باره برخی از نامه‌ها که در گاته‌ها آمده است » و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را گرفته، در تهران نوشته شده است.

این است سر گذشت این دو نامه که با اختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز پیشگفتار و دیباچه که هر یک بفاصله چند سال از هم دیگر نوشته شده و اینک در گاته‌ها، پخش نخست، پهلوی هم دیده میشود بخوبی گویای این داستان است. سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی اهمیتی دارد، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتمن است. ناگزیر پخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشن بر سد، باز جای سپاس است که پس از سپری شدن سی و دو سال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش اوستا بردم، هنوز دستم ازین کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خود اندیشه است، این است که بیم این میزد عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تازیان نخستین بار است که بربان کنونی این مژدهوم در آمده، بسر نرسد. آری آنچه درین میان در خود

درین و افسوس خواهد بود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کار است .
باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که
کویای کینه و ستم و خونریزی اسکندر و عرب و چنگیز است ، اگریکی از فرزندان
این هرزو بوم درسنامه ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید
وبگزندها گرفتار گردد ، گویاش . اگر با پیش آمد های بد ، بخود کار آسیبی نرسد ،
آسیب کسان اهمیت ندارد . با خود می گفتم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم
داد و هیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی دربی باشد و پس از سپری شدن بیش
از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافریده باشد .

پخش نخست یستا که در بمبهی بچاپ رسیده ، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت ،
پخش دوم آن را در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از
برلین به بمبهی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشاهی ماند . پس از
گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زیانی
نديده ، نماید آویزشی (۱) داشته باشند ، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم . آن نسخه
را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم به تهران پس فرستادم . شاید اگر آن را نخواسته
بودم تا با مرور هم در آنجا بگوشیده آدمیده بود یا لازمیان رفته بود .

خدارا سپاس که این پخش از اوستانیز که جلد دوم یستا باشد در تهران بچاپ
رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن ، از چاپخانه بدر آید و بدست
خوانندگان ارجمند سپرده شود .

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دو جلد انتشار یابد و
اینچنین گزارش اوستا بایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیستا ، موشیانت
(موعود زرتشتی) انتشار یابد . درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا
آنچنان که میخواستم پیش نرفت ، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاوه واژه درستی است . در تذکرة الاولیاء عطار (چاپ
تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادر جان خویش چندین آویزش
نیست »

گرامی گذاشته شده بی اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان پارسای آنان دارای چه دین و آینه بودند و چگونه با اعتقاد بروزبسین، زندگی جهانی را خوارن کرفتند . هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آینه پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزو بوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنه باین آتش مقدس بزند و شوری در دلها فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشتن فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند. بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور واژه های اوستایی و بهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست ، شاک نیست « یادداشت های گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبة درست و با کیزه در ایران از چاپ پیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاینسی که از برای تلفظ درست واژه های اوستایی و پارسی باستان و بهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی یک دوتن از دوستان خود ، ایجاد کرده اند ، انجام گرفته است. اگر آذیزش و دلبستگی این دوست گرامی وارجمندم نبود ، بانتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از هزداخواستارم.

در این نامه دو هزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه بهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی ،

فهرست شده است.

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی

در بیان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کارگزارش اوستا را در ده جلد بیان بر سانم، بازنمونه کوچک و ناجیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیاگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادبیان پایه ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مهایانه Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرازش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کمترین گویشهای سر زمین هادرهمین نامه بجای هانده و نمودار آین پاک و فرهنگ سالخورده نیاگان هاست

پوردادو

تهران، مهر گان ۱۳۶۴ خورشیدی = ۱۰ مهر ماه ۲۵۶۹ مادی

فهرست نامه ها

- ۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
- ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.
Aus Dem Grundtexte Übersetzt mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
- ۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868
- ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 - 54.
- ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände; Stuttgart 1886-1895
- ۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881
دیباچه این کتاب با انگلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta: Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
- ۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
- ۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910
گزارشی پنج سرود گاتها یا برخی از هاتهای آنها :
- ۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
- ۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920
- ۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.
- ۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) , Bombay 1928

- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
در همین کتاب، بحث سرو در گاتاها، ترجمه باز تواریه، از آسائی با نکلیسی کردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtâ (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
نماستم از کدام مجله است که جدا کاره جلد شده است.
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zura thu |stro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1. Berlin 1911,
(Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913
NKGWG.Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel;
Berlin 1934; Yasna 47-51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey' in Modi Memorial Volume;
Bombay 1930.
- ۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae
Halle 1887

نوزده

- ۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavati (Jasna ۴۳) Von Jos. Markwart; herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma ۱۹۳۰.
- ۳۰ Yasna ۲۸, Kommentierte Übersetzung und Komposition-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden ۱۹۵۵.
پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از انتشار پارسی و ادو بابی انجام گرفته و اینکه زیردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار درباره برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتادی که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه‌جای داده شده، بکار آمده است:
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay ۱۹۵۱.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay ۱۹۵۱
ایرج تارا بودواهادر بازدهم زانویه ۱۹۵۶ = ۱۳۳۴ دی ۲۴ در بجهی از همان در گذشت
- ۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay ۱۹۵۱
اردشیر فرامجی خبردار، شاعر پارسی درسی ام زوئیه ۱۹۵۳ = ۱۳۳۲ در هفتادو دو سالگی در مدراس Madrass در گذشت.
- ۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay ۱۹۵۳.
بهرام گورانکلساوار بادر بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بجهی در گذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardesir Bode; London ۱۹۵۲.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris ۱۹۴۸.

واژه نامه‌های اوستایی

- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig ۱۸۶۴
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger; Erlangen ۱۸۷۹.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris ۱۸۸۲.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay ۱۸۶۷.
- ۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay ۱۹۰۹.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg ۱۹۰۴.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorerbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg ۱۹۰۶
- ۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes, Leipsic ۱۹۰۲.

زند یا گزارش بهلوي اوستا

- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

- ۴۶ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index
- ۴۷ Pahlavi version of Yašt, Translated into english by Ervad Maneck F. Kangar; Bombay 1941.
- ۴۸ Pahlavi Vendidâd Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۴۹ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۵۰ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمدند :

- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
بندesh - چیتکیهای زاد سپرم - بهمن بشت - شایست نهایست.
Vol. V Oxford 1880
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882 دانای مینو خرد - شکن کمانیک و بیجار - صد در ۱۸۵
- ۵۳ Vol. XXIV > 1885 دینکرد بخش هشتم و نهم - زاد سپرم - دینکرد
- ۵۴ Vol. XXXVII > 1892 بخش سوم و چهارم - روابط فارسی - دین و بیگر کرد ...
دینکرد بخش پنجم و هفتم - چیتکیهای زاد سپرم - ۱۸۹۷
- ۵۵ Pahlavi Texts, edited by James-Asana , I-II ; Bombay 1913
- ۵۶ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1913.
- ۵۷ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۸ Bündahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria ; Bombay 1908
- ۵۹ Bundeheş übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۰ Vičārkaṭ i Dēnik by Chr. Bartholomae. عجز کرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg
XI Band . Strassburg 1900 , XIV Band ; Strassburg 1901.
- ۶۱ Sâyast - nê - Sâyast by J. Tavadia ; Hamburg 1930.
جهانگیر تواندیا در (دینام) ۱۲۲۴ خورشیدی در هامبورگ در گذشت
- ۶۲ Yâtkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. بیادگار زدیران

یوشت ویلث

- ۶۴ Ayâtkar-zâmâspik par Giuseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار چاماسبیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
چاماسب نام
- ۶۶ Kâr-Nâmâ-i-Artakhshîr-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامه ارتاخشیر باکان
- ۶۷ Kârnâmak-i- Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antâ; Bombay 1900
- ۶۸ Arda-viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
اردا ویراف نامه - یوشت فریان - هادخت نسخ
- ۶۹ An old Pahlavi - Pazand Glossary , edited by Destur H. J. Asa , revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنگ پهلوی مناختای
- ۷۰ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.
مناختای
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy , Adrien , Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne , Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- ***
- ۷۴ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht , Heft I-V ; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشمارهای ۸-۱۰-۱۲-۱۷-۲۸-۴۲-۴۳-۶۱ در همین فهرست
- ۷۹ Baunack , Johannes und Baunack , Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen , Band I. Teil II ; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste , E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique , Paris 1935.

- ۸۱ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936

۸۲ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.

۸۳ Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta
Stuttgart 1884.

۸۴ " Studien Zum Avesta; Strassburg 1882

۸۵ " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

۸۶ " Der Rig - Veda; III. Volumes. Harvard University Press 1951.
بـشـارـهـایـ ۲۱ و ۲۰ نـگـاهـکـنـید

۸۷ Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.

۸۸ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.

۸۹ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925

۹۰ " Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda, Leipzig 1927.

۹۱ Horn, Paul, Grundriss der Neopersischen Etymologie; Strassburg 1893.

۹۲ " Neopersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

۹۳ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بـشـارـهـایـ ۱۹ نـگـاهـکـنـید

۹۴ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west. London 1878.
بـشـارـهـایـ ۲۰ و ۱۹ نـگـاهـکـنـید

۹۵ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New - York 1901.
بـشـارـهـایـ ۲۱ و ۲۰ نـگـاهـکـنـید

۹۶ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بـشـارـهـایـ ۲۰ و ۱۹ نـگـاهـکـنـید

۹۷ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.

۹۸ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I. Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.

۹۹ Lommel, Herman, Die Yašt's Des Avesta . Göttingen 1927.
بـشـارـهـایـ ۲۰ و ۱۹ نـگـاهـکـنـید

- ۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بـشـارـة ۲۹ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۰۲ Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925.

۱۰۳ Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathus-trische Religion; Roma 1930.

۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۱۰۵ Moulton, James H., The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بـشـارـة ۷ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۰۶ Nöldeke, T. Tabari, Leyden 1879.

۱۰۷ Pavry Memorial Volume, London 1933.

۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume; No. II, Bombay 1951

۱۰۹ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909
بـشـارـة ۲۰ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۱۰ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901.

۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.

۱۱۲ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860.

۱۱۳ " Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

۱۱۴ " Arische Studien; Leipzig 1874

۱۱۵ " Arische Periode; Leipzig 1887
بـشـارـهـای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۱۶ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum; Giessen 1920

۱۱۷ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 مـیـنوـخـرـدـ بـشـارـة ۱۰ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۱۸ West, E.W. Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904
بـشـارـة ۱۰ نـكـاهـهـ کـنـیدـ.

۱۱۹ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

۱۲۰ Band XXXVII " 1882

۱۲۱ Band XLV " 1891

- | | |
|-----|---|
| ۱۲۲ | ابن الائیر، تاریخ الكامل، قاهره ۱۳۰۱ |
| ۱۲۳ | ابن البلخي، فارسانه، کمبریج ۱۳۳۹ |
| ۱۲۴ | ابن خرداد به، السالك والمالك، لین ۱۳۰۶ |
| ۱۲۵ | ابوریحان بیرونی، آثار الباقيه، لیبیسیک ۱۹۲۳ |
| ۱۲۶ | اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳۴ |
| ۱۲۷ | بلعومی، تاریخ چاپ هند |
| ۱۲۸ | تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴ |
| ۱۲۹ | تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳ |
| ۱۳۰ | تعالیٰ، غرر اخبارملوک الفرس و سیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه تعالیٰ |
| ۱۳۱ | ترجمه محمود همایت تهران ۱۳۲۸ |
| ۱۳۲ | جاحظ، کتاب الناج، چاپ قاهره ۱۳۲۲ |
| ۱۳۳ | حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض والآباء، برلین ۱۳۲۳ |
| ۱۳۴ | خواندمیر، حبيب السیر، تهران ۱۳۲۳ |
| ۱۳۵ | دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد روايات داراب هرمذیار، بیشی ۱۹۲۲ میلادی |
| ۱۳۶ | The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932. |
| ۱۳۷ | بushmanه های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید |
| ۱۳۸ | ستوده (منوچهر) فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲ |
| ۱۳۹ | شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ |
| ۱۴۰ | شهرستانی، الملل والتغلب بیشی ۱۳۱۴ |
| ۱۴۱ | ترجمه فارسی الملل والتغلب بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱ |
| ۱۴۲ | Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubois, Tome Premier; Paris 1836. |
| ۱۴۳ | صدر، بیشی ۱۹۰۹ |
| ۱۴۴ | بushmanه ۱۳۶ نگاه کنید |
| ۱۴۵ | قرزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳ |
| ۱۴۶ | مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸ |
| ۱۴۷ | مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶ |
| ۱۴۸ | معین (دکتر محمد) مزدیسا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶ |
| ۱۴۹ | میرخواند، روضة الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۲۱ - ۱۲۲۴ |
| | یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷ |

لین دیزی

۱۴۰۷-۱۴۰۸

حروفهای با آوا

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	اهورا	a short	آ.
âdâ	ادا	â long	آا
yazamaide	ایزامايد	e short	ئا
daêna	دانه	ê long	ئە
ə-værəzika	ا-وارېزیکا	ə short	ا
əmavant	امانت	ܵ long	ܵ
gaona	گانه	o short	و
nôit	نوت	ó long	ۇ
âhan	اھان	â = aw	اھ
asu	اسو	a	ا
idha	یده	i short	ى
ištî	یشتی	i long	ۈ
urvarâ	وروارا	u short	ۈ
ûtha	ۇتھا	û long	ۈۈ

حروفهای بی آوا CONSONANTS

kar	کار	k	ك
gam	گام	g	غ
xratu	خراتو	x=kh	خ
ghâzar	غازار	gh	ۋ
čithra	چيترا	č=ch	ڇ
Jâmâspa	ڄاماسپا	j	ڃ
tafnu	تافنو	t	ت
dûra	دۇرما	d	دۇرما
gâthâ	گاتھا	th	ٿ

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	بادھ	dh	ڏ=ڻ
barat	برات	t	ڦ
pərətu	پرتو	p	ڦ
bar	بار	b	ڦ
fraēsta	فراستا	f	ڦ
awra	اورا	w	ڪل
vān̄hu	وانه	ñ ang nasal	ڙ
dain̄hu	دائنه	ñ ang nasal	ڙ
nmâna	نمانا	n	ڙ
Haētumant	هايتومانت	n	ڙ
myazda	ميادزا	m	ڙ
yasna	ياسنا	Y	ڙ
nyâka	نياكا	y	ڙ
varəz	واريز	v	ڙا.
hâvana	هافانا	v	ڙا.
raoxshna	راوشنا	r	ڙا.
sarəta	ساراتا	s	ڙا.
zyâ	زيا	z	ڙا.
uštra	وشترا	ش=sh	ڙا.
shu	ش	sh	ڙا.
šyâ	شيا	s(y)	ڙا.
znâtar	زناتار	z	ڙا.
hunara	هنارا	h	ڙا.
hyona	هيونا	h=kh	ڙا.
x ^v afna	خافنا	x ^v =kh ^v	ڙا.
		Y	ڙا.

علیطنا مه

درست	نادرست	سطر	صفحه
توانگری	توانگزی	۱۷	۱۰
چاشیتن	چاشتین	۲۳	۱۱
و خشور	و خشو	۴	۱۰
زبان	ذان	۲۴	۱۰
ول «سد».		۱۱	۳۴
بند ۱۴	بند ۶	۶	۴۰
سی سی سی لورم. سی سی سی لورم.		۱۱	۵۱
Justi	Yusti	پاورقی سطر ۱	۵۷
Altiranisches	Altiranisch	۱۳	۷۰
بند ۱۳	بند ۳۱	۲۴	۷۲
خبر	جز	۰	۱۱۰
ول «د».		۱۴	۱۴۹
چاشیتن	چاشتن	۱۸	۱۸۷
Anhu	Anhu	۱۷	۱۹۰
۲۰۶	۶۰۲	سر صفحه	۲۰۶
با جزء آ سد.	با جزء آ سد.	۸	۲۲۴
سد	سد.	۹	۲۲۴
im	in	۱۹	۳۱۲
im	in	۷	۳۱۰
یادداشت ۶	یادداشت ۱	۴	۳۳۷
رگ	رک	۸	۳۷۶
dējīt	dējīt	۲۲	۳۸۰
در بارمهای ۱۱۴ و ۱۱۹	در بارمهای ۱۱۴ و ۱۱۹	۱۴	۳۹۲
و ۱۲۳ فروردین بیست	۱۲۳ و ۱۱۹		
Roma 1939	Roma 139	۱۷	۴۲۴
شکاف اره	شکاف ار	۲۰	۴۳۶

یاد داشتهای پنج گاتها

اهنود گات - یسنا ، هات ۲۸

۱ - خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشت ، آرزو کردن = یاس

نخستین بند **۱۳۴ مدد ود** **yâs** در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز

به خواستن **۱۱۴۲ مدد** **یاخواستار بوتون** **۱۱۵۰ مدد**

گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگ‌های فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است واژه‌های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگ‌ها یادشده و بمعنی راه و رسم و قانون مغول گرفته شده و سخنواران ما بهمین معنی بکار برده اند، مفولی است و بیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنمه یاسهای ذشت برفت **یار باما هنوز در سرجنگ** (نزاری قهستانی)

۳ - نماز = نمنگه **{۶۷ مدد و م.** **nəmānh** در زند (= گزارش پهلوی)

گذشته از نماج **۱۶۶ م** به نیایشن **۱۱۴۲ مدد** هم گردانیده شده است.

نمنگه از مصدر نم **{۶۶ م.** **nam** که بمعنی خمیدن و سرفروش آوردن است

در آمده است، با جزء آپ **۱۱۴۲ م.** **apa** = آپ نم **۱۱۴۲ م - ۶۶ م.** **apa-nam**

در زامیاد یشت در پاره‌های ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی بر تافقن

آمده و با جزء فرا **۱۱۴۲ م.** **frā** = فرام **۱۱۴۲ م - ۶۶ م.** **frā nam**

از همان یشت بمعنی گریختن و بدر رفتن است و با جزء وی **۱۱۴۲ م - ۶۶ م.** **vā** = وا - {۶۶ م.

vī-nam در دوین فرگرد و تدبیاد پاره ۱۰ بمعنی از همدگر کشیدن و فراغ شدن است .

نمیدن بر وزن رهیدن که در فرهنگ‌های فارسی بمعنی میل کردن و توجه

یادداشت‌های پنج عگانها

کردن نوشته شده با نم اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، معنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳ - دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته =

اوستان زست = $\gg \text{ustâna-zasta}$ صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستان $\gg \text{ustâna}$ اسم مفعول است از مصدر تن tan که با جزء اوس us معنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن tan برابر است با واژه لاتین tendre که در فرانسه tendre شده است در پهلوی تنوتن tanutan و در فارسی تنوون و تندیدن از همین بنیاد است تندیده در فارسی بجای عنکبوت تازی .

مصدر تن با جزء اوس = اوس-تن $\gg \text{us-tan}$ معنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بندۀ بکار رفته و با جزء پیری : پیری- تن $\gg \text{pairi-tan}$ فارسی دور کردن و بر کنار کردن در پاره ۷ از یستا ۱۹ و جز آن آمده است .

دوم زست $\gg \text{zasta}$ در فرس هخامنشی دست dasta در پهلوی دست $\gg \text{yadman}$ (در هزار شاهد من \gg یاد = yad) در فارسی دست گوییم. بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنانکه زرینگه $\gg \text{zrayanh}$. در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی معنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اوستان زست بر میخوریم ، در جا های دیگر اوستا هم بسیار آمده ، چنانکه در هر پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۶ و ۸۴

- ۴ رامش = رَفْدَر $\gg \text{rafədhra}$ این واژه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (= زند) بهرامشن لیهون^{۱۵} گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفِنْدَرَاوی لَبَدَلَسَدَه، rafədhrāi در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۲۳ و در بند ۱۲ از هات ۴۶ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژه رَفَتْكَه لَسَلَعَسَدَه. rafətənəkh که در بند ۶ از همین هات و در بند های ۸ و ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامش گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رَبَّ لَدَن، rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵ - آفرینش باکارو کشن = شیئوتنهن لَسَرَسَطَن مَدَه . shyaothana در جا های دیگر اوستا شیئوتنهن لَسَرَسَطَن رَمَدَه . shyaothna (لَسَرَسَطَن مَدَه) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کشن^{۱۶} لَسَرَسَطَن مَدَه بسا این واژه در گاتها باوازه های پندار و گفتار یکجا آمده و نگارنده در همه جا به کنش باکردار گردانیده است این واژه از مصدر shiyu لَسَلَعَه د. در آمده در جا های دیگر اوستا، شو لَخَادَه و در فرس هخامنشی shiyu در پهلوی شوتون لَسَرَسَطَن مَدَه و در فارسی شدن گوییم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است: گربزرگی بکام شیر دراست شوختر کن زکام شیر بجوي (حنظله بادغیسی) بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بوایه شیئوتنهن لَسَرَسَطَن مَدَه . که نیز از همین بنیاد و معنی کار و کردار و کنش و رفتار است shyaoman نگاه کنید بشماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶ - سپند مینو = سپنتو مئینیو عدد ۴ سال ۴۷۰ م. ۶ بند ۴۶. spentō-mainyu روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ - اردیبهشت : بجای این واژه آشَ ند لَعَنَ مَدَه . asha آمده جدا گانه

از این واژه در گفتار امشاسب‌پندان سخن داشتیم در هر جای از گاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاهای معنی دین راستین است.

- ۸ - خرد = خرت تو *xratu* در پهلوی خرت مسلم باشم در اوستاخر تهوا *ئى لىسى كله* آمده. *Xrathwa* خرتونمت *ئى لىسى دە سەرچى*. *Xratuma nt* که در پاره ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا معنی خواست خداوندی (اراده ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پاره ۴۴ از چهارمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۶ از هجدهمین فرگرد و ندیداد.

- ۹ - بهمن = ۋەھو مەنڭە *vohu mananh* *وا طىر* . *ءە سۇن*. امشاسب‌پند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گاتها که آمده بهمن یامعنى آن را که منش نیک باشد نگاشتیم.

- ۱۰ - خوشنود کردن = خشنو *xshnu* *ئى لىھىچ* . همین واژه نیز اسم است معنی خشنودی یا خشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچین این واژه صفت است معنی خشنود کننده، چنانکه در هات ۴ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خشنود یا خشنود و خشنو (بی دان) گوییم :

نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه نه آرام گیرم به یگاه و گاه (فردوسی)
خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شناختیتن *لە سەن* *ئىلەن* آمده *shnâyêñitan*
است، از همین بنیاد است واژه خشنوت *ئى لىھىچ* *ءە سۇن* . *xshnût* که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده یعنی سزا ای کردار خوب و بد. بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

- ۱۱ - گوشورون = گنوش اورون *gəus urvan* *ئى دە* . *دە* «مد» . از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست که بنگهبانی همه

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹ - واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن بند ۱ بوده است.

دو مین بند از مصدر گم ۵ مده gam = جس نام ده. (Jas) که به معنی گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، دررسیدن رفتن و نزدیک شدن در اینجا باجزء پیری آمده: زندگانی - زندگی. pairi-gam بسا در گاتها باجزء‌های دیگر چون فرا لع سه. frâ به عنوان زم نام ham؛ وی واپس. vî؛ ده us؛ آ سه. â؛ اوپا دل سه. upâ و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد می‌کنیم. گم در گزارش پهلوی به رسیتن (بدوی) رسیدن گردانیده شده و چندبار هم متن ۱۴۰ matan = آمتن سه (۱۴۰) آمدن. گام ۵ سه ده. gâma که در هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۱۵ آمده همان است که در پهلوی زم و فارسی گام گوئیم، در فرس هخامنشی نیز گم gam به معنی آمدن است.

۱۰ - ارزانی داشتن = داوی دادن، بخشیدن، بخشدون، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن باجزء‌های گوناگون بکار رفته و با هر یک از آنها در معنی اندک تغییری یافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، در پهلوی داتن (بدوی) و در فارسی دادن، دا ده. نیز چنانکه در یاد داشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهد دید به معنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر ده. dâtar که در هات ۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار و در همین در فارسی دادار که به معنی بخشنده یا بخشايشگر و آفریدگار است.

۱۱ - آبادی: آیت بد و بد و بد مده. ayapta در جاهای دیگر اوستا (جز از گاتها) آیت بد و بد مده. ayapta، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند به آبادی *رمهونه* (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی به معنی خوش و خرم نیز آمده:

باَبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا به معنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروابی است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند

که در فرهنگها به معنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده: آیفت حاجت

باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت: ناسازرا مکن آیفت که آبت بشود بسز اوار کن آیفت که ارجت دارد. آیبت = (آیفت) *مهربه* در پهلوی نیز به معنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز بو ازه آیست بر میخوریم.

۴ - جهان = آهو *مهربه* . *ahu* = آنگه و مدونه .

هستی، بود، زندگی، مردمانگیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر اه مدعه .

هستن و بودن در آمده است. آنگه و از برای هردو جهان آمده چه این جهان و چه جهان

مینوی آینده، در پهلوی اخو *مهربه* *axv* گویند.

۵ - خاکی = استونت *مهربه* *astvant* (در تائیت

مددوم «مهربه» . *astvaiti*) در پهلوی استومند *مهربه* *m̥ēvand*

این صفت از واژه است *مهربه* *asta* در آمده که در فارسی، است و استه و هسته

و استخوان گوئیم، استونت یعنی خاکی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا

معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = متنگه *مهربه* *mananh* ، از همین واژه است

منش از مصدر من *مهربه* . *man* که به معنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده

است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

متنگه هر گاه با واژه آنگه و *مهربه* . (جهان، زندگی) آید به معنی مینوی

یا منشی و معنوی است در برابر استونت که به معنی مادی است، چنانکه در همین بند

و در بند ۳ ازهات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان *مهربه* *mēnūkān*

گردانیده شده است.

۷ - بدستیاری یا «از» هچا ^{زند ۴۲} hačā همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فرس هخامنشی هج ^{زند ۱۲} hačā آمده، در پهلوی هج ^{زند ۶} و در فارسی «از» گوییم.

۸ - بجای واژه یار در متن رپت ^{زند ۲۵} rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رپ ^{زند}. rap که در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفته‌یم معنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است، در اینجا از رامش دهنگان یا یاران، دینداران و آینین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواتیر ^{زند ۱۵} xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه ^{زند} xvârih این واژه در زبان فارسی به معنی زبون و پست بکار می‌رود، اصلاً به معنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است. نگاه کنید به مجمول التواریخ صفحه ۱۶۲ نگاه کنید.

۱۰ - سرود گفتن (دل د سد) = وَبْ يَايَدْ. vap سرودن، سراییدن، نیاییدن، در هات ۴۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفُوْ واشد. سومین بند در بند ۲۹ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۱۱ - واژه ای که بروش نوگردانیدیم : آپُو او رویم ^{زند ۲۶} مدعا ^{زند ۲۶} a-paourvîm یعنی نه پیش از این یا آنچنان که پیش نبوده. هر آد پیغمبر این است : درود و ستایش نو، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده. در بند ۱۱ از همین هات بوازه پُو او رویم ^{زند ۲۶} paourvîm بروخوردم، از ظروف زمان است : نخست در آغاز، در اینجا آپُو او رویم با آمد. «آمده که از ارادات نفی است یعنی «نه» در زند هردو واژه چه بهیئت هشت و چه منفی به فرموم ^{زند ۲۶} fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

-۳ سپن‌دارم‌د = آرمتی سر زده‌مد. *ârmati* یا آرمیتی سر زده‌مد. *ârmaiti* یکی از امشاب‌سپندان است. در فارسی سپن‌دارم‌د گوییم. از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

-۴ واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشته‌ر من بیشتر ۱۰ م. آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهریاری و کشور است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فر گرد ۷ و ندیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشته‌ر نام یکی از امشاب‌سپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی *xshî* در آمده که بمعنی توانستن و یارستان و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵ از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشته‌ر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

-۵ نکاستنی، کم نگرددنی - اغْرَقْتُ نومن سعی مله‌ست (۱۰۶ مد). (در نسخه بدل سعی مله‌ست) «سد» مد.) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 50

-۶ بالیدن (*واسل* و مده‌مه .) = ورد وارد و varad در پهلوی والیتن (*سلوت*) . و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

-۷ یاری = رَفْدُ رائِي (سل ۹۴) مده. *rafedhrâi* و رسیدن گم مده. *gam* در بیادداشت‌های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.

- خواندن (**کرد** » سیو ». = زو گرد » zava در زند zu خوانشن (= استفاده) در بند ۳ از هات ۲۹ نیر آمده است از مصدر زو گرد. (= زبا گرسه. zbâ) در آمده است که معنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم در متن من دد ۶ سیو... و سیو... **چهارمین بند** بیادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم به معنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دد و سیو. از مصدر دا وس ». dâ که در بیادداشت شماره ۲ از همان بند به معنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مند ۶ سیو. mand ساخته شده به معنی بمنش دادن و بنهاد گذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن، در بند از هات ۵ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

- روان = اورون دل ». urvan در پهلوی رووان در ۳۱ در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسب‌دان خرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ۴ از روان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از روان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بند ها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده‌اند در پیشتر در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین: نخست آهو سیو ». ahu (= جان)، دوم دتنا و سیو ». دل ». daenâ (= دین) سوم بتوذ سیو ». baodha (= بوی درآکه) چهارم اورون fravashi. urvan (= روان) پنجم فروشی لعله ». مد فیض ». (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲۶ باره ۴ و فروردین یشت پاره ۱۴۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به ها دخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹-۱۷۸ نگاه کنید.

در باره دین نگاه شود بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴- باهراهی = هَتْرَا معنی *آمده* hathrā در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه، یکجا.

۵- نگهبانی کردن (مدد) = کر *ن* س. gar، پاسبانی کردن، نگریدن و بیدار ماندن. گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه، چنانکه در سر واژه من *mē n* که در بیادداشت شماره ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده اند.

برخی نخستین واژه را بجای گرُدمان *garō-demāna* مدد. سه مدد.

(= گرمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند.

۶- پاداش = آشی *ashī* (مدد) بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین بنیکو کاران بخشیده شود، همچنین پادافراه و کیفری که بگناه کاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها: هات ۲۸ بند ۷؛ هات ۳۳ بند ۱۳؛ هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶؛ هات ۴۶ بند ۱۰؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن آشی نیز ایزد پاداش و فرشته آبادانی و توانگزی و بهره و بخش است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۴؛ هات ۳۴ بند ۱۲؛ هات ۴۳ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۳

آشی از مصدر آز *az*، ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید.

بگفتار آرت (= آشی) در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید.

۷- کرداری-اگش = شیئوَهَنَ *shyaothana* مدد. در بیادداشت شماره ۵ از نخستین بند گذشت.

- آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش **وادو**^ه. *vīdus* از مصدر *vīd* واده (بارتولومه در فرهنگ خود وَهَد نوشته) که معنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتمن و آگاه بودن در کاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند) آکاس بون موسه^{۱۲۳} آگاه بودن، وید واده *vid* نیز معنی یافتن و پیدا کردن و جستن است بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز باین واژه بر میخوریم.

وید با جزء نی: { **نی - واده** } *ni-vid* در سر هر یک پاره های نخستین **یسنا** و نخستین کرده و پسپرد آمده: { **نوید** } *nivēdhenitan* در زند نوذنیت ^{۱۲۴} و ^{۱۲۵} **نیز** *nivēdhenitan* واژه نوید و نوید دادن در فارسی بایداز همین بنیاد باشد -A- واژه هایی که به «تا» و «هر چند» گردانیدیم نخستین یوت ^{۱۲۶} مد «مد» *yavat* و دومی آوت مد «مد». *avat* از ظروف (ظرف زمان و مکان) است.

-۹- توانستن ، یارستان ، توانا بودن (**مد سد**) = ایس **سد** . *is* (بارتولومه در فرنگ خود *aēs* نوشته) در کاتها بسیار باین واژه بر میخوریم چنانکه در هات ۴ بند ۸ و بند ۹؛ هات ۵ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) **توانیک** بون **نمایم** ^{۱۲۷} (تواننا بودن). بیادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

-۱۰- تاب و تو شدنشن (**نمایم** / **سد**) = تو **سد** . *tu* از همین بنیاد است تو ش در فارسی که در اوستا تویشی **نمایم** *təvishi* نیز لیست **آمده**، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵ نیز فعل تو **سد** *tu* بر میخوریم.

-۱۱- آموختن (**نمایم**) = خسا **نمایم** *xsā* در بند ۲ از هات ۴ با جزء «آ» آمده: **نمایم** *xsā* در گزارش پهلوی آموختن **نمایم** ^{۱۲۸} و چاشتین **نمایم** ^{۱۲۹} *čāšitan*

۱۳- جُستن (جستن) = ایش دلیل ish (بارتولومه آش نوشته می‌باشد) در کزارش بهلوی خواستن همراه باشد در گاتها بسیار باین فعل بر می‌خوریم : در هات ۳۱ بند ۴ معنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۶ و هات ۷۴ بند ۶ معنی خواستار شنیدن و آرزومند نیو شیدن آمده ؛ در هات ۴۶ بند ۶ و هات ۵۰ بند ۲ معنی درخواستن و خواهش کردن است ؛ در هات ۴۵ بند ۷ معنی دریافتمن است.

ایش دلیلی . ish در اوستا نیز معنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و کسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است آیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نپشتة (کتیبه) بیستون آمده است. بیاد داشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند پهلوی (=زند) دیتن **۶۵۱** دیدن.
بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از
بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنند.

۴- تواناتر = سویشت ده ده مم مم در تائیت سویشتا (صفت تفضیلی است از واژه سور ده لام) (در تائیت سورا ده مم) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار با آن بر میخوردیم، نام یکی از خاندان‌های بزرگ روزگار اشکانیان بوده، از نامهای رایج ارمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: بیاد داشت شماره ۶ از بند ۹ Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 هات ۲۹ نگاه کنید.

۴- بارگاه = گاتو *gātu* در فُرس هخامنشی گانهو *gáthu* در فارسی «گاه» گوییم که به معنی جا و زمان وهم به معنی تخت و اورنگ است. در اوستا به معنی چانیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه *گاه* و کاس *کاس* نمود.

- ۴ - واژه ای که به پیرو گردانیده این در متن سرگوش داده شده است . آمده همچنین در گاتها و در پخشها دیگر اوستا سرگوش ^آ داده شده . آمده همین لغت است که در فارسی سروش گوییم ، در اوستا این واژه همیشه معنی ایزد سروش نیست بسا معنی شنایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی . باین معنی در گاتها : هات ۳۳ بند ۱۴ ؛ هات ۴۴ بند ۱۶ ؛ هات ۵ بند ۵ ؛ هات ۴۶ بند ۷ و جز آن بکار رفته است . سرگوش (= سروش) از مصدر سرو دارد . در آمده که معنی سروden و خواندن و شنودن و نیو شیدن و شنواییدن است ، در گزارش پهلوی نیوشیتن ^{۱۱۲-۱۱۳} ، همچنین سرگوش داده شده است . در بند ۱۴ از هات ۳۳ ، چنانکه در پاره های یسنا ۵۶ ، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوششن معنی شنایی گردانیده شده .

آسروشتی داده شده است . که در گاتها ، هات ۳ بند ۱۲ ، هات ۴ بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده معنی ناشنایی و نافرمانبری ، همان واژه سروش است که با حرف نفی آ (آ) آورده شده است . صفت سروت داده شده . که معنی شنیده شده یا نامیردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لفظی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سروden و سراییدن است . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید . سروش نیز در گاتها نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ۵ ، هات ۴ بند ۱۲ ، در بند ۵ از هات ۲۸ سرگوش (= سروش) اسم جمع است معنی پیروان ، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور و فرمان آسمانی هستند .

سرگوش یکی از بزرگترین ایزدان مزد یسناست ، بگفتار آن در نخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ۵۱۶ - ۵۲۴ نگاه کنید .

- ۵ - همین تر = مزیشت ^۶ داده شده است . mazista (در تأثیت مزیشتا ^۶ داده شده) صفت تفضیلی است از واژه مز ^۶ دک . maz که در فارسی

مه (= بزرگ) گوییم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مُسْ ۶۰ mas شده و مُزیشت در گزارش پهلوی مهیست ۶ سدلا^{۲۹} mahist یعنی مهتر، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانterior ۶ بهمن^{۳۰} آمده، در زند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر ۶ سدلا^{۳۱} mânsr مانterior از مصدر من man در آمده که در یادداشت شماره ۶ از بند دوم همین هلت گفته شده بمعنی اندیشهیدن است، مانterior یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانterior بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن هینوی و دستور آسمانی و آین راستین می‌آید چنانکه در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جُر آن.

در گاتها نیز بسیار باوازه مانterior ۶ بهمن^{۳۲} است، mathran بر میخوریم، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانterior کسی است که مانterior ۶ بهمن^{۳۳} است. یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه می‌سازد، بعمارت دیگر مانterior پیغمبر است. و خشور ایران، زرتشت در بندهایی که باد کردیم خود را مانterior (= پیغمبر) میخواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان بر ساند. در اینجا یاد آور میشویم که لغت و خشور (در پهلوی و خشور ۶ سدلا^{۳۴})

vaxsvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر:

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسي)
این واژه نیز مانند مانterior دارای واژه ایست بمعنی گفتار
و سخن، چه و خش وامن^{۳۵} vaxsha بمعنی گفتار و سخن است،
چنانکه در پاره ۱۵ از نوزدهمین فرگرد و تدیداد آمده، از مصدر وَجْ وامن^{۳۶}
vac گفتن و جزء دوم که وَ باشد همان واژه «بر» میباشد که در اوستا و فرس
همامنشی «بر» لسدلا^{۳۷}. bara یعنی برندۀ از مصدر لسدلا^{۳۸} bar بردن است.

نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2
Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندۀ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر. بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۲ - گروانیدن (واسد ^۱ پدهمده) = وَرْ یاددا. var یعنی بدین آوردن، باعتقد و بایمان آوردن، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است. واژه « باور » در فارسی باید با واژه اوستایی وَرْ یاددا. var پیوستگی داشته باشد. بیاد داشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

-۳ - زیانکار = خرفستر من لام ل ددم لام. xrafstra در هات ۳۴ بند ۵ و ۹ نیز آمده، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان و جانداران زیان رسان آمده. در پخشها دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها از برای زیانکاران و چادرنشینان و بیابان نورдан و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و بکشت و بربز و پروش چارپایان نپردازند، آمده است چنانکه در یستا ۱۹ باره ۲، از این گذشته در سراسر اوستا خرفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بویژه جانوران خرد چون حشره و هوام. در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و بمعنی جانوران زیانکار چون هار و گزدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است. بگفتار خرفستر در جلد دوم یستا، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده پخش نخست، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص ۲۰۱-۱۷۸ نگاه کنید.

-۴ - زبان = هیزو هزدک ^۲. hizū در گزارش به اوی هوزوان هزک ۱۳۱ huzvân در برهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زیان یاد گردیده است. بیاد داشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۱ نگاه کنید.

- ۱ - بخشایش، دهش = داه وسیع . dâh در گزارش پهلوی دهشن
فاسد از مصد دا وس . dâ دادن، بخشدون، که در ششمین بند
یادداشت شماره ۲ از بند دوم همین هات گذشت .
- ۲ - واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم در متن درگایو وسیع سده
آمده، از مصدر درج و لسان . draJ پاییدن. بیادداشت شماره ۷ از بند
۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۳ - گفتار = او خد ^{نمایند} uxduha . بویزه گفتار ایزدی و دستور
آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وج ^{نمایند} vac .
بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید .
- ۴ - درست = ارشو ^{لری نیز} ereshva صفت است. ارش
^{لری نیز} eresh نیز بمعنی راست و درست جداگانه و با هم با واژه‌های دیگر ترکیب
یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا در زند (گزارش پهلوی) بجای آن « راست »
آورده شده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۵ - نیرومند = آوْجَنْگَهُونَت ^{نمایند} aoJanhvant .
(در تأثیت آوْجَنْگَهُونَتی مطابق ^{نمایند} دندامی .) صفت است
یعنی پُر زور و زبردست و تو انا از واژه آوْجَنْگَه مطابق ^{نمایند} . aoJanh ، زور،
تو ای ، نیرو. در گاتها آوْجَنْگَه مطابق ^{نمایند} . aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات
۲۹، بیادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید .
- از واژه پناه = رَفَنَكِه ^{لری نیز} rafənakh در بیادداشت شماره
۴ از تخصیص بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژه پناه با صفت
نیرومند یکجا آمده است .
- ۶ - ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دواشنه ^{نمایند} dvaēshanh .
(در بخش‌های دیگر اوستا تبشنگه ^{نمایند} tbaēshanh .) تبشن
نمایند ^{نمایند} tbaēsha .^{نمایند} tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دَبِيشوَنْت **وَسَلَدِيش** «مَهْمَهْ». *daibishvant* (در پخش‌های دیگر اوستاتیشونت
مَهْلَكَه تَبَيَّن» «مَهْمَهْ». *tbaêshvant*) یعنی بدخواه یادشمن، این واژه‌ها از مصدر
دَبِيش **وَسَلَدِيش**. *daibish* (در پخش‌های دیگر اوستا تیش **مَهْلَكَه**).
tbiš=تبیش **مَهْلَكَه** *tbaêsh*. در آمده که معنی سیزیدن و دشمنی
کردن و آزرندن است، در پهلوی **بَشِيتَن** *bêshitan* و **مَوْحَه** *moghu* *tkish* بوازه مُغوتیش
، **مَهْلَكَه**-**مَهْلَكَه**. *moghu tkish* مُغَارَکَه در پاره ۷ از یستا ۶۵ آمده در
یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۷ - چیرشدن (**مَهْلَكَه** «مَهْلَكَه»). = تر **مَهْلَكَه** *tar* چیرشدن
شکست‌دادن، برانداختن، **تَبَقْشُو تَنْزَوَنْ** *tbaêshpanzavan*. **مَهْلَكَه** *tbaêshô*.
در پاره ۱۷ از یستا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده، شکست دهنده
دشمنی، همچنین **تَهْرُو تَبَقْشَكَه** *tarô tbaêshanh*. **مَهْلَكَه** *tarô tbaêshanh*
در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده. در پاره نام ویسپ تئور و گیری
وایه عذر م. **مَهْلَكَه** *tarô tbaêshanh*. *vispa taurvairi* که در پاره ۱۴۲ از فروردین یشت
یادگردیده بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۰۸ نگاه کنید.

- ۸ - **بَادَشَ** = آشی **مَهْلَكَه** *ashi* در یادداشت هذا مین بند
شماره ۵ از بند ۴ گذشت.

- ۹ - آبادی = آیَتَ **مَهْلَكَه** *aypta*. در یادداشت شماره ۳ از
بند ۲ گذشت.

- ۱۰ - خواهش = ایش **مَهْلَكَه**. *ish*، در بند ۹ از همین ها نز آمده، در
گزارش پهلوی (= زند) خواهش *مَهْلَكَه*، از مصدر ایش **مَهْلَكَه** در
یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ گفتیم معنی خواستن و خواهش‌داشتن است.

- ۱۱ - پادشاه = خشیه **مَهْلَكَه** *xshaya* از مصدر خشی **مَهْلَكَه** *xshi* و.
که در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ گفتیم معنی توanstن و یارستان و پادشاهی
کردن است.

خشیه در گزارش پهلوی همین بند به پاتخانه دار شاه دارد *pâtaxshâh* کردانیده شده . در فروردین یشت باره ۱۸ نیز واژه خشیه آمده است ، نام خشیارشان *xshayârshan* چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واژ آرشن مذکور است که در اوستا معنی مردو نرویل یا پهلوان بسیار آمده است . خشیارشان (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش . در باره آرشن *arshan* که جدا گانه از نامه است یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۴ نگاه کنید .

۵ - پیغمبر = ماهرن *mâhern* بمنزله *mathran* یادداشت شماره ۶ از بند نگاه کنید .

۶ - سرود ستایش : در متن سرویم *sru* آمده از مصدر *sravim* سرو مدلد . *sru* که در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ گفته شده گفتیم معنی سرودن و خواندن و شنودن است . گزارنده‌گان اوستا درین واژه و در واژه پس از آن ، اختلاف کردند . بارتولومه *Bartholomae* آن را *Sravay* (= مدلد «ی») نوشته معنی شنواری گرفته است .

۷ - واژه ای که روا کند آورده بجای آزادنگه سازنده *árâdanâh* میباشد معنی کستراننده . نگاه کنید به :

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

۸ - بهتر = وهیشت *vahista* (در تأثیت و هیشتا *vahist*) صفت تفضیلی است از واژه و نگهوا *هشتمین بند* *vanhu* که در فارسی و یا به گوییم خود واژه وهیشت نیز در فارسی بجای مانده و آن واژه بهشت است که در پهلوی وهیشت *vahist* کویند ، در اوستا با صفت وهیشت با واژه آنگهوا *vahan* آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ گفتیم معنی جهان و زندگی است ، از این صفت و موصوف : بهتر جهان یا بهتر زندگی ، بهشت اراده میشود چنانکه در خود گاتها در هات ۴ بند ۲ همچنین

ازوازه آنکه و مدد و زدن دارد anhu باصفت آجیشت نمود لایوس

بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها در هات ۳۰ بند، بیادداشت شماره از آن بند نگاه کنید و همین صفت است که دروازه اردیپیشت دیده میشود: ارد بچای آش سلیمه asha و پیشت

بجای و هیشت **vahista** است ، از اماشاسیند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

همکام = هَزْ موشَهْ ha-zaosha ، باین صفت در - ۴

بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵ و بسا در پخش‌های دیگر اوستا نیز بر میخوریم. واژه

همکام که در شاهنامه بکار رفته: دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی

درست معنی واژه اوستایی هزئوش میباشد چه هه بعده ha و هن

و هام han (هم،) با واژه «هم» فارسی یکی است؛ زیرا

لر مدغیانه: zaosha که خود جدا کانه در کتابها و در پخش‌های دیگر اوستا

بسیار امده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه در داتها : هات ۲۲

بند ۱۰ بند ۱۱ که از همان نظر دارای محدودیتی نیست، در پیشنهاد این امور از دیگر اوسنای فر کرد.

او نیز این باره ۱۱، ترده ۱۴ دیسپرڈ باره ۱۰، رامیدا بیست باره ۱۸، هرتوس

دایرکتوریت نهضت کارگران و تعاونیت هزاران نهضت کارگران

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مَا يَرْجُو
وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ مَا يَرْجُو

سلوی، بزم آش اش پخت و خوش دهنده نامه افت طعمه و مطابق ساقیه و بزم

وآرم سِرَمَه. *ā-ram* رَمْ لَبَدَه. *ram* دراوستا پعنَه، آسادن و باحزو، آ :

آرم *â-ram* در فارسی آرامیدن شده است. *دُوشَتَر* *daushtar* در فرس هخامنشی

یعنی دوست، همین واژه است که در فارسی دوست شده است.

- ۴ - خواهان = واعونوش واسد (د) vāunus اسم فاعل است از مصدر

دون یاده^(۱): van خواستن، خواهشداشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژه

لانین *venerârî* که در فرانسه شده است . وَنْ *van* نیز در اوستا به معنی چیره شدن و دست یافتن و شکست دادن است ، باین معنی در گانه ابان برخواهیم خورد ، بیادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - فرشوستر در گاتها *فرشاؤستر* *Frashaostra* .
در جا های دیگر اوستا *فرشاؤستر* *Frashaostra* برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است ، ازاو جدا گانه سخن داشتیم .
۵ - دلیر = نر *nas* . *nar* در فارسی نیز نر گوییم ، در اوستا به معنی مرد برابر زن و نیز به معنی دلیر و یل و پهلوان است و بسامم به معنی «کس» بکار رفته و با بن معنی اخیر بهبیت نا *nas* . *nâ* بسیار آمده چنانکه در بند ۱۰ از هات ۳۲ و در بند ۳ و بند ۱۴ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۶ و جز آن .

۶ - آن = ایت *is* . *it* : ای «+» ؟ ضمیر اشاره و اسم اشاره است ، در صرف واژه ، ایت *is* . *it* : ایم *im* . *im* : ایش *ish* . می شود ، در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۶ ، هات ۳۱ بند ۱۸ ، هات ۳۲ بند ۱۳ ، هات ۴۶ بند ۱۲ ؛ هات ۵۱ بند ۱۲ ؛ هات ۳۵ بند ۶ و جز آن یعنی آن ، این ، ایشان ، در بند ۸ از هات ۵ زیت *zit* از همین واژه و زی *zi* . *zi* ساخته شده است .
۷ - بخشیدن (*سوزمندن*) از مصدر را *ra* . *ra* از همین بنیاد است رانی *râ* . *râti* و رایتی *râ* . *râti* و راتا *râta* . که در اوستا به معنی دهش و بخشش بسیار آمده ، در پلولی راتیه *ra* . و در فارسی رادی گوییم .

بهین رادی آنکه که بی در دو خشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی طوسی) راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی) ، بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ۲۸۱ نگاه کنید .

۸ - هماره ، همیشه (همه) = ویسپ *visp* راجه *nas* . *vispa* بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه کنید . جاودان = بو *yu* . *yu* .

بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید.

- ۱ - نیکی = یان . ق ۲۳۷ س ۱۰ yâna در فرسخ‌خانه‌شی یان yâna همچنین

در اوستا یان ق ۲۴۰ س ۱۰ yâna آمده چنانکه در دین نهین بند

یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش پهلوی چند بار بجای آن یان ق ۲۳۷ آورده شده و چند بار دیگر نوکیه ۱۴۰ س ۱۰ nêvakîh؛ نکوبی، بانیه ق ۲۳۷ س ۱۰ yânya یعنی نیکی رسان، نکوبی بخش. در هر جای اوستا که واژه یان آمده معنی نیکی و نکوبی و دستگیری و بخشایش بالطف و مساعدت و مرحمت از آن بر می‌آید، چنانکه در یمنا ۹ پاره ۱۹ و یمنا ۶۵ پاره ۱۱ و جز آن. واژه یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر فرخی گواه آورده شده: با سخن توهمند سخنها یان است با هنر توهمند هنر هایسکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند: «وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده می‌شود یان می‌کونند و در عربی کشف خوانند» تاباندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است. این نیکی یا نکوبی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است.

- ۲ - بهتر هنچ همان و هومننگه واژه د. س ۱۰۰ س ۱۰۰. vohu mananh می‌باشد، در اینجا با صفت تفضیلی و هیئت واسع داشته. که در بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای و هومنه vohu یا ونگهو van hu به نیک.

- ۳ - آزَرَدن (آزَرَدن) س ۱۰۰ س ۱۰۰. = zar گرد. در مهربش باره ۴۷ و در سروش یشت هادخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزَرَدن و رنج‌انیدن باجزه آ: س ۱۰۰ â zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است که در فارسی آزاردن و آزَرَدن گوییم و در پهلوی آزارتن س ۱۰۰ س ۱۰۰.

- ۴ - کوشیدن (ق ۲۳۷ س ۱۰۰ س ۱۰۰) = يت س ۱۰۰ س ۱۰۰. در کاتها همین یکبار اما در جا‌های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یمنا ۲۷ پاره ۶؛

ویسپرد کرده ۱۱ باره ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ باره ۲؛ مهربشت باره ۷۸ آفرینگان گهنه‌بار باره ۳ و جز آن معنی کوشیدن و شتافتن و رسیدن. در یستا ۵۷ باره ۲۹ و آبان یشتباهه ۶۵ باجزه‌فرای فرایت *لُلْسَدِ مدْجَه* frâ-yat آمده معنی فرار سیدن بوآزه ابی‌یستا *بَرْ دَيْدَ نَدْمَسَ* abi-ya-s-tâ کوشش در یادداشت شماره ۱۰ از بنده از هات ۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت *فَدْرُونْ* fârûn . *stût* در گزارش پهلوی نیز ستایشن *دَرْمَسْوَنْ* از مصدر ستو *دَرْصَدَ* stu ، در پهلوی ستون *لَعْنَه* و در فارسی ستودن گوییم. بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دیسم *وَيَدْدَه* آمده dasema آمده، در پخشها دیگر اوستا، چنانکه در یستا ۱۱ باره ۹ دیسم *وَيَدْدَه* dasma آمده از مصدر *دَادَنْ* dâ دادن، بخشدون، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت.

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش *يَشَ* ish بیادداشت، شماره ۳ از بند ۷ نگاه کنید.

۸ - زودتر = زویشته *كَا* «*يَهْصَدْه*». صفت تفضیلی است: زودتر، تندتر، چستتر، چالاکتر، از مصدر زو *كَدْ* zu شتاییدن، زود بجای آوردن. از همین بنیاد است زود در فارسی، در بند ۹ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۰ نیز باین صفت بر میخوریم همچنین درجه‌های دیگر اوستا؛ چنانکه در فروردین یشت پساده ۲۱ معنی زود تر سازنده و چست تر بجا آورنده است، با واژه *ذَعْوُشْ* *كَمْيَهْ* zaosh که در یادداشت شماره ۲ از بند ۸ گذشت، پیوندی ندارد. نگاه کنید به: Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی از دانشمندان صفت زویشته را از واژه زاور *كَسَدْ* «مدل». zâvar دانسته اند که معنی زور در اوستا بسیار آمده اینچنین زویشته یعنی زورهند تر و توانا تر و بانی و تر.

۹ - سود = سونگه *دَدَدْ* «مَوْرَى» savanh در پهلوی سوت

و در فارسی سودگوییم، از مصدر سو *su* سود بخشیدن. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

واژه کشور = خشتر *xshathra* در بند ۱۰ از بند ۳ از همین هات سخن داشتیم.

۱ - دانا یا هوشیار و بینا = دانه *dâtha* در هات ۳۲ بند ۱۰

وهات ۴۶ بند ۱۵ و بند ۱۷ و هات ۵۰ بند ۲ و هات ۵۱ بند ۵

دهمین بند
نیز آمده است از مصدر دی *di*. *di* دیدن، نگریستن نگاه کردن. بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ - سزاوار = ارتھو *erathva* در خور، برآزنده در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده.

۳ - شناختن، دانستن، آگاه بودن = وید *vid* در این بند دوبار آمده: واپد *vapd*، واپد *vapd*. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - واژه ای که به «یافتن» گردانیدیم = آبن *apana*. جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است، از مصدر آپ *ap*. که در اوستا بسیار آمده و در گانها در هات ۳۳ بند ۵ با آن بر میخوریم، در گزارش پهلوی ایافتن *apana* یافتن، از همین بنیاد است یافتن.

آبن *apana* اسم است بمعنی یابندگی، از این واژه یافتن آرزو یارسانیدن به معنود اراده شده است.

۵ - کام = کام *kâma* در فرس هخامنشی نیز کام *kâma* در پهلوی کامک و سو، در فارسی کام و کامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا و سه. کامخواستن، آرزو کردن، آموزش خواستن، چنانکه در بند ۶ از هات ۳۳ آمده، در بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمصادر کن و مه. نیز نگاه کنید.

۶ - واژه ای که به روا کردن گردانیدیم در هنر پرن ^و آمده. *pərəna* آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر *پر* (ع ملا). که به معنی پر کردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴ نگاه کنید.

بیداست که این مصدر با واژه کام، به معنی کامرا کردن و کامیاب کردن است.

۷ - رستگاری: بجای آن خورایتیهای سودا ^و آمده ^{x^varaithya}. و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده اند «رستگاری» معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ داشتمند پارسی تارا پور والا Taraporewala Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309، بند ۱۳ از هات ۴۴ برگزیده است. نگاه کنید به:

۸ - سخن یا گفتار = سرونگه ^و آمد ^و ز. *sravanh*، بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته به معنی سخنان و گفتار ها و گویشها، در گزارش بهلوی نیز همین واژه بهیشت سروب ^و آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن بساین واژه بر میخوریم به معنی آموزش دینی و ستایش و نماز و درود هم آمده است. یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۹ - خواهش: بجای آن ^و آمد ^و ص داد. از مصدر ^و آن ^و آمد ^و ص داد. *vān* که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفته شد به معنی خواستن و خواهشداشتن است.

۱۰ - شما = خشم ^و آمده. *xshma* و نیز در اوستا یوش ^و آمده ^{yūshma}. یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱ - کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = آسون ^و آمد ^و داد. جز همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر میخوریم.

۱۲ - راستی = آش ^و آمد ^و داد. *asha*؛ منش نیک یازدهمین بند
= و هومنگه ^و آمد ^و داد. *vohu mananh*.

همان است که در آغاز بند پیش یاد شده است.

- ۳ - جاودان = یوئتان *yavaêtât* «ند نام سمه». ، یادداشت شماره ۸ از بند ۸ همین هات نیز نگاه کنید.

۴ - نگاهداشت، پاییدن (*دو سه سه سه* .) = پا رسه. *pâ* باجزء نی: نی پا *دو رسه*. *ni-pâ* در بند ۱۰ از هات ۴۹ نیز آمده، در گزارش پهلوی (= زند) پاییتن *دو سه سه* ، همچنین پا *pâ* معنی بازداشت است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بند های ۴ و ۸ از هات ۴۶، یادداشت شماره ۳ از بند ۲۰ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۵ - بجای خرد، میغیو *دو دو*. *mainyu* آمده، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶ - آموزانیدن (*دو دو دو دو* .) = ساختگه *دد سه سه*. *sânh* در اینجا باجزء فرا *دو دو*. (فرو *دو دو*.) آمده چنانکه در بند ۱۶ از هات ۴۵. در بند ۱۲ از هات ۳۴: *دو دو دو دو*. *sishâ* و در بند ۳ از هات ۴۳ *دو دو دو دو*. *sishôit* آمده، در گزارش پهلوی آموختن *دو دو دو دو* ، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۴ و یادداشت شماره ۶ از بند ۳ از هات ۴۳ نگاه کنید. این واژه را نیز میتوان معنی الهام کردن گرفت.

۷ - دهان = *آونگه* *دو سه سه*. *deânh*، در بند ۳ از هات ۳۱ آونگه *دو سه سه*. *ânh* آمده، در گزارش پهلوی دهان *دو دو* (= *دو دو دو*) *pumman* فم در هزارش () *آونگه* = *آه* *دو سه سه*. *deâh*؛ آونگه *دو سه سه* *ânh* = آه سه. *âh*. آه نیز در اوستا معنی نشستن است چنانکه در ارتیشت پاره ۱۱۰ و جز آن.

۸ - آگاهانیدن، گفتن (*واسته ده ده ده* .) = *وچ* *واسته* *vac* ، در گزارش پهلوی گفتن *دو دو دو* ، *وچ* و *واج* *واسته* . نیز در اوستاسخن و گفتار و گویش و سرودی است که آهسته بر زبان رانند یازمزمه کنند. از همین بنیاد است

وَچْنَگَه واصد ۳۰۰ *vacanh* بمعنی گفتار که با واژه‌های پندار و کردار نیز در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳۲ و هات ۳۲ بند ۵ و جز آن .
 وَچَبِينَ واصد ۳۰۰ *vacahina* که در فرگرد چهارم وندیداد در پاره ۲ آمده، مهر و پیمان زبانی است یامعاهدۀ که فقط با گفتار یاقول باشد .
 واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است، از آنهاست آواز و آواز و آوازه و گوازه و گوازه که بمعنی نکوهش و سرزنش گرفته‌اند، همچنین واژه‌های باج و باز و واج و واج و واژ و باژ

پرسنده آذر زرد هشت همیرفت باباز و برس بمشت (فردوسي)
 لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه و لفظ، همان واژه اوستایی و چنگه میباشد . در یادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات گفتم که واژه اوخذ در ۹۰۰ *uxdha* بمعنی گفتار از مصدر وچ *vac* گفتن ، در آمده است .

- ۸ - نخستین = پئو او ریه ل ۱۷۶۱ «مد». *paourya* در گاتها ، در پخشهای دیگر اوستا پئوئیریه ل ۱۷۶۲ «ود». *paoirya* ، در فرس هخامنشی پروویه *paruviya* ، صفت است یعنی نخستین . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید .

- ۹ - جهان ، زندگی ، هستی = آنگهو د ۳۵۰ *añhu* ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت .

- ۱۰ - چگونه = یائیش آ ۱۷۶۰ «سد». س. *yáisâ* ، همین یکبار

دراوستا آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

- ۱۱ - بودن (د ۳۰۰) = بُو رُت. *bū* ، در فرس هخامنشی نیز بو *bu* ، در پهلوی بوتون ۱۱۵۱ (در هزارش بهوتون ۱۱۵۱) در فارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزء او د ۳۰۰ آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته است .

(اہنودگات: پسنا، ہات ۲۹)

۹- گله کردن (گله مکو س .) = گرز چندان در garəz

نخستین بند هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی گر زیتن قلعه^{۱۱} garzitan، از همین بنیاد است گله در فارسی و گذشته از این، واژه های گر زیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده و گر زش (فتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تصرّع وزاری نزدیک تر بهیت قدیم اند. خسروانی گفت:

بده دادمن زان لبانت و گرنه سوی خواجه خواهم شد از توبکرزش (فرهنگ اسدی)
شمس فخری گفته:

مگر سرگرانی گرزش تواند که بردارد از مملکت رسم گرزش چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گرسِرْ ز اوستایی است یعنی گله کردن و دادخواهی کردن.

- ۴ گوشورون = گیوش اورون ۵۰۰ م. دل «مد» gəʊsh urvan

- ۴ - آفریسان (نکره ملکه وجوه) = تھوڑسے نکره ملکے دد.

درگزارش پهلوی (=زند) بریتان **britan** (بریتان)، ازاین واژه آفریدن و بهیکر هستی در آوردن اراده شده است. یادداشت شماره ۹ از بند
همنهات نیز نگاه کند.

- ۵ ساختن (مهندسی سازه) = تَشْ صَمَدَّ . tash در پهلوی تاشیتن صَمَدَّ^{۱۰۲} ، از همین بنیاد است واژه تَشْ یا تَیِّشَه که در اوستا تَشْ صَمَدَّ . آمده چنانکه در فرگرد ۱۴ و ندیداد پاره ۷ . تَشْ که به معنی tasha

بریدن و تراشیدن و ساختن است مانند واژه تهوارسْ بمعنی آفریدن و پدید آوردن بکار رفته است.

۵ - خشم : در گاتها آئیشَم سده‌سده‌سده aêshêma ، در پخش‌های دیگر اوستا آئیشَم سده‌سده‌سده aêshma ، در بهلوی ایش سده و در فارسی خشم گوییم. باهم در جاهای دیگر خشم دیوی است، چنانکه در بند ۲ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۸ و جز آن، خشم در آین مزدیسا نیکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است. نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶ - ستم = هَزَنْگَه سده سده hazanh ، در گزارش بهلوی ستماک سده سده stahmak (ستم). در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ۴ از هات ۴۳ نیز آن بر میخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده از مصدر هَزْ سده haz یعنی دست یافتن، از آن خودساختن، گرفتار کردن. یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۷ - بجای سنگدل، رِم râma آمده، در هات ۴۸ بند ۸ نیز باین واژه بر میخوریم. در هات ۴۹ بند ۴ رام râma آمده، هردو در گزارش بهلوی آریشک سده سده arishk (رشک = حسد) شده. یوستی Justi واژه رمیدل را در فارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254 Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206. همچنین اشپیگل . رِم râma در بند ۱ از هات ۲۹ دروزن شعر زیادتی است، ناگزیر اصلاح توضیحی بوده پس از آن جزو متن پنداشته شده است.

۸ - درُشتی = درِشْ سده سده dâresh () = درِشْ سده سده . در فرس هخامنشی darsh بمعنی جرأت کردن و جسارت و رزیدن است.

هورن Horn واژه «درشت» را درفارسی ازهmin بنیاد دانسته است :
Grundriss der Neopersischen Etymologie Nr. 552

نظر بوایه دَرْشْ darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دِرْشْ dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست درشی وَسْلَمَنْ و . darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی پروا ، زبردست ، سخت . همیشه صفت و ات وَسْمَمَنْ . vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پاره ۲۳ و پاره ۳۴؛ استادیشت پاره ۵ و پاره ۷؛ یسنا ۴۲ پاره ۳؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴، بهمین معنی است درشیت وَسْلَمَنْ و مم . darshita در یسنا ۷ پاره ۱۱ و درشیو وَسْلَمَنْ و د . darshyv در بهرام یشت پاره ۲ . درشون وَسْلَمَنْ و م . darashvan یعنی در زمین و دارشی dru ستم پیشه، در تیریشت پاره ۵ آمده . درشی درو وَسْلَمَنْ و لد . darshi kara (درشی کر) وَسْلَمَنْ و م . وَسْلَمَنْ (یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است .

- ۹ - زور = تیوش **وَسْلَمَنْ** . təvish در اینجا بمعنی زور است و واژه تیوشی **وَسْلَمَنْ** . təvishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳ بند ۱۲؛ هات ۳۴ بند ۱۱؛ هات ۴۳ بند ۱؛ هات ۵ بند ۱؛ هات ۴۸ بند ۶؛ هات ۵ بند ۷ در گزارش پهلوی به توشیشن **وَسْلَمَنْ** tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروک **وَرْلُوك** nérôk (نیرو) و گاهی زور **کَمْ** افزوده شده است . تو ش که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقة) است با این واژه اوستایی یکی است :

چوبگستت زنجیری تو ش گشت بیفتاد از آن دردویهوش گشت (فردوسی)
این واژه از مصدر تو **وَرْلُوك** tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژه توانستن با واژه «تو» tu یکی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

- ۱۰ - بستوه آوردن (سر دهی سود و سد) از مصدر هي هر ده . hi
بستن ، بند کردن، چنانکه در پاره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن و چارپا بگردونه بستن است. در اینجا با جزء آ : آهی سر د . âhi يعني بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشاردادن ، ناچار ساختن. در بند ۱۶ از هات ۳۲ واژه سر د و سد . نیاز از همین مصدر و بمعنی بازداشت است. نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیت هر و صمد . hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هي hi يعني پیوسته و بسته شده؛ هیتوهیزوونگه سر دهی سر دی سر د . hitô-hizvânh که در یستنا ۲۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاپی هر و صمد دو لام . Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیادیشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارنده اسب بسته شده (زین شده یا بگردونه بسته شده).

- ۱۱ - نگهبان = واسد و صمد . vâstra این واژه بمعنی شبان (چوبان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. در دعای معروف «یتها آهو وئیریه» زرتشت واستر یعنی شبان (= نگهبان) بیان خوانده شده است. بنخستین جلد یستاگزارش نگارنده در صفحه ۲۳۲ به پاره ۱۳ از یستنا ۲۷ نگاه کنید.

- ۱۲ - ایدون = آتها سر د سد athâ ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون سر د سد یعنی اینچنین .

- ۱۳ - نیکی: بجای واژه وهو واچه . vâhu = بهی

- ۱۴ - کشاورز : بجای آن واستریه واسد و صمد . vastrya آمده، صفت است از برای آنچه از کشت وورز و کاردهکانی است با کشاورز و بزرگ. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید.

۱۵ - ارزانی داشتن (در پرده مسد) = سند فدم سف در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن و انجام دادن و بجای آوردن . بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آنگاه آدا سوس . adâ در فرس هخامنشی آدَ ada ، در پختهای دومین بند دیگراوستا آذَ سَهَ adha ، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است .

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَنْ سَهَ tashan از مصدر تَشَنْ . که در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت . بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۳ - پرسیدن (پرسیده) = پَرِسْ سَهَ parəs) = فَرَسْ لَهْ مَدْ . در فرس هخامنشی نیز فرس fras ، در پهلوی پورسیتن لَهْ مَدْ و در فارسی پرسیدن ، در گاتها بسیار آمده ، در هات ۵ بند ۱۱ با جزء آ س . و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هامْ هَمْ هَمْ با آن بر می خوریم . بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید . فَرَسَ لَهْ مَدْ مَدْ . در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست فِرَسَا لَهْ مَدْ مَدْ . در بند های ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است .

۴ - چگونه = کَتَهَا وَمَنْ س . kathâ ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام ، چون ، چگونه ، در گزارش پهلوی چیگون ۱۹۵۹ و گاهی کَتَار وَمَصَمْ س . katâr کدام ، چه .

۵ - رد = رَتُو (مَصَمْ) ratu ، در پهلوی رت لَهْ مَدْ ، در فارسی رد که بمعنی دانا و خردمند و خواجه گرفته شده :

یکی انجمن ساخت بای خردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی) در گاتها رَتُو (رد) بمعنی داور (قاضی) است ، چنانکه در این بند و در بند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روزشمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۲۶ از فرگرد ۵ و از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ و ندیداد بخوبی پیداست که رد معنی داور است. آهو *اهو* *اهو* در اوستا *اهو* *اهو* رتو آمده اما در اینجا بجای آهو *ahū* آهور *اهور* *اهور* آمده *ahura* که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژه رتو *rato* در گاتها معنی داوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۳، درجا های دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ - ۱۸۱ و بجلد دوم یستا بگفتار ویسپرد و بجلد و ندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید.

۶ - خورش: بجای این واژه واستر *واسدودصمه*. *vâstra* آمده در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۴ و جز آن آن بر میخوردیم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، واستر *واسدودصمه* *vâstrā* بکار رفته است، واستر معنی چراگاه و کشتزار و چمن است و آنچه از برای خورش مردمان و چارپایان بکار آید یاخواربار. در یادداشت‌های شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه‌های واستر *واسدودصمه* *vâstra* و استریه *واسدودصمه* *vâstrya* سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژه باسره که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neopersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش زآب کام سیراب باد تا که بود نام باسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باه فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که از برای واژه باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷ - همچنین = **هَدَا مَوْسِدٌ** در فرس هخامنشی نیز هدا *hadâ*، در جاهای دیگر اوستا هَذَا مَوْسِدٌ *hadha*. در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز آن بر میخوریم معنی «همانگاه» و «همانجا» و «باهم» نیز آمده است.

۸ - واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم در متن **گَمُودَائِنَگَه** **قَمُطُوسَه** «مدحه». آمده، بهمین واژه در پاره ۱۱ از کرده دوم ویسپرد هم بر میخوریم. **گَمُودَابُو** **قَمُطُوسَه**. مرکب است از واژه **گَمُوُّ** (= چارپا) و داینگه **قَسَه** «مدحه». از مصدر **دَه**. در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا معنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات **دَه** با جزء **vî** وی دا **فَاهِسَه**. نیز **vî-dâ** نیز بهمین معنی است. صفت **گَمُودَائِنَگَه** را میتوان معنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نواش نسبت بچارپایان سودمند هر آد است.

۹ - واژه ای که «بسزا» آوردیم بجای ته و خشنگه **ثَكَلَهِسَه** **قَمُطُوسَه**. میباشد، در گزارش پهلوی این بند تو خشکیه **مَسِسَه** **مَسِسَه** و در بند های دیگر تو خشک **tuxshâkîh** **مَسِسَه** و **tuxshâk** **مَسِسَه**، این واژه از مصدر ته و خش **ثَكَلَهِسَه**. در آمده که معنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن و تخشا به معنی کوشیدن و کوشش همان ته و خش و ته و خشنگه اوستایی است. ۱۰ - تواند دادن (**وَسَه** **مَسِسَه** **مَسِسَه**) از مصدر **دَه** ویسپرد. **dâ** دادن و خشی **سَه** **لَيْسَه**. **xshi** توانستن آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۲۸ گذشت.

- ۱۱ - سردار، سرور، خدایگان = آهور **سُرْهُورَ**. ahura . یادداشت شماره از همین بند و یادداشت شماره از بند ۹ ازهات ۳۰ نگاه کنید.
- ۱۲ - برگزیده : اوستا **وَسْتَةٌ**. usta (اوشت **وَشْتَةٌ** . vas) که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است، در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۸۶ و ۹۶ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۱۹ و ۹۰ و جز آن. در بند ۲۹ از هات آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد.
- ۱۳ - واژه دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژه درگونت **وَلِيْقَنْ** «سدمان». drəgvant (ولیقان «پیویسته») که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروغ **وَلِيْقَنْ**. drug (drug) = دروغ **وَلِيْقَنْ**. درجا های دیگر اوستا این صفت درونت **وَلِ** «سدمان». drvant (در تائیت **وَلِ** «سدمان» . drvaiti (آمده، در پهلوی دروند **قَدْرَه** و druvand ، بسابجای آن دروغبرست یا پیرو دروغ آوردیم. واژه دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمعذهب و فاسق و بشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده:
- دروود از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آین دروند
- (فرهنگ جهانگیری)

درووند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویستا اراده شده است در برابر آشون **مَلِكَه** «سدمان» .

یا اشاؤن **مَلِكَه** «سدمان». (آشونت **مَلِكَه** «سدمان» . iktāt) ashavan (ashavan) یعنی راستی‌مند یا پیرو آشون **مَلِكَه** ashā دین راستین زرتشتی. در گزارش پهلوی اهرب **سَهْرَب** ahrab، همین واژه است که در برهان قاطع اهلبوب و بوآزه زند و پازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی. این واژه باید اهلبوب باشد، همچنین واژه آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۱۴ باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن (**واسوسه دادن**) = **وادایه واسوسه دادن** . vâdâya از مصدر **وَدْ** **وادی** . (= **وَدْ** **واسد** .) که معنی رهبری کردن و کشیدن و بدربردن و راندن است چنانکه در گوش یشت پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۲۵ و جز آن . با جزوی : **دلد - واسو** upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۴۴، و با جزو اوس : **ده - واسو** . us-vad (= **دی - واسو** .) ربودن و بدربردن است چنانکه در ارتیشت پاره ۵۹ و با جزو وی : **واه - فادل** vi-vad گردانیدن و گردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ و ندیداد پاره ۱۶ .

- ۱ پاسخ گفتن (**نمدهم** . **نمدهم** .) = مرد ۹۱ . mrû گفتن، سومین بند در گزارش پهلوی نیز گفتن ۴۱۳ . در اینجا چنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ با جزو پیشی : **نمدهم** . **نمدهم** . paitî - mrû یعنی پاسخ گفتن، در گزارش پهلوی پسخون گفتن ۵۰۳۷ . نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

- ۲ سردار = سرجن **دوهدیمه** . sarajan یاور، همین یکبار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی سرداریه **دوهدیمه** . سرداری .

- ۳ بی آزار = ادو اشنهگه **دوهدیمه** . a-dvâeshnêh در جا های دیگر اوستا آتبیشنگه **دوهدیمه** . a-tbaêshanh همان واژه دو اشنهگه و تبیشنگه میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت و گفته میشود معنی سنتیزه و دشمنی و آزار است، در اینجا با حرف نفی «آ» مده . یعنی بی سنتیزه یا بی آزار و بی گزند .

- ۴ واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن آویشام **دوهدیمه** . avaêsham آمده، مردمان جهان مراد است .

- ۵ دریافتن = ویدویه **وابوده** . viduyé (Inf.) در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزو .

وی: وی ویدویه **واه «بِلُو»**. vi-viduyê بازشناختن و دریافت از مصدر وید
فاده vid که در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ ازهات ۲۸ گفته می‌باشد آگاه بودن و دانستن است.

۶ - زیردست = آدر سواده. âdra صفت است بمعنی خرد (کوچک) زیردست نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ - درست = ارشو چهارشنبه. در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت.

۸ - رفتار کردن (پیلاند «مد مم بع .) = شیو چهارشنبه. در یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۹ - واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم در متن سمع سده میله. آمده از مصدر آه ah: هستن، بودن. از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که می‌باشند اراده شده است (در میان کسان = در میان مردمان)

۱۰ - نیرومند تر = آووجیست سهاده رصد. aojista، (در تائیت آووجیستا سهاده رصد.) صفت تفضیلی است از واژه اوگر **چهارشنبه**، ugra (در تائیت اوگرا **چهارشنبه**). در پخش‌های دیگر اوستا اوغر **چهارشنبه** ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر ۹

۱۱ - خواندن (کرد «{ سیم .) زون کرد «س . zavan خوانش (استغاثه). یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲ - یاری، پناه = کر دوشاه **کردیش.** kərədushâ نگاه کنید به Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳ - رسیدن، آمدن (سده س .) = گم **نم .** (= جن نمده .) یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱ - سخن = سخوار **وود سد.** saxvâr در گزارش **چهارمین بند** پهلوی نیز سخون **ند** در بند ۵ از هات ۳ نیز بوآزه ساخون

عدد ۳۶ بند ۴ برمیخوریم که معنی سخن است از مصدر سنگه **سَخْان** sâx^van . sah یعنی گفتن، آگاهانیدن، آموزانیدن. در فرس هخامنشی ته thah، در گزارش پهلوی آموختن **سپلیت** spileft درهات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ ب فعل سنگه **عدس** عدسه برمیخوریم. نگاه کنید به : Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210; Grundriss der Neopersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

دراینجایاد آور میشویم که واژه **سنگه** در پاره ۷ از یستمین فرگردون دیداد چندین بار با جزو پیتی : **پایدا** - **عدس** paiti-sâh آمده بمعنی دفع بلاکردن یا برگردانیدن آسیب و گزندی بانماز و نیاش، از همین واژه است پاسخ درفارسی . یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

- ۳ - بهتر بیاد دارد یا بهتر بیاد دارند = مئیر یشت **میاد** میاد mairigta ، صفت است از مصدر **مر** مر mar یادداشتن، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده. مر mar نیز بمعنی واج گرفتن و زمزمه کردن است یعنی نماز و نیاشی را آهسته بر زبان راندن و برش مردن، باین معنی در اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی **oshmurtan** **وشمردن** oshmurtan همین شمردن، از همین بنیاد است واژه بیمر (= بی + مر) و اماره و اماره یا آمار و آماره که بمعنی شمار و شماره است. لیبی گوید :

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروردی)
مر مر mar در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی، نیز بمعنی مردن است، در پهلوی **مورتن** **میل** میل. یادداشت شماره ۶ همین بند نگاه کنید.

- ۴ - واژه هایی که به « پیش از این » و « پس از این » گردانیدیم در متن پیشی چیتیت **پایریتیت** پایریتیت pairi^vithit و آیپی چیتیت **پاریتیت** پاریتیت pariy^vithit .

آمده، مرکب است از پیری *aipitihit* : پیش (یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید)، آئپی مدون *aipi* : پس، ووازه چیت *cit* که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا *cit* و در فرس هخامنشی چی *ciy* وجز، ایت *cit* در جاهای دیگر اوستا ایت *cit*. *cit* که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهم‌دیگر بکارهی ورد. نگاه کنید Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309 این واژه‌ها را میتوان به معنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت.

۴ - ورزیدن (*varzid*) = ورز و ساختن. در پلوی ورزیدن *varzid* معنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام‌دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن با بن واژه بر میخوریم.

۵ - دیو = *daēva* و معنی آریانی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جدا گانه سخن داشتیم.

۶ - مرد = *mashya* آمده، در فرس هخامنشی مرتیه *martyia* در پلوی مرقوم *marəta*، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، در گذشتنی و نیست شدنی، از *mashya*، در دیادداشت شماره ۲ گفته‌یم معنی مردن است. یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بوازه مش *masha* در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین‌هات واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴ نگاه کنید.

۷ - دادگستر بجای ویچیر *vi-cirā* آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوییم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است. ویچیر در تأثیت *vi-cirā* وای مددل *as*. صفت است یعنی تصمیم

گیرنده ، فتوی دهنده ، حکم کننده ، دانا ، بخرد ، از مصدر چی ۱۲ . *i* یعنی بر گزیدن ، بازشناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن . باجزه وی : وی چی *وای* ۱۳ . در بند ۱۵ و بند ۱۷ ازهات ۴۶ آمده است . بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده سیار است . از آنهاست :

چیدن ، انجیدن ، گردیدن ، گردن ، گزارش ، گزاره ، و جر ، و جر گر ، گزیدن . در پهلوی ویجیتن *visitan* ^{۱۴} ، گزاردن در پهلوی ویچارتون *vislētan* ^{۱۵} سلمون ^{۱۶} ، گزارش در پهلوی ویچاریشن *vislēshn* ^{۱۷} . گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است . چون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی برمی آید بهای آن دادگستری آورده ایم . بو ازه وی چیته *وای* ۲۰ *و* در بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

۸ - خواستن (*وامد و دهد*) = وس *vas* . بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید ، از برای واژه « همچنان » بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - ما نیز برآئیم : *مد ۳۷ مد ۳۸* . از مصدر آه *مسرع* . *ah* : هستن ، بودن که در بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت .

۱۰ - ایدون یا لینچین = آت *مد ۳۹* . *at* مانند واژه آتها *مد ۳۸*

که در بیادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت .

پنجمین بند در گزارش پهلوی ایتون *مد ۴۰* شده و با هم ترجمه نشده است .

۱۱ - برآئیم : در متن *مد ۴۱* « س ». از مصدر آه *مسرع* . *ah* : هستن ، بودن .

۱۲ - دست بلند شده ، دست بسوی بالا برداشته بیادداشت شماره ۳ از نخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۳ - آفرین خواندن (*ل ل ۱۶ م*) = فری *ل ل* . *fri* ستدن ، خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش در خواستن و آمرزش خواستار

بودن وستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ ازهات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا باجزه آ: سملل^۱ . نیز در اوستا بسیار آمده واز همین بنیاد است آفرین سملل^۲ . afrina که در فارسی آفرین گوییم، چنانکه در گشتناسب یشت پاره ۳، و آفریتی سملل^۳ . afriti آفریون سملل^۴ «سد» . از همین بنیاد است فریه لالد^۵ . frya یعنی دوست. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ ازهات ۴۳ و بجلد خرد اوستا ص ۲۴۴-۲۲۵ نیز نگاه کنید.

- در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = سخن^۶ . مدر^۷ . در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶ همچین در پاره ۳۷ از فرگرد و ندیداد آمده و در همه جا آزی سک^۸ . azi صفت گم^۹ آورده شده است، در یستا ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ آزی صفت آب آمده یا اینکه نام یک گونه مایع است، در گزارش پهلوی (= زند) همان پاره از یستا ۳۸ آزیش مدر^{۱۰} . azis (بخطر اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم خذوك = خدو یعنی آب دهان :

او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه
(جلال الدین)	

در فصل ۲۱ بند هش که هفده گونه مایع بر شمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پوس (پس = جنین) پرورند» نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های آزی azi و گتو^{۱۱} gao مذکور را چنین گردانیده: trivârshiki-gauḥ یعنی گاو سه ساله.

- خواهش: ل^{۱۲} مدد سملل^{۱۳} . باوازه فرسا ل^{۱۴} مدد سه. ferasā

یعنی پرسش که دریادداشت شماره ۳ ازبند ۲ ازهmin هات گذشت، پیوستگی ندارد.
 فِرَسَانَگَه لَلْ (مَدْعَسْ) fəra-sânh . درگاتها و درجاهای دیگر اوستا
 فِرَسَانَگَه لَلْ (مَدْعَسْ) fra-sânh . یعنی خواهش (التماس) از مصدر سانگه
 مَدْعَسْ sânh یعنی فرمودن، آموزانیدن، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۴ و بند ۳
 ازهات ۴۳ و بند ۳ ازهات ۴ و بند ۶ ازهات ۵۰ ، و با جزء آه، مه. «دربند ۴ از
 هات ۳۴ و با جزء فرا لَلْ مه (لَلْ) . (بمعنی آموزانیدن والپام کردن دربند
 ۱۱ ازهات ۲۸ و دربند ۶ ازهات ۴۵ آمده. ازهmin بُنْيَاد است ساسنا مَدْعَسْ .
 sâsnâ بمعنی آین و آموختن و فرمان و دستور که در بند های ۷ و ۸ ازهmin هات
 و دربند ۱۸ ازهات ۳۱ و در بند ۳ ازهات ۴۸ و دربند ۹ ازهات ۴۹ آمده؛ ساستر
 مَدْعَسْ sâstar . دربند ۱ ازهات ۴۶ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر
 آمده؛ فَرَسَاتَر لَلْ (مَدْعَسْ) fra-sâstar . که درباره ۸۳ از فروردین
 يشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهر. بیادداشت شماره ۵ ازبند ۱۱ ازهات
 ۲۸ نیز نگاه کنید.

مصدر سانگه مَدْعَسْ . sânh و سَنْگَه مَدْعَسْ . sah که
 دریادداشت شماره ۱ ازبند ۴ همین هات گذشت هردو درگزارش پهلوی به آموختن
 گردانیده شده، هردوهیئت ازیک ریشه و بنیاد است. بیادداشت شماره ۵ از بند ۷
 ازهات ۴۳ نگاه کنید.

- ۷ - بر آن داشتن، و ادار کردن (مَدْعَسْ) = دو ده du دو ده.

دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرار کردن و خود رنجه ساختن آمده است.

- ۸ - راست زندگی کننده = اِرِّجِي لَلْ (مَهْ) erəzəjī . در بند ۲
 ازهات ۵ و دربند ۹ ازهات ۵۳ نیز آمده، مراد دینداری است که از روی آین مزدیسا

زیست کند. نخستین جزء این صفت اِرِّز erəz با اِرْشْ لَلْ (مَهْ) .

erəz بمعنی راست و درست ذرگاتها بسیار آمده و دربند ۶ ازهات ۲۸ و دربند ۳ ازهmin
 هات بوأڑه اِرْشَو لَلْ (مَهْ) erəshva . برخوردیم، درجاهای دیگر اوستا

آرشن ملاده . ars آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 جزء دوم این صفت از مصدر جی **نماد** . **j** که در پهلوی زیویستان **گی**^{۱۲۷} و در فارسی زیستن **گوییم** در آمده است . از همین بنیاد است جیتی **جوا**^{۱۲۸} . **jiti** یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جو **جواندک** **zivandak** که در بند ۷ از هات ۵ آمده یعنی زنده ، در پهلوی زیوندک **کیانه** و در فرس هخامنشی **جیو** **jīva** ، از همین واژه است جیوه که ریوه هم گفته شده و معرب آن زیبق است . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید . همچنین واژه **گیه** **گیه**^{۱۲۹} مدد مدد . **gaya** بمعنی زندگی در خود گاته با سیار آمده ، چنانکه در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۱ ، **جی** **نماد** . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد ۱۵ وندیداد پاره های ۱۳-۱۴ . همچنین **جی** **نار** در یستنا **۳۹** (هفت هات) پاره ۱ بمعنی پرواندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا **یاد** آور می شویم : **گیه مر تن** **گیه مر**^{۱۳۰} **تند**^{۱۳۱} .
 که در فارسی **کیومرث** **گوییم** در اوستا نخستین بشر است بجای آدم در مذهب های سامی . این نام مرکب است از **گیه** واژ مصدر **مر** **mar** .
 که در یادداشت شماره ۶ از بند پیش گفته بمعنی مردن است . **کیومرث** یعنی زنده در گذشتی یا جانداری که مردنی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

- ۹ - **شبان** = **فسوینت** **fshuyant**^{۱۳۲} . **fshuyant** اسم فاعل است از **فسو** **fshu** .
 یعنی پرواندن ، چارپایان پروانیدن ، از گله پرستاری کردن ، از رمه گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت **فسوینت** در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بر می خوریم ، همچنین **پسو** **pasu**^{۱۳۳} . **fasu** و **فسو**^{۱۳۴} بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ۴ و در بند ۱ از هات ۵۰، درگزارش پهلوی به پا ^{۷۸۴} pâh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند ^{۲۶۵۱۵} آورده fshu شده . پسو pasu در اوستا برابر است با واژه لاتین pecus . از واژه فشو در فارسی واژه شبان (بضم شین) که چوبان نیز گوییم بجا مانده است، در پهلوی شبان ^{۲۶۷۳۷} . در اینجا یاد آور میشوند که افتادن حرف فاء اوستایی از سر ^{۲۶۷۳۷} ایشاما isharâma واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرم ^{۲۶۷۳۷} .

در پاره های ۱۱-۹ ازفرد گرد ^{۱۵} وندیداد که در پهلوی (سلو) و در فارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خشپ ^{۲۶۷۳۷} . که در پهلوی (سلو) شپ و شب شده، و خشته ^{۲۶۷۳۷} . در پهلوی شتر ^{۱۱۸۲۷} در فارسی شهر و جز آن.

۱۰ - دروغپرست = در گونت ^{۱۱۸۲۷} درگوان ^{۱۱۸۲۷} . drəgvaṇt، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱۱ - آسیب = فرجیائی ^{۱۱۸۲۷} آسیب fra-žyâiti . آسیب، گزند، تباہی، زیان، شکستگی، از مصدر ^{۱۱۸۲۷} جما ^{۱۱۸۲۷} دسد . jyâ : پیرشدن، کاهیدن ناتوان گردیدن . همچنین ^{۱۱۸۲۷} جما Jyâ در اوستا معنی زه (زه کمان) آمده چنانکه در مهریشت پاره ^{۱۱۳} و ^{۱۲۸} .

۱۲ - آین یادستور و داوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وفو ^{۱۱۸۲۷} .

^{۱۱۸۲۷} از مصدر وف ^{۱۱۸۲۷} vafu . که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.

ششمین بند

۱۳ - خودگفت = ^{۱۱۸۲۷} واسد ^{۱۱۸۲۷} . : ا ^{۱۱۸۲۷} ضمیر است یعنی خود (خویش) از بنیاد آ . a : من خود، تو خود، او خود . از همین بنیاد است واژه آس چیت ^{۱۱۸۲۷} . as̄it در بند ۱۸ از هات ۴۶ : من خود نوید میدهم . نگاه کنید به: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَجَ يَا مَدَ . ۷۴۶ در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت.

- ۳ فرزانگی ، بخردی ، دانایی = ویانا **وادسدس**. vyâna ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن **سلن ۹۰** vičārišn (= گزارش) معنی حکم و فتوی گرفته شده است ، در بند ۷ از هات ۴۴ نیز بهمین واژه بر میخوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت **۵۴۳ ۱۱** amat vindēnēt «که داند» . ریشه واژه ویانا vyâna درست روشن نیست شاید از مصدر یا **۵۲۶** باشد که معنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : *** وايَنَ ۵۲۶** vi-yâ ، یا yâ با جزء آپ **۵۲۷** apa درباره ۵۷ از براهم یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپ **۵۲۸** upa در پاره ۳۳ از تیریشت آمده **لُكْسِيَت سَدْ + دَرْ بَهْ دَرْ وَصَدْ** ، یعنی رسیدن .

- ۴ یافتن = وید **فادَ** vid (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaēd **لَادِيَلَاف** نوشته) یعنی جستن ، پیدا کردن ، پیدید آوردن ، بدبست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن . در پهلوی ویندانن **۱۱۵۲۸** vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱۱ از هات ۴۴ و در بند ۴ از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا : **لُكْسِ-فادَ** vid ، در بند ۱۱ از هات ۴۴ بآن بر میخوریم . همچنین از واژه وید در بند ۶ از هات ۱۵ و در بند ۴ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی یعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد . در اینجا ویست **فادَهِصَمَدَ** vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پیدیدگشته . در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا معنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و در یافتن است در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

واه و سه. vidvanh ویدوانگه و به شناسگر دانیدیم . اسم مفعول آن نیز ويستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲ از هات ۴۸ و در بند ۱ از هات ۰ بکاررفته است. یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ همین هات نیز نگاه کنید.

- ۵ - ونه = نیدا **{مهلاوس}**. naēdā ، در پختهای دیگر اوستا نیز نیدا **{مهلاوس}** . naēdha ، در بند ۲ از هات ۵ و در بند ۲ از هات ۴ نیز آمده. در گزارش پہلوی هم به «ونه» گردانیده شده است.

- ۶ - از واژه سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ واژه رده در متن آهو سه. ahū و رتو **{لهصه}**. ratu آمده در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

- ۷ - بدرستی = آشات چیت **{مهلاوس}**. iit-ashât از روی راستی و درستی ، آنچنان که برابراست بداد و آین ایزدی، از روی آش **{مهلاوس}** . باکی و پارسایی و دین راستین .

- ۸ - چه = زی **کی** . ki در پہلوی نیز چیه **{مهلاوس}** و باهم در گزارش پہلوی ترجمه نشده است.

- ۹ - آفریدگار = تهوارشتر **{لهلهه** **مهلاوس**}. thwōrēstar از مصدر تهوارس **{لهلهه** **مهلاوس**} . که در یادداشت شماره ۳ از نخستین بند همین هات گفته ایم بمعنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و بدید آوردن اراده میشود.

- ۱۰ - ساختن **{مهلاوس}** . = تش **تمه** **{مهلاوس}** . tash، یادداشت شماره ۴ از نخستین بند نگاه کنید و از برای واژه برزیگر یا کشاورز یادداشت شماره ۴ از همان بند نگاه کنید .

- ۱ - سخن = ماتهر **مهن** **له** . māthra . یادداشت شماره ۶ از بند از هات ۲۸ نگاه کنید

هفتادمین بند

-۴- افزونی : آزوتی سگوده . azûti = آزوئیتی سگوده . azûti ، در بند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در پخش‌های دیگر اوستا هم با آن بر می‌خوریم چنان‌که در یستا ۱۶ پاره ۸ و در یستا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و در یستا ۶۸ پاره ۲ و در رشن‌بشت در پاره‌های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و ندیداد در پاره‌های ۵۳-۵۷ و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره‌های ۵۶-۵۲ از همان فرگرد.

بسوازه آزوئیتی دا سگوده . azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت باره ۶۵ بر می‌خوریم . آزوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چربیه گردانیده شده و بسا هم او زونکیه سکماوه . earpih (چربی) awzûn-kîh (افزونی) چنان‌که در همین بند هفت از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یستا ۳۸ (هفت هات)، در پاره ۸ از یستا ۱۶ که در پاره ۸ از یستا ۶۸ تکرار شده، همچنین در پاره ۲ از یستا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و ندیداد آزوتی با واژه خشوند شنید «xshvidha» که بمعنی شیراست یکجا آمده است . خشوند یا خشوند shîrînîh در گزارش پهلوی به شیرینیه سودنیه . (شیرینی) گردانیده شده است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی azûti با واژه خشوند xshvid یکجا آمده و بمعنی فراوانی گرفتیم . در اینجا یاد آور می‌شویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه شیر در آمده است .

آزوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده می‌شود در مقابل خشوند، چیزی آشامیدنی درون .

آزوتی بسا با واژه ایزا به ملک سد . هزار آمده، چنان‌که در گاتها در هات ۴۹ بند ۵ و درجا‌های دیگر اوستا : در پاره‌های ۵۳-۵۷ از فرگرد ۹ و ندیداد و در پاره‌های ۵۶-۵۲ از فرگرد ۱۳ و ندیداد . این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند‌ها و پاره‌هایی که از گاتها و از پخش‌های دیگر اوستا بر شمردیم بر می‌آید که از خشوند و ایزا یک چیز اراده

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشونت یا با ایزا آورده شده است . در سانسکریت *ahuti* معنی نذر و فدیه و *ilā* معنی آشام بجای آزوتی وایزا اوستا میباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایزا در اوستا معنی افزونی و فرادانی بکار رفته باشد ، چنانکه در گزارش پہلوی در بسیاری از جاها بهمین معنی گرفته شده است . از بند از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایزا معنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فرادانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید) . همچنین در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرنستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایزا نیز آمده و باید معنی فراخ روزی و فرادانی باشد ، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشونت که باوازه گیوش *गृष्ण* *gṛ̥ṇa* یکجا آمده معنی اصلی خود است و این سه واژه معنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراکسک باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا هزدا در باره چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایه فرادانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ - بازاستی همکام یا بالاشا (آش *ash* سد *सद्*) *asha* (همخواست و هماراده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمان = ساسنا *सासना* سه . بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید

- ۵ فراوانی = خشودید، بیادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ واژه ای که « بخورش نیازمندان » گردانیده شده در متن *hvôurushaêibyô* آمده اما درست این است که *hvôurusha* باشد بصیغه جمع از برای واژه *هواروش* می‌باشد. یعنی خورش خواستار یا غذا خواهند و بخورش نیازمند، از مصدر خوار سهاد *xvar* (با او و معدوله) یعنی خوردن، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران سهاد *xvartârân* خورندگان شده است.
- ۷ بجای واژه پاک سپتَ نده *spənta* آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.
- ۸ مردم = مرَتَ مهار *marata*. دربند ۵ از هات ۴ و دربند ۱۳ از هات ۶ نیز آمده. بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۶ نگاه کنید.
- ۹ نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا وس. *dâ*. بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

هشتاد و نهمین بند

- ۱ شناخته شده = ویستَ واو و دهمه سه. *vista*. بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.
- ۲ آین یا آموزش و فرمان = سا سنا *sâsnâ*. بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.
- ۳ شنیدن (نهاده سه سه). (گوش *gush* چه دلخواه *gush*) = گَوشُ نیوشیتن *gush* ، در فارسی نیوشیدن : بنگر که چگویدت همی گند کردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش (ناصر خسرو)
- باین واژه دربند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و دربند ۱ از هات ۴۵ و دربند ۷

ازهات ۴۹ نیز بر میخوریم . بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
 ۴ - خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزوکردن (*واسن-صه*) = وَسْ *واسن* .
 ۵ - واژه ای که به «اندیشه» گردانیدیم : چَرَكِرْتْهَرَ ۲ مدل و ۴۱ لام . آمده ازهemin واژه است سکال در فارسی که معنی اندیشه و پندار است و واژه های سکالش و سکالیدن :

جهان بر تو چون بد سکال همی تو فتنه چرایی بدین بد سکال (ناصر خسرو)
 سکالش نج-ویم جُز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
 کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)
 چَرَكِرْتْهَرَ از مصدر کَرْ و مدل . kar در آمده که گذشته از معنی کردن
 معنی اندیشیدن و یاد کردن هم میباشد .

۶ - واژه ای که به «بگستراند» گردانیده شده بجای سراویسگه srâvayañhe
 دد لام ددم در مدل ۲۵ . یعنی بشنواند و بگوش برسانند از مصدر سرو مدل .
 sru که معنی شنیدن و نیو شیدن و گوش فرا دادن در یادداشت شماره ۴ از بند ۵
 ازهات ۲۸ گذشت .

۷ - گفتار = وَخِنْدَرَ *واسن* ۴۵ لام . vaxədhra گویش و سخن ، از مصدر
 وج وام ۲ vac گفتن . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .
 ۸ - دلپذیر ، شیرین ، نفر = هو دم *معدوه* . hudəma همین یکبار

دراوستا آمده . نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

۹ - نالیدن (*لایدود صه*) = روْ دَدْ *rud* (بارتولوه در

فرهنگ خود *raod* (*مه* نوشته) در بند ۲۰ ازهات ۴
رود *rudh* نیز آن بر میخوریم ، در پیش های دیگر اوستا رود ۱۰۹ .

نالیدن ، گریستن ، و در گزارش بهلوی همین بند ۲۹ ازهات ۲۹ گرزیتن *قل* *مه* آمده .
 بیادداشت شماره ۱ از تختستن بند همین هات نگاه کنید .

روود *rudh* در جاهای دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یستلا ۹ پاره ۲۴ و فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۳۲ و فرگرد ۱۰ و ندیداد پاره ۴، در این دوپاره پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رودrud بمعنی بازداشتن است، چنانکه درهات ۵۱ بند ۱۲ و در یستنا ۱۹ پاره ۷ باجزه آب: **مدلدو**. apa-rud یعنی فروگذاشتن، انداختن. در یستنا ۲۱ پاره ۱۸ باجزه آب: آو: مدلدو ava-rud نیز بهمین معنی است، سوم رودrud بمعنی روییدن است، در پهلوی روستن **لم ده** (رسن)، چنانکه در یستنا ۱۰ پاره ۳، و باجزه‌وی: **وابد**. vî-rudh در پاره ۱۲ از همان یستنا بمعنی سر بر زدن و دستن است. چهارم رودrud بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یستنا ۹ پاره ۱۱ و زامیاد یشت پاره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۳ - خوشنود شدن = خشانین **من بی** {۶۳۴} {۱۷} .
 (Inf.) xshānmāne همین یکبار در اوستا آمده. نگاه کنید: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554
 ۴ - آواز = **وَجْ** واد . vaæ . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - سُست ، ناتوان = آنِیش **سَمِن** بیمه . an-aêsha ، با حرف نفی آن an در بند ۲ از هات ۴ نیز آمده، این صفت از مصدر ایش داده is) ماده . aës (در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفته شد. بمعنی توانستن و یارستان است. بیادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۶ - نگهدار = راد **رسویه** . râda ، در پختهای دیگر اوستا راد **رسویه** . râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پاره ۲۳ از یستنا ۹ راد **رسویه** . râdha بمعنی شوهر است، رادنگه **رسویه** . râdañh . که در بند های ۱۳ و ۱۷ و ۲۳ از هات ۴ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمابری و پذیرفتن آنچه در پاره کیش و آین است. همچنین رادنگه râdañh در بند ۷ از هات ۵ صفت است یعنی آمده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر راد **رسویه** . râd

در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ و دربند ۶ ازهات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است.

راست **رسو** و **حمد**. صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده. در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد **رسو** اوستا و فرس است. در واژه «آراید» مصدر راد **râd** با جزء آ سه. بهتر دیده میشود.

۶- ناتوان = آسور مدهدم است. *a-sûra* با حرف نفی آ مه سور دهد.
sûra یعنی توانا، زورمند، ذردست و نیرمند. یادداشت شماره ۲ از پند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

- شهریار تو اوانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشتریه $\text{بـ} \text{خـ} \text{سـ} \text{هـ} \text{رـ} \text{نـ} \text{مـ}$ (دوه).
 ایشاخشتریه $\text{بـ} \text{خـ} \text{سـ} \text{هـ} \text{رـ} \text{نـ} \text{مـ}$ (دوه) xshathrya مركب است از واژه خشتهریه $\text{بـ} \text{خـ}$ (دوه) ishâ و مدن (دوه) xshathra. یعنی شهریار، پادشاه، ازوازه خشتهر $\text{بـ} \text{خـ} \text{سـ} \text{هـ} \text{رـ}$ (دوه). (بیان داشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) وازوازه ایشا $\text{بـ} \text{خـ} \text{سـ} \text{هـ} \text{رـ}$ (دوه) ishâ که صفت است از مصدر ایش دوه، is که در بیان داشت شماره ۴ از همین بند گذشت.

۸ - آرزو داشتن، خواهش داشتن (واسد و سد) = وَسْ وَسَدْ .
بیان داشت شماره ۱۲ ازیند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۹ - کی = کَدَا و موسَسَ . kadâ و موسَسَ . kadha

- ۱۰ - خواهد بود = مدرسه هستن، بودن . از مصدر آه مدر .

- ۱۱ - آهنگم = یوا yavâ در اینجا از ظرف زمان است بوازه سه سه

۳۶۰ دریادداشت شماره ۸ ازند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

- ۱۳ - خمیر «او» = هُوئي سُجَّد. hōi برمیگردد به چارپا.

زهات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی

ایاریه سرمه‌درب ayârih بمعنی یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ ازهات ۳۲ بوآزه آوُ avô (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر اوُ مده av در آمده که بمعنی یاری کردن است و در بند ۷ ازهات ۴۴ آمده و در آن جا معنی کوشیدن و غم‌خواری کردن گرفته‌یم، از همین بنیاد است اور مده avar بمعنی یار و یاور که در بند ۱۱ ازهات آمده است.

۱۴ - زستوت گردیده‌یاده‌یاده zastavant همین یکبار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی توان ۱۳۰ از واژه زست گردیده.

(دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت.

۹ - شما = یوزم ۶۴۵۶۴۵ yûzêm در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۲۸ هم با آن برخوردیم، بوآزه خشم سه شما در بند ۱۰ ازهات ۲۲ و بوآزه خشماک سه شما در بند ۹ ازهات ۳۴ و بوآزه یوشماک سه شما در بند ۱۴ ازهات ۳۲ و بوآزه یوشماک سه شما در بند ۱۱ ازهات ۱۱ و یوشماونت سه شما در شماره ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۲ - خمیر آنان: سه دار دجه. بر میگردد به چار پایان.

۳ - نیرو = آوُ گنگه سه سه. در فروردین بیشتر پاره ۱۲ آوُ گسَر مده aojañh بمعنی نیرو و توانایی وزور است، همچنین در اوستا آوُ چنگه سه سه aojañh بهمین معنی آمده، چنانکه در گاتها هات ۵۰ بند ۳ آوُ چنگه aojañh نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا، چنانکه در گاتها هات ۳۴ بند ۸، در بند ۶ ازهات ۲۸ صفت آوُ چنگه‌هونت سه سه سه «سدجه» aojañhvant.

(سه سه سه سه) بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ ازهات ۳۱ و در بند ۴ ازهات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ ازهات ۴۳ نیز آن برخواهیم خورد، در پهلوی اوز ۹۳ و اوژومند ozomand ۶۴۳۹۳

۴ - شهریاری = خشتره **من دیشندن** **خ**د xshathra در بند آینده نیز آمده.
یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - او : این ضمیر بر میگردد به راد **سون** râd که بمعنی نگهدار است
و در بند پیش یاد شده است.

۶ - خان و مان خوب = هوشیتی **من دیشندن** **د** hu-shiti ، در بند ۱۰
از هات ۳۰ و در بند های ۱۱۶۶ از هات ۴۸ نیز آمده . در گزارش پهلوی (زند)
هومنیشنه **humânishnih** (خان و مان خوب) ، واژه هوشوییته من
من دیشندن **د**. hu-shôithêman که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژه
هوشیتی یکی است . در گزارش پهلوی خواریه **سی مد لی** xvarîh یعنی آسانی
و گشایش . بنیاد این واژه ها شی **لی** shi میباشد که بمعنی خان و مان کردن
وجای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است ، چنانکه در بند
۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶ ، همچنین با جزء آ :
سی مد shi یعنی جای گزیدن و آسانیدن و نشیم کردن است ، چنانکه
در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷ ، واژه نشیم که بمعنی جا و نشستگاه است
باید از واژه شی shi با جزء نی ni : **لی مد** . ni-shi باشد :

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام

نگاه کنید به : Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شین **لی مد دده** shayana از مصدر
شی **لی** shi یعنی جای سرای ، گاه ، خانه ، با واژه های
دیگر ترکیب یافته چون رام شین **لی مد دده** râma-shayana یعنی خوبسرای
یعنی رامشگاه . هوشین **من دیشندن** hu-shayana یعنی خوبسرای
چنانکه در پاره ۲ تیریشت و پاره ۴ مهریشت . گوشین **لی مد دده** gava-shayana
یعنی گاوگاه ، چنانکه در پاره ۱۵ مهریشت ، گوشین درست
بهمان معنی است که گوستان **لی مد دده** gavô-stâna یعنی گاوستان

که با واژه های اسپوستانَ مددون ^{۱۷۰} ددهم سده است aspô-stâna یعنی اسبستان یا ستورگاه (طولانی ، اصطبل) و اوشتروستانَ دهش ^{۱۷۱} ددهم سده است. ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲۴-۳۰ از فرگرد پانزدهم و ندیداد آمده است. در زبان ارمنی واژه شین shên که بمنی ده است از شین ایرانی گرفته شده است. این واژه در فارسی در واژه گلشن بجا مانده که مرکب است از گل و شن یعنی گلستان. بوغازه شوئیهر ^{۱۷۲} دهش ^{۱۷۳} ددهم سده است. (روستا) در بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ از هات ۲۱ نیز نگاه کنید.

۷ - رامش = رامن ^{۱۷۴} سده است. râman در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ^{۱۷۵} در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم از مصدر رام ^{۱۷۶} ram در آمده که بمعنی آسودن است و باجزه آ آرم ^{۱۷۷} . a-ram همان است که در فارسی آرمیدن و آرامیدن شده است ، فعل رام دریسنا ۱۰ پاره ۱ و فعل آرم در فرگرد ۵ و ندیداد پاره ۲۱ بکار رفته است .

۸ - اندیشیدن (۱۷۸) کدن .) = من ^{۱۷۹} . man در پهلوی ménitan ^{۱۸۰} . من نیز در گاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند ۲ از هات ۴۹ در فرس هخامنشی نیز من man ، در پهلوی ماندن ^{۱۸۱} .

۹ - نخستین : پُواورویه ^{۱۸۲} ددهم سده است paouruya (دهش ^{۱۸۳}) . صفت است در جاهای دیگر اوستا پُوئیریه ^{۱۸۴} ددهم سده paoiryia در فرس هخامنشی پروویه paruviya در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین صفت برخور迪م ، در بند های ۸-۷ از هات ۳۱ و بسا در بند های دیگر از گاتها نیز آمده . بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - پدید آرنده = وَنَدَ ^{۱۸۵} ددهم سده vaêda ، صفت است از مصدر وید vid (وَنَدَ ^{۱۸۶} ددهم سده) که بمعنی یافتن و پیدا کردن و پدید آوردن است . بیادداشت شماره ۴ از بند های همین هات نگاه کنید . وَنَدَ ^{۱۸۷} ددهم سده vaêda نیز در گاتها بمعنی یابندگی و رسیدگی است چنانکه

در بند ۱۱ از هات ۳۲، در پخش‌های دیگر اوستا وَئَدَ **واستاده** vaēdha چنانکه در یستا ۶۸ پاره ۱۳، وَعِدِیشَتَ **واستاده** vaēdīsta که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت‌تفضیلی است از وَئَدَ یعنی پدیدآورنده تر، چاره ساز‌تر.

- ۱۱ - مقصود از واژه « این » = آهیa **هدس** و دس. ahyâ این است: برانگیختن چنین تو نایی و شهریاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهوراهزداست و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

۱ - کجا = کودا و دس. kudâ، همین یکبار **یازدهمین بند** در گاتها آمده.

- ۳ - بجای راستی، هنچ نیک، شهریاری؛ آشَ **سدیس** asha، وُهومَنگه **واطره** و دس دس. vohu-manañh، خشترَ **من ویس من دم**. xshathra آمده، چنانکه پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجردانه اسم خاص امشاسب‌دان اردیبهشت و بهمن و شهریور.

- ۴ - مردم = **مشَ که دیس**. masha (مش دیس) (۶ مه دیس) بیاد داشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

- ۴ - پذیرفتن (لَه ده ده . گی سه ده ده) = زَنْ گَدَه. در فرس هخامنشی دَن dan دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی (۱۱۵۷) و در فارسی دانستن گوییم. در اینجا باجزء پیشیتی: لَه ده ده - گَدَه. paiti-zan یعنی شناختن، پذیرفتن و باجزء فَرَ: لَه لَه - گَدَه. fra-zan بنیاد واژه فرزان و فرزانه است که بمعنی دانش و دانست و زاء اوستا در آن بجا مانده است:

مخالفان توبی فرهنگ و بی فرهنگ معادیان تو نافرخند و نافرzan (بهرامی) بیاد داشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۵ - شناختن (لَه لَه ده ده .) از مصدر خشنا **من ویس** ده. xshnâ در فرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی (۱۱۵۷) و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوییم. در اینجا باجزء فرا: لَه لَه ده ده . frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمن واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز بر میخوریم.

- ۶ - **مَزْ مَكَّ** maz, در پهلوی مس ۵۶ (مسمنان = مصمغان) یعنی بزرگ مغان، در لهجه دری: لهجه زرتشیان ایران مامس و بامس یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ)، در فارسی هه یعنی بزرگ و واژه‌های مهتر و هتری و مهست و هی و همین یعنی بزرگتر و بزرگترین و بزرگی و بزرگ در برابر که (کوچک) و کهتر و کهتری و کهی و کهین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز باوازه مَزْ (maz = بزرگ) بر میخوریم. مزیشت **مَذِيَّة** mazista صفت عالی است یعنی مهست، مهترین، در بند ۵ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید.

مَذْنَكَه **مَذْنَكَه** mazanh یعنی هی و بزرگی و فراوانی چنانکه در فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۱۵ و یستا ۸ پاره ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، در گاتها **مَذْيَنَكَه** **مَذْيَنَكَه** mazyanh چنانکه در بند ۱۷ از هات ۳۱ همچنین مَزَن **مَذْنَكَه** mazan یعنی بزرگی و بزرگواری، چنانکه در پاره ۲ از یستا ۶ مذکوه^۱. (هفت هات) ۳۷

مَزَنَتْ **مَذْنَكَه** mazant یعنی هه و بزرگ در پخشها دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در مهرباشت پاره ۴۴ و جز آن. یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

- ۷ - واژه‌ای که به « آیین مُع » گردانیدیم در متن **مَكَّ** مده م. maga آمده، در بند ۱۴ از هات ۶ و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۳۵ دوبار نیز یادشده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ بوازه **مَكَونَ** **مَفِعَه** مده^۲. magavan بر میخوریم. صفتی است که از واژه **مَكَّ** maga در آمده است. باین دو واژه فقط در گاتها بر میخوریم، گزارندگان (تفسرین) اوستا آن معنی های گوناگون داده‌اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفه مهم = Great work =

در ترجمه بند ۱۲ از هات ۴۶ (اشنودگان) (۱) Haug's Essays P. 166

بزرگی، کار بزرگ = Grösse, Grosse Tat = اشپیگل Spiegel نیز بهمین معنی گرفته است^۱؛ شغل و پیشه و کار = enterprise = پونگر K.E.punegar^۲؛ پیروی Kanga^۳ از کانگا پیروی کرده بهمین معنی گرفته است^۴؛ توانایی، بزرگی، شکوه = از کانگا^۵؛ کار بزرگ، وظیفه مهم، دهش، بزرگی = Herrlichkeit, Macht, Grösse^۶؛ Brotherhood = برادری، انجمن^۷؛ Grandeur, don, grand oeuvre میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm^۸؛ ثروت = riches^۹؛ گلدنر Geldner و ازه مگ^{۱۰} Magian cause = مقصد مغ^{۱۱} moghu^{۱۲} را به معنی^{۱۳} مینویسد: مُغو يكى از اعضاء مَكَ میباشد و مَكَ بمعنی جمیعت و فرقه یا انجمن است: Moghu "ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft"^{۱۴}

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118; Commentar über Das Avesta II Band s. 217.

(۳) Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language . Bombay 1900 p. 388.

(۴) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(۶) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas, Leipzig 1895.

(۹) Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

(1) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(*) Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(*) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(z) Avesta Reader p. 188.

Covenant : فتوحہ میں بھی بائیلی

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(e) Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(v) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی یارون آورده است^۱.

معنی هایی که بین واژه داده شده برخی از یک واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژه مگهه *magha* بمعنی ثروت ، پاداش، دهش است. از دیر باز چندتن از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخورده مگ را با آن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آین ویاجامعه زرتشتی با آن داده اند باین معنی : دین زرتشتی که از اهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینه مینوی اندرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مگ *makih* به مکیه *maga* گردانیده شده یعنی مهی و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده اپیچکیه *apêakah* یا اپیچک شپریه *apêakah_shapirih* یعنی ویژگی و پاکی و نیکوبی پاک و بی آلایش، ناگزیر از واژه اویزگی، پاکی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش در فارسی ، گذشته از معنی خالص و پاک و نا آمیخته ، بمعنی تقدس و مقدس است .

هر معنی که واژه مگ در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارنده گان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان وارو پایه ایا از این اراده کنند ، خود بنده های گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست . چون امر و زه معنی سروده های گاته هار و شنتر از پارینه است ناگزیر واژه های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر یک هویدا تراست .

از پنج بند گاتها که واژه مگ در آنها بکار رفته هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بند آخر دوبار آمده و در دو بند دیگر که واژه

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مَكَوْنُونْ ۶ مَدِينَة «مَد» magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند، هات ۱۵ بند ۱، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژه مَكَ ياد آور مُغُو moghu اوستا و مَكَوْ magu در فرس هخامنشی است، واژه‌ای که در فارسی مُغُویم و در عربی مجوس شده، و هوبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی می‌دهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغُوپیتی ۳۶-۴۲ بند ۴۰. moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مُغُو آمده آنهم در آمیزش بایک واژه دیگر: مُغُوپیش ۳۶-۳۷ بند ۴۰. moghu-tibish، صفت است یعنی مع آزار (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنان‌که درستا ۶۵ پاره ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ نیشته بہستان (کتبه ییستون) از گمانا Gaumâta کسی که بنام برديا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکر کشی کتبوجیه بمصر، بتاج و تخت هخامنشیان دست اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح^(۱)) کشته شد، نام میرد و چندین بار اورا یک مَكَوْ magu یعنی مع خوانده است.

بگواهی نویسنده‌گان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد پیشوای دینی ایران mogos (مع) نامیده می‌شده است. چون در جای دیگر از مع سخن داشتیم^(۲) در اینجا پیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یستا صفحه ۷۵-۷۹)، در گاتها واژه مَكَوْنُونْ ۶ مَدِينَة «مَد» magavan که صفت است، کسی است پیرو مَكَ ۶ مَدِينَة. maga یا پیرو آین مُغُو. از این واژه مطلق زرتشتی اراده می‌شود نه مانند واژه

(۱) ترکونیک. دهم ماه بالا یادی برای است ۲۸ آکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویزه نامی است از برای پیشوای دین هزدیستا، آنچنان‌که واژه مجوس در
درنوشتهای فرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسنده‌گان ایرانی و عرب بکاررفته
است در فارسی نیز واژه **مُغ** (مغان) در نظام و نثر بمعنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشیان
بکار رفته است.

- ۸ - اکنون: ۱۹۰۶ ن در پهلوی چنانکه در فارسی نون نیز در ردیف کنون
واکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون
اندر آن دشت از فراوان استخوان
(فرهنگ جهانگردی)

- ۹ - یاور = آور سهمه. avar از مصدر آو سهمه. یاری کردن، یاسیانی کردن. یادداشت شماره ۱۳ ازند ۹ همس: هات نگاه کنند.

- ۱۰ - راتی = $rati$ (ساده) معنی بخشش و دهش از مصدر «را»

رâ بخشیدن، در فارسی رادی گوییم، معزّی گوید: آن کامگار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن در بند ۷ ازهات ۳۳ نیز باین واژه بر میخوریم. در بند ۱۴ ازهات ۳۳ و در بند ۹ ازهات ۴۳ واژه راتا (سدهم سه). râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. سادداشت شماره ۷ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کند.

۱۹- مانندشما = یوشماونت ۲۳۷ نیز سه «مدید» . yushmâvant بسا
 هم در گاتها خشمماونت سه نیز سه «مدید» . xshmâvant چون شما، بسان شما
 در بند ۳-۲ ازهات ۳۴ و در بند ۸ ازهات ۳۳ و در بند ۱ ازهات ۴۴ و در بند ۱۰ ازهات
 ۴۶ و در بند ۶ ازهات ۴۹ نیز آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ و بیادداشت
 شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۴ نیز نگاه کند.

- ۱۳ - ایستاده‌ایم = اهما { ۵۶۸ س. *əhmâ* از مصدر آه مدر. هستن، یعنی هستیم از برای خدمت شما، از برای پیره و سودادن بشما هستیم و آمده‌ایم.

(آهنو^{۱۰۰} دگات: یسنا، هات ۳۰)

- نخستین بند** ۱ - سخن داشتن، گفتن (یامن وین «م.») = وَجْ
واید ۲. vač، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۲ - خواستار شنیدن (وین، مهصده .) = ایش دین .
(مدن وین .) بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۳ - دانا، آگاه = ویدوش vīdus، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از
هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۴ - بیاد سپردن مزداته مازدار می باشد . از مصدر مزدا مازدار .
که در بند ۱ از هات ۵ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستا مازدار .
maz-dā بیاد سپردن ، بخاطر داشتن . مزداته mazdâtha که همین یکبار در
اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی ، چیزی که باید بخاطر داشت . از همین بنیاد است
هو مازدر سه هزار وید . hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد ،
نیکو بخاطر می سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار ، دیگر در اوستا
نیامده است . در گزارش پهلوی هومینیتار ۳، ۶۴ مصدا hu-mēnitār یعنی آنکه
خوب بیاد و منش دارد .
- ۵ - ستایش = ستّوت ددمده مهستو staota از مصدرستو ددهصده .
که در فارسی ستودن گوییم . ستّوت در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز
آمده ستّوت ددمده مهستو staotar یعنی ستایشگر ، چنانکه در بند ۱۱ از هات
۵ بو ازه ستوت ددهصده . stūt که نیز معنی ستایش است در بند ۹ از هات
۲۸ برخوردیم ، (بیادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند

۱۵ از هات ۳۴ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو ددهم که بنیاد این واژه هاست درگاهها بسیار آمده : هات ۳۴ بند ۶ ، هات ۴۳ بند ۸ ، هات ۴۵ بند ۶ ، هات ۵۰ بند ۴ و بند ۹.

۶ - واژه‌ای که به «دروود» گردانیدیم در متن یسنیه ۰۵۳۵ ددهم yesnya آمده، در پخش‌های دیگر اوستا یسنیه ۰۵۳۷ ددهم. yasnya از مصدر بز ۰۵۲۰ کن yaz و در فرس هیخامنشی یَدْ yad یعنی پرستیدن، ستاییدن. واژه هایی که از این بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است . چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳-۲۵ از واژه یَسْنَ ۰۵۳۷ ددهم، yasna که گفتیم به معنی پرستش و نماز و ستایش است سخن داشتیم در اینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) و جشن و یزدگرد را یادآور میشویم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید .

۷ - شادمانی = اوروازا **دل «سکس»**. urvâzâ از مصدر اورواز **دل «سک»**: urvâz یعنی شادبودن، در بنده از هات ۵۰ نیز آمده . اوروازِمن **دل «سکِمن»**. urvâzâman که در بند ۱ از هات ۳۲ آمده نیز به معنی شادمانی و رامش است، در یسنا ۱۰ پارهه اورواسمَن **دل «سکِمن»**. urvâzman ، اوروازیشت **دل «سکِزیشت»**. urvâzîsta (در تائیث اورواز یشتا **دل «سکِزیست»** .) صفت است یعنی رامش دهنده‌تر ، شادمانی بخشنه‌تر ، چنان‌که در بند ۸ از هات ۴۹ اوروازیشت urvâzîsta نیز نامیکی از آتشهای پنجگانه است چنان‌که در یسنا ۱۷ پارهه ۱۱ و در فروردین یشت پارهه ۸۵ یادشده است . بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده ، ص ۱۹۸ نگاه کنید .

مصدر اورواز **دل «سک»** urvâd که به معنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهه ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz ، از این هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اورواَذنگه **دل «سرویدن»**. urvâdanâh که نیز به معنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده ، اوروایدنگه **دل «سرویدن»**. urvâidyanâh یعنی شادمانتر در بند ۸ از هات ۳۴ آمده است، همچنین واژه اورواخُش **دل «سخن»**. urvâxs که به معنی شادشدن

است با مصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اور واختَ دل «سمن بیشتر» urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴ اور واخَشْتَ دل «سمن بیشتر» urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به Altiran. Wörterb. von Barthol. Sp. 1542: اور واخَش اوختَ دل «سمن» - من ص ۲). از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اور واخمنیه لمسه urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

- ۸ - یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.
hu یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۹ - روشناپی - رُوچنگه لمسه دسته. raoēanīh، در فرس هخامنشی نیز رُوچه rauēah، در پهلوی روشنه لمسه rōshnīh در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روج (۱۲۰۰).
(= رُوچ (لمسه ۲۳۰۰) raoē، روشن کردن، در پهلوی روشینیتن لمسه ۲۳۰۰ aivi-raoē، با جزء اوی یا آئیوی مدد کله د. = مدد راوی روسه ۲۳۰۰.)
گوییم. واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

- ۱۰ - نگریستن (وید) و مصده. (= درس و ملود.)
داردیدن، نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: واپ-وید؛ و.
در بند ۸ از هات ۴۵، درس darəs نیز بمعنی دیدار و نگاه است
و باین معنی با واژه دیگر ترکیب یافته چون خونگ درس ۴۳ میان وید و
دیگر خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شماره ۷ از بند
۱۶ از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ درسات و ملود سه.
معنی نگرش و نگاه یا نگریستن است. یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ و یادداشت
شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کند.

۱ - شنیدن (**وَلِسْمَسَ** .) = سرو فدلد . sru ، در بند آینده و در

بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بندهای

۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بندهای ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در

دو مین بند

بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فر : **فَلَمْ** . **وَلَدْ** . fra-sru نیز آن بر می خوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ - **گوش** = **گُوش** **وَلَيْسَ** . gəusha ، در پیشنهای دیگر اوستا **گَوش** ، **وَلَيْسَ** . gaosha ، در فرس هخامنشی **گَوش** **gausha** همان است که در پهلوی (۷۲) و در فارسی **گوش** **گوییم** از مصدر **گوش** **gush** . (= **گَوش** **وَلَيْسَ** . gaosh) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - **دیدن** (**وَلَيْسَ** { مصدر } .) = وین **وَادِ** . vin (**وَئِنْ** **وَامِ**) . vaén ، در فرس هخامنشی **وَئِنْ** **vain** ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن **وَلَيْسَ** = دیدن ، در فارسی **بین** همان **وین** اوستا **وَئِنْ** فرس است اما در واژه های مرکب آمده چون **جهان بین** ، **خرد بین** و **جز آن** . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون **بینا** ، **بینایی** ، **بینش** ، **بیننده** . گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی **همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین»** صرف می شود ، مثلا زمان گذشته : **دیدم** ، **دیدی** ، **دید و جز آن** از مصدر دیدن است و زمان حاضر : **بینم** ، **بینی** **بیند و جز آن از «بین»** بر ابر مصدر دیدن در اوستا «**دی**» **وَلَيْسَ** . **dī** آمده که بمعنی دیدن و نگریستن و نگاه کردن است چنان که در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (**بار تولومه در فرهنگ خود درستون ۷۲۴** چنین یاد کرده : ۲ dâ(y)) ، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین با جزء آ (a) آمده : **آوین** **وَلَيْسَ** . a-vin = **اوَئِنْ** **وَلَيْسَ** . a-vaén . در بند ۲ از هات ۶ نیز با همین جزء بکار رفته است (بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۶ نگاه کنید) ، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء آیی **وَلَدْ** . aibî آمده .

در بند ۱۰ از هات ۳۲ **وامنه** vaenâhe (Inf.) یعنی دیدن از همین بنیاد است، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده: وینشن ۱۴۵۴، ویناک ۱۴۵۶، در فارسی به باه تبدیل یافته است، همچنین در پهلوی و پازند خود این مصدر بجامانده: وینستان ۱۴۵۲۱ . vêナstân

۴ - منش = مننگه maññeh. بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - روشن = سوچ sûcha. در پختهای دیگر اوستا دد ۷۰۷. در گزارش پهلوی (زند) روشن ۳۵۰، از همین واژه است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم سو و چشم بی سو و ستاره کم سو، شمس فخری گفته:

مه و خورشید بر گردون گردان همی گیرد ز رای روشن سو سوچ از سوچ sue = سُوچ saoe. در آمده که در پهلوی ۱۱۵۲ و در فارسی سوختن گوییم، همچنین در پهلوی سوچینیتن ۱۴۵۴۹ **آمد**. در بند ۱۴ از هات ۳۲ همین فعل بکار رفته است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا بغیرت و هیجان آوردن و برانگیختن. واژه سوخر suxra. که در پهلوی سُخرا suxr و در فارسی سرخ soxr گوییم از مصدر سوچ sue در آمده است.

۶ - در سانسکریت بمعنی روشنایی است، در بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۱۵ همین صفت از برای آتش آورده شده، میتوان باذر افزودن یا آتش سرخ گردانید، در اینجا یاد آور میشویم که نام شهراب = سُرخاب یعنی دارنده آب و تاب سرخ یا سرخگون.

۷ - جدایی = وی چیته vi-citha به معنی دستور و امتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی، از مصدر وی چی vi-ci ۰ ۱۴۲۰ vi-citha یعنی برگزیدن، بازشناختن، در بند ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده. بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۷ - بجای واژه کیش در متن آورن سه «مدل» آمده، *â-varəna* باشد. آمده، بسامم درگاتها بی جزء آ سه. (آ) آمده : وَرَنَ وَاسْلَهْ. *varəna* یا وَرَنَ وَاسْلَهْ. *varana*، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۱ و دربند ۲-۱ ازهات ۵ و در بند ۴ ازهات ۴۸ و دربند ۳ ازهات ۴۹ بمعنی دین و کیش یا یمان و اعتقاد است، برابر واژه اوستا باید در فارسی گروش یا باور باشد. *varəna* نیز نام سرزمه‌ی است (در طبرستان) چنانکه در فقره ۱۷ از نخستین فرگرد وندیداد و در فقره ۳۳ آبان یشت آمده و در گزارش پهلوی پیشخوارگر دانسته شده است وَرَنَ بمعنی کیش و اعتقاد از مصدر وَرَ وَاسْلَهْ. *var* در آمده که بمعنی گروایدن یا معنی یامان و اعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن *الْرَّهْ*، *varavitan*، ورویتن *الْمَلَكَةِ*، *varavīstan*، *گرویتن* و *لَمَرَّهْ* (= گرویدن) آمده، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ ازهات ۳۱ نیز نگاه کنید. گذشته از اینکه واژه گرویدن در فارسی همان وَرَ *var* اوستا وَرَ *var* فرض خامنشی است که مانند بسیاری از واژه‌های دیگر واو به گاف برگشته، واژه دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که از واژه‌های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمرد (فردوسی)
دراوستا فعل وَرَ *var* بسیار آمده، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵، هات ۴۰ بند ۵ و ۶، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ و (در بند ۱۰ ازهات ۳۱ باجزء فرا *لِس.*)، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲، هات ۴۳ بند ۱۶، هات ۴۷ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۸، هات ۵۳ بند ۴. یادداشت شماره ۷ از بند ۵ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۸ - بجای «هریک، هریک» در متن نَرْم نَرْم *{مدل}، {مدل}*. *narəm-narəm*. آمده از واژه نَرْ *مدل*. *nar* که در فارسی نیز نرگوییم در اوستا بجای مردمیا ید در برابر ناییری *وسدله*. *nâirî* زن، در اینجا بمعنی هریک یا هر کس گرفته شده است، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است.

۹ - خویشتن = سه معنده سه مدد. از واژه خو ^{xvā} سه، و تنو ^{تمد} tanū در گاتها و در پخش‌های دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در پخش‌های دیگر اوستا هو ^{معده} hva یا هو ^{معده} hvâ آمده است (در تأثیت خوا سه، ^{xvâ} هوا سه «س»)، این واژه‌ها نیز در اوستا هانند واژه خود در فارسی از ضمایر است. تنو tanū همان است که در فارسی تن گوییم. خو و تنو در اوستا درست بر ابرهیافت با واژه خویشتن در فارسی. در بند ۱۷ از هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژه تنو به معنی خود یا کس بکار رفته اما در بند ۱۰ از هات ۲۳ به معنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ از هات ۲۳ نیز نگاه کنید. در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵ بوایه خو ^{xvā} بر میخوریم

۱۰ - انجام: در متن یاونگه ^{تمد} yânh (= یاه ^{تمد})، در گزارش پهلوی همین بند با صفتی که مز ^{مه} maz باشد به مس کار، «مه ملا» یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده: ن ۱۵ ^{تمد} ۱۱۳ و ن ۱۱۳ و ن ۱۱۴ په پاختن، په تن پسین، یعنی در سازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از «سرانجام بزرگ» روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان آین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند. در بند ۱۴ از هات ۴ و در بند ۹ از هات ۴ نیز بوایه یاونگه yânh بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا نیز این واژه به معنی سرانجام بزرگ ودادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده، چنانکه در پاره ۲ از یستا ۳۶ (هفت هات) و در پاره ۷ از یستا ۵۸ و در پاره ۳ از سروش یشت هادخت و در پاره ۴۱ از فروردین یشت. یاونگه yânh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است به معنی کمر بستن. بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۶۳ نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ، مه = مز ^{مه} maz، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود.

۱۳ - دریافتن (رید وید سه می .) = بود ردو . bud = بُود رِدُو . budh بود baod در پهلوی بُویستن لَهْدَه و در فارسی بویدن گوییم . بود bud در اوستا چنانکه بوی بردن در فارسی معنی دریافتن (درک کردن) ، و آگاه شدن نیز آمده ، پاره ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسانس ۱۶۵ ؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه باجزه پئیتی لَهْدَه سه می . paiti آمده .

۱۴ - پایان پذیرفتن ، انجام گرفتن = سُزْ دیائی عوْدَه کوْدَه سه می . (Inf.) sazdyâi در بند ۱۶ از هات ۵ نیز آمده از مصدر سند عوْدَه سه می . sand که معنی ساختن و بجای آوردن است . یادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید . برخی این واژه را از مصدر سنگه عوْدَه سه می . sañh که معنی گفتن و آگاهانیدن و آموزاییدن است گرفته اند ، یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - در آغاز ب = پُتو اورویه لَهْدَه لَدَه سه می . paouruyê از ظروف زمان

است ، در بند ۱ و در بند ۱۹ از هات ۴ و در بند ۲ از هات ۵ نیز

آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود .

۲ - گوهر : بجای این واژه مَئِنِیو ۶۷۰ داد . manyu (مَئِنِیو ۶۷۰ داد . آمده ، در پهلوی مینوک ۶۱۶ در جمع مینوکان ۶۱۶ و ۳۹۰ . مَئِنِیو ۶۷۰ داد) داد . mainyava صفت است (در تأثیت مَئِنِیوا ۶۷۰ داد) که در فارسی مینو شده معنی بهشت و فردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست از رو داد و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی در اوستا مینو معنی خرد و روان یاروح است ، در زبانهای اروپایی چون فرانسه و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

صفت مَئِنِیو mainyava که در جاهای دیگر معنی روحانی و معنوی است ، بسا با صفت گَئِتَهیه لَهْدَه سه می . gaêthya (از گَئِتَهها لَهْدَه سه می) سه .

سومین بند

گیتی) آمده که بمعنی مادی و جسمانی است ، چنانکه در پاره ۲۰ از gaêthâ یستا ۱۹ و در پاره ۸ از یستا ۲ و در پاره ۱ از یستا ۳ (هفت هات) و جز آن، (یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینیو = مَئِنِيُو mainyava و جهانی = گَيْتَهِيَه در فارسی درست برابر است با معنی یار و حانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین مَئِنِيُو چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیر مرئی) باین معنی در پاره ۳ سروش یشت و در پاره ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن از دروغ بچشم نیامدنی است بسامن صفت ایزدان و دیوها آمده : ایزدان بچشم نیامدنی و دیوهای ناییدا ، چنانکه در پاره ۹۷ مهر یشت و در پاره ۱۹ از یستا ۱ . در پاره های ۱-۲ از یستا ۶ در میان ایزدان یعنی کسانی که در خور سناش اند ، اهورامزدا در سر ایزدان مینیو وزرتشت در سر ایزدان جهانی یاد شده اند (بجلد خرد اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸۶ نگاه کنید)، از مینو که در فرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده ، عالم روحانی اراده می شود.

سپنُتو مَئِنِيُو دد۴ سه می ۴ - ۶ مدد { دد۵ } دد۵ spəntô mainyu یاسپنُتو مَئِنِيُو دد۵ سه می ۵ - ۶ مدد { دد۶ } دد۶ spəntô mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم نماینده خرد یاروان پاک مزداست در برابر آنگرُو مَئِنِيُو دد۱ می ۱ . ۶ مدد { دد۷ } دد۷ añrô mainyava یا آنگرُو مَئِنِيُو دد۳ می ۳ . ۶ مدد { دد۸ } دد۸ añrô mainyu نماینده روان تیره که در فارسی اهریمن گوییم (یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴ نگاه کنید). مَئِنِيُو و مَنَنگَه ۶ مدد ۳ مدد manəngh که بمعنی منش است از یک بنیاد است، هر دواز مصدرون ۶ مدد . man در آمده که بمعنی اندیشیدن است و در پهلوی مینیتن ۱۱۵۲۶ شده است (یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید) مَئِنِيُو و مَنَنگَه هردو در فارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه) ، به بند ۲ از هات ۵ نیز نگاه کنید .

چون در فارسی واژه ای از بنیاد واژه مَئِنِيُو ارستا که درست معنی آن را بر ساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر » آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه

و نزدِ دیانت و اصل و عنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)
« که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ۴۶)

جوهر (جواهر) معرب از گوهر یا گهر پهلوی (۲۴۵م.) و پارسی بمعنی
سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : *yāma* در سانسکریت *yama* از این واژه همزاد
اراده شده یعنی دو بچه که یکبار از مادر زاییده شوند ، آن را در تازی توأم خوانند .
زمخشی همین واژه پسین را در مقدمه الادب (ص ۴۶ س ۱) همشکم ترجمه کرده
است ، در زبان رایج فارسی دو قلوب گویند و در زبان ادبی جنابه بضم اول :
دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفا هان (خاقانی)
در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ قفره ۴ نیز از مصدر خیر و شر یا این دو گوهر
همزاد از لای که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آتشخور همه نیکویی و زشتی زندگی ،
یاد شده است .

۴ - بجای پندار و گفتار و کردار ، مننگه *mananh* و چنگه
وایند *vāñah* . شیتو تهن *shyāothna* آمده است .

۵ - بهتر و بتر : وهینگه *vāñhanh* = وحینگه *vahyaih=vahyanh*
در پهلوی و هتر او سعد و در فارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژه ونگهو
وایند *vāñhu* (= و هو *vāñ* مه .) که در پهلوی وه او و در
فارسی به گوییم . وهینگه = وحینگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و
در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است .

بتر : در متن آک موده . aka یعنی بدوزشت ، بمناسبت عطف بو ازه پیش بتر
آوردیم . صفت تفضیلی آک در گاتها اشینگه *ashyaih* میباشد چنانکه

دربند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ بکار رفته است. در جاهای دیگر اوستا آشنگه می‌بینیم. *ashanīh* چنانکه در پاره ۳۱ از هات ۵۹. همچنین در پاره ۲۶ از مهر یشت بوazole آکتر موسسه مده. *akatara* بر میخوردیم بمعنی بترا، آک موسه. *aka* در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بند های ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بند های ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بست تو از من صد بار هرا ذ تو رسد آک در فرنگها اک نیز یاد شده است.

۶ - دراندیشه: در متون خوّفَنَ سمه. *xvafna* آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گوییم، در بند از هات ۴ نیز آمده از مصدر خوب سمه. *xvap*، در بهلوی خوبتن (سمه) و در فارسی خفتون و خوابیدن و خسیدن گوییم، در بند ۳ از هات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه.

۷ - هویدا شدن (مده) «س ص ۴۶ ». *sru*، در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفته شده که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن و سرودن و شنواییدن است، در اینجا باجزه آ : مده. *a-sru* آمده، مراد شنواییدن و بگوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸ - برگزیدن (واپرس موسسه) = وی چی واپرس. *vīcīdī* در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژه ارش *qālī* نم. آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ واژه وی چیدیائی واپرس و مده. *vīcīdīyāi* (Inf.) از همین بنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژه ارش آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

دراینجا یاد آور میشویم که واژه چینواد (پل صراط) که در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بنیاد همین مصدر است، از آن جداگانه

سخن داشتیم.

در جاهای دیگر اوستا آرش او خذَ مَلَانِ مَدِنَه آمده؛ arš-uxdha ایرزجی (مله) باید. erəzəjî یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ (یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نیگاه کنند).

ایشیه ۴۱ سورمه . که در پارمه ازیستا ۴ (هفت‌هات) آمده
یعنی درستکار باراست گنیش؛ ایشو ۴۲ سورمه «مد . ereshva نیز صفت است بمعنی راست و درست یا درستکردار (بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) همچنین صفت ایزو ۴۳ سورمه . که بمعنی راست و درست است از بنیاد ارش ۴۴ . میباشد باین واژه در بند های ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۱۵ و در بند ۲ از هات ۵۳ بر میخوریم و در همه جا صفت راه آورده

شده است. رَزِيشَت **لَمْدُونْ سَمَدْ**. razišta صفت عالی است از **إِرْزوُ** ərežtā یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ از هات ۳۳ (یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۵ نگاه کنید).

۹ - نیک اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا **سَعْ دَوْسَه** hu-dâ (سَعْ دَوْسَهْ سَعْ) دوزدا **وَدَلَهْ دَوْسَه** (وَدَلَهْ دَوْسَهْ سَعْ) در گزارش پهلوی هوداناك **سَعْ دَوْسَهْ سَعْ** ، دوش داناك **سَعْ دَوْسَهْ سَعْ**

در سروازه «دا» اختلاف کرده‌اند، برخی آن را از مصدر **دَاهْ** دارند، **دَاهْ** بمعنی

دانستن گرفته‌اند، اما چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفته‌یم مصدر **رَزْنْ** **كَسَدْ**. zan در اوستا بمعنی دانستن است و در فرس هخامنشی **دَنْ** dan (آدانَا adânâ) چنانکه در سنگ پیشته‌داریوش بزرگ در پهستان (یستون)، در کُردی که یکی از لهجه‌های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، در واژه‌های فرزان و فرزانه که گفته‌یم بمعنی دانش و دانست از همین مصدر است، باجزه فرا: **لَلْسَكَدَهْ**.

frâzan ، در پهلوی فرزانک **سَعْ دَهْ** و **frazânak** و فرزانکیه **سَعْ دَهْ وَهْ** **frazânakih** فرزانگی، چنانکه دیده می‌شود در این واژه زاء اوستا بجامانده است.

در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و

بند ۳ از هات ۴۸ بوازه هودا **سَعْ دَوْسَه** hu-dâ و در بند ۱۰ از هات ۵ بوازه دوزدا **وَدَلَهْ دَوْسَه** duzdâ بر می‌خوریم. در پیش‌های دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده اما بادال: هودا **سَعْ دَهْ سَهْ** hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداناك **سَعْ دَهْ سَهْ** hu-dâk شده است. از گزارش پهلوی بر می‌آید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژه **دا** روشن نبوده چه واژه هودا در گاتها و هوداناك **hu-dhâl** در جاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است در گزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته شده اما در پیش‌های دیگر اوستا هوداک شده، «دا» از مصدر **دَاهْ** که بمعنی دادن و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است.

واژه **دُزْد** در فارسی باید با همین واژه اوستائی دوزدا duzdâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که واژه هودا مع دارد .
برخورده آن را به نیک کُشنش (= خوب کُشنش) یا نیکخواه گردانیده و hu-dhâ همین معنی مناسب افتاده ، بسویزه در پاره هایی که صفت امشاسب‌دان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پاره ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت‌هات) پاره ۱ ، هفت‌نیزت پاره ۱۲۰ است . سیروزه بزرگ پاره ۲۲ ، ویسیرد کرده ۸ پاره ۱ و جز آن و واژه دوزدا duz-dâ سیروزه بزرگ پاره ۲۵ پاره ۵۲ ، یسنا ۵۷ پاره ۲۵ و جز آن . را به بدکنش گردانیده چنانکه در مهر نیزت پاره ۵۲ است . همچنین در گاتها بصفت هودانو در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفت هودانو مع دوسد . hu-dânû (در تأثیت مع دوسد) بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۶ ، هات ۴۴ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳ . این واژه نیز مانند واژه هودا در گزارش پهلوی هوداناك hu-dânâk ترجمه شده است .

بار تولووه Bartholo. این واژه هارا از مصدر دا (y) dâ بمعنی دیدن گرفته است . (Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823) از این مصدر بمعنی دیدن که معمولاً دی ۹ و dî ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات . ملخن داشتیم . صفتی هودا (= هودا) هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشد معنی که گزارنده گان پارسی و اروپایی اوستا آنها داده اند همان است که گزارنده گان اوستا بگاه ساسانیان آنها داده اند یا یک معنی نزدیک آن : هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا و دوزدا را به نیک‌اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان بخردونابخردهم گفت، اما واژه‌های هو و دوز : هو مع د . hu ۹۵ همیشه در اوستا با واژه‌های دیگر در آمیخته، همچنین است در فرس هخامنشی هو hu : هو اسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نپشتۀ پارس (نخت جمشید)، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است . در اوستا مثل آن بسیار است، از آنهاست در گاتها : هومانزدر مع د هر ۹۱ .

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی سعدی ۲۴۳۰. hu-jītī خوب زندگی، درپهلوی هوژیوشنیه کریم ۲۵۲۳ huzīvishnīh چنانکه درهات ۳۲ بند ۱۰ آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی سعدی ۲۴۳۰. hu-ŷyātī زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی سعدی ۲۴۳۰. hu-shiti خان و مان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ و درهات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشوئیتهمن سعدی ۲۴۳۰. hu-shōithāman خان و مان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوچیستی سعدی ۲۴۳۰. hu-ŷistī خوب آموخت چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ و درهات ۴۶ بند ۴؛ هوپنگه مع «ساده» مع hv-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ۴۶ بند ۵، یادداشت شماره ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرتو سعدی ۲۴۳۰. huxratu خوب خرد چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵؛ هوخشتر سعدی ۲۴۳۰. hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ۴۶ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هوئر سعدی ۲۴۳۰. hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه درهات ۴۳ بند ۵؛ هویرتی سعدی ۲۴۳۰. hu-mərəti خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مر سعدی ۲۴۳۰. mar، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزتو سعدی ۲۴۳۰. hu-zəntu خوب شناسا چنانکه درهات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، رَّزو از مصدر زن سعدی zan دانستن درآمده که دریادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشن سعدی ۲۴۳۰. hu-shēna خوب ارزانی یادخور و شایسته از مصدر هن سعدی han بچیزی ارزانی بودن، یادداشت شماره ۱۴ از بند ۱۱ از هات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش‌هخی سعدی سعدی ۲۴۳۰. huš-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۱۳، هخی سعدی haxi جداگانه به معنی دوست در اوستا (جز از گاتها) بسیار

آمده است.

هو مع د. hu در سریک دسته از واژه های فارسی بجا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هو تر مع دارد. hu-nara از واژه نر نمود. nar که در فارسی نیز نرگوییم در اوستا بمعنی مرد ویل و دلیر و پهلوان است، بیادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید. هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو، در اوستا هو چیتهر مع دارد. hu-čithra چنانکه در یستا ۵ پاره ۱ و درارت یشت پاره ۱۵ یعنی خوب نژاد، نیکو سرشنست. چیتهر نمود. eithra در اوستا بدو معنی آمده نخست آشکار دروشن و پدیدار و هو بیدا، همین واژه است که در فارسی چهر شده است، دویم نژاد و تخمه و پیوند، دقیقی در شاهنامه گوید:

پشاو جهان گفت زرتشت پیر
که در دین ما این نباشد هژیر
خرم از واژه هو مع د. hu و رم نمود. ram که در اوستا بمعنی آرمیدن است آمده. همچنین واژه دوش و دوش. dug یادوژ و دفعه. duš در اوستا همیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار dushiyâr یعنی بد سال یا قحط سال در سنگ نیشته پارس. در اوستا مثال آن بسیار است، از آنهاست در گاتها: دوشیتی و دفعه دهد. dushiti خان و مان بد، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸؛ دوش خرتو و دفعه نمود. dus-xratu بد خرد چنانکه در هات ۴۹ بند ۴؛ دوش شیشوت هن و دفعه نمود. dus-shyothana بد کردار، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در هات ۴۹ بند ۱۱، در همین بند پسین دوش خشته و دفعه نمود. dus-xshathra بد شهر یاری و دوز و چنگه و دفعه نمود. dusvačanh بد گفتار و دوز دینا و دفعه و سمع نمود. dusdaēnâ بد دین و دوش منگه و دفعه نمود. dusjyāti زندگی بد، چنانکه در هات ۴۶ بند ۸؛ دوش سنتی و دفعه دهد. dus-sasti dus-sasti و دفعه دهد.

آموزگار بد، از مصدر سانگه *sânh* فرمودن و آموزانیدن، چنانکه درهات ۳۲ بند ۹ و درهات ۴ بند ۱، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ ازهات ۲۹ نگاه کنید. دوش خورته *duš-xvarətha* بد خورش از مصدر خور *xvar*. خوردن، چنانکه درهات ۳۱ بند ۰ و درهات ۵ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۷ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

دوش آزو با *duš-azobâ* بد خوانده شده، بدنام، از مصدر *zbâ* خواندن، چنانکه درهات ۴ بند ۶، یادداشت شماره ۱ از بند ۴ ازهات ۳۱ نگاه کنید؛ دوش و زین *duš-varəna* بد باور، بد گمان، بد کیش از مصدر رور *var*. چنانکه درهات ۵ بند ۹، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید؛ دوش و زین *duš-varəshnâh* بد کیش، بد کردار، از مصدر رور *varəz*: ورزیدن، چنانکه درهات ۵ بند ۸، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ ازهات ۲۹ نگاه کنید؛ دوش از تهری *duš-erathri* بد نگهداری شده یا گمراه از مصدر هر *har* نگهداری کردن، پاسداشتن، چنانکه درهات ۴ بند ۱، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۲ ازهات ۳۱ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۴۹ نگاه کنید.

دوش و دمه. *duš* و *duš* در سریک دسته ازو ازههای فارسی نیز بجا مانده است. در شاهنامه، بنا بر فرنگ واژه های شاهنامه و لف *wolff* یکبار واژه داشت بمعنی بد وزشت، جداگانه در داستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای که نگارنده در دست دارد آن شعر را نیافت. واژه داشت با تاء در جزء واژه داشتیاد در فرهنگها بمعنی غیبت یاد شده است، داشتیاد یعنی کسی را به بدی یاد کردن، از این واژه گواهی در نظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه های دیگر فارسی که باشد و دژ آمیزش یافته گواه درستی آن است چون دشمن در اوستا دوش منگه *duš-manañh* که یاد کردیم یعنی بدمنش؛ دشمن یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن (سدمه) *nâman* (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بزرشی نام بردن؛ دشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژه خواتهر *vâthra*^x یعنی خوار، آسان، یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُرخیم یعنی بدنها و بدسرشت، بد خلق از واژه هیه من مددم. *haêm* سعدمع، در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ۴۴ - ۴۸ آمده که در فارسی خیم گوییم؛ دوزخ در اوستا دورآنگهو *dru-ahnu* در زامیاد پشت پاره ۴۴ آمده آنگهو مه^y ۵۵۰ یعنی هستی و بود و زندگی و جهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و ذشت، یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژه معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم: هوَمَتْ مع دهصدم. *humata* هوخت سه هزار صد مه. هورشت مع «مهلی» هزار صد مه. *hvarsta* یعنی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوش مت و ده هزار صد مه. *dug-mata*؛ دوزخست و ده هزار صد مه. *dûzuxta*؛ دورزشت و ده هزار صد مه. *duzvarsta* یعنی پندار بد، گفتار بد، کردار بد.

۱ - بهمرسیدن (مه ۶۰۰... پنجم دهصد و ۴۴۲۵) = گم ۵۶. *gam*

چهارمین بند (= جس تاسده. *jas* با جزء هام مه ۶۰. در

بند ۱۵ از هات ۴ نیز آمده یعنی بهم آمدن، بهمرسیدن، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - بجای هستی و نیستی گیه فی مددم. *gaya* و آجیاتی سه هزار صد په، *a-ÿyâti*، در گزارش پهلوی (زند) زیوند کیه کیهانو *zivandakih* و آزیوند کیه سکیهانو *a-zivandakih* یعنی زندگی و نهندگی، گیه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی آ مه (a) آمده اند هردو از یک بنیاد واژ مصدر جی هناد. *ji* (= گی مه). *gi* در آمده اند که در پهلوی زیوستن که^y دهه و در فارسی زیستن گوییم. یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است گیتها فی مه مه سه. *gaêthâ* در فرس هخامنشی نیز گیتها

گوییم، گَتِها در اوستا معنی هستی و دارایی وزندگی و جهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه در گاتها : هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱ ، هات ۳۴ بند ۳ ، هات ۴۳ بند ۶ ، هات ۴۴ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۸ و بند ۱۲ ، هات ۵۰ بند ۳.

دریادداشت شماره ۲۹ از هات گفته که گَتِه مرَّتَن **gaithā maratn** (مردن) = کیومرث (gaya-marətan) ازوازه گَتِه واژه مصدر مرَّتَن (mar) آمیزش یافته یعنی زنده در گذشتی (مقاله کیومرث در دو مین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۴۱ - ۴۵ نگاه کنید و بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۲۹) ، از همین بنیاد است گَتِه **gaethya** که دریادداشت شماره ۲۹ از بند ۳ همین هات گذشت ، واژه‌ای که در پهلوی گیتیک **gētik** و در فارسی **گیتیک** شده و در فارسی گیتی گوییم و گفته می‌افتد بالظیر تازی مادی و جسمانی .

- ۳ - **بنیاد نهادن** **dā** **دادن** ، **بخشودن** ، **نهادن**.

- ۴ - **همچنان** = **yathā** **یَتَهَا** س. در فرس هخامنشی نیز یتَهَا ، در پخش‌های دیگر اوستاییه **yatha** از ظروف زمان است ، بسادر گزارش پهلوی به چگون ۲۹۵۹ گردانیده شده ، در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردم .

- ۵ - **انجام ، پایان** = **apēma** **اپَمَا** س. (apēma) صفت است در بر این پُرو اورویه **paouruya** **پُرْعُرُوا** در س. نخستین بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید . آپَمَا در گاتها بسیار آمده : هات ۴۳ بند ۱۹ ، هات ۴۵ بند ۳ ، هات ۴۸ بند ۴ ، هات ۵۱ بند ۶ و بند ۱۴ و جز آن . از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده می‌شود .

- ۶ - **بدترین** = **اچیشت** **acista** س. صفت عالی است ازوازه آکَ aka که دریادداشت شماره ۵ از بند ۳ همین هات گذشت ، در بند های ۵ و ۶ از همین هات و در بند های ۴ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن بر میخوریم . در بر این وهیشت **vahista** بهترین که نیز در همین بند آمده ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - زندگی=آنکهو مدد رعایت شماره ۴ از بند ۲ از هات
۲۸ نگاه کنید.

- ۸- بجای پیرو راستی و پیرو دروغ آشون سه نیزه «مد». (اشاون
مد نیزه «مد»، همچین در اوستا آشون سه نیزه «مد» همچو. Ashavan^t
و درگونت و لئون مد سه همچو. drəgvant آمده، یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از
هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای « جایگاه » در متن منو^۶ به^۷ آمده، بارتولومه Bartholomaeus آن را ازمنگه^۸ به^۹ manaīh از بنیاد مصدر من^{۱۰} به^{۱۱} می‌داند (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner ازمنگه manaīh (منش) از بنیاد مصدر من^{۱۲} man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده، زیرا چنانکه در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی و هومنگه یا منش نیک برخودار گردند. بو اژه منو^{۱۳} man در بند ۸ از هات ۳۴ نیز بر میخوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در بر ابر جهان و هستی تیره یاد و زخ که پیروان دروغ راست. در باره واژه من^{۱۴} به^{۱۵} = اندیشیدن و من^{۱۶} = man = ماندن یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۱ - دروغ: بجای این واژه درگوئت **وْلَعَنْ** «مدحّن» آمده drəgvant
که دریادداشت شماره ۸ ازبند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهربین
پنجمین بند مراد است.

۴ - رفتار : ورزیو باهلهک ددیا. از مصدر ورزی و به لهک ورزیدن، سادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - برگزیدن یا باور کردن: **وام‌داده‌ساز** = **وزیر** **بادل**.
سادداشت شماره ۷ ازیند ۲ همین هات نگاه کنید.

- ٤ - باکستر خرد = سپینیشت مَقْنِيْو دَدَك { دَرَكْسَه - سَه } دَدَد .

spəništa-mainyu، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات و بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسن مدد. asan و هیئت دیگر آن آشن می‌بود. ashan همچین آسمن مدد. asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان مدد. گوییم. آسن asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ و جز آن و بمعنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پاره ۹. آسن asan و آسمن asman بمعنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در یسنا ۴ (هفت‌هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۲ و در فرگرد نوزدهم وندیداد پاره ۳۵ و جز آن. در سانسکریت نیز àsman بمعنی سنگ و آسمان است. آسن اصلاً بمعنی سنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آسیا گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)
از همین واژه آمیزش یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس،
فارسنامه ابن‌البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خُرَوْزِدِيشَت من لَمَّا دَلَهُ وَرَسَمَه. xraozdista آمده، صفت عالی است ازاوازه خروزدر من لَمَّا دَلَهُ وَرَسَمَه. xrûzdra که در گزارش پهلوی به سخت ددم. و سختوم ددم. saxtum گردانیده شده است. خروزدر در فرگرد نوزدهم وندیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه خروزدا من لَمَّا دَلَهُ وَسَدَه. xrûzda بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم وندیداد پاره ۴ آمده و بوازه خروزدیسم من لَمَّا دَلَهُ وَدَدَه. xrûzdisma یعنی سخت زمین در پاره ۸ از فرگرد هشتم وندیداد بر میخوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش پهلوی سخت زمیک شده است.

۷ - پوشیدن، جامه در بر کردن، رخت پوشیدن (وامد صفحه.) = ونگه

وامد۳۷۰. vanh، بهمین معنی در پاره ۱۹ از فرگرد سوم و ندیداد و پاره آبان ۱۲۹ یشت و پاره ۱۲۶ مهر یشت و پاره ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهفتن ۱۱۳۵۷۳۱. و نگهبان vanh نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاپ یشت پاره ۵، همچنین ونگه وامد۳۷۰ vanh بمعنی درخشیدن است چنانکه در پاره ۲۰. بهرام یشت و باجزه وی: واي-وامد۳۷۰ vi-vanh در پاره ۲۸ از فرگرد نوزدهم و ندیداد.

- ۸ - بجای شادمانه فرمورت لام۳۷۴۱۳۰. fraorət: از مصدر رور وامد۹. var که در یادداشت شماره ۳ گذشت باجزه فر لام. fra، بنابراین یعنی از روی ایمان و اعتقاد. در بند ۲ از هات ۵ نیز آمده و میتوان بمعنی بخوشی و بمیل و برغبت گرفت.

- ۹ - آشکار = هشیه هسته داد. haithya، در گزارش پهلوی نیز آشکارک مرسوملو. در فرس هخامنشی هشیه hasiya بمعنی آشکار و راست و درست است، این صفت از واژه هنت هست همه ۳۰. hant در آمده یعنی باشنده اسم فاعل آه هدر. ah هستن، بودن. در هات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بند ۶ هایه و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده، در همه جا صفت نیست، بسا در این بند ها از قیود است بمعنی بدرستی، براستی. هشیه باورشت همه داده داده هست haithyâvaraštā که در بند ۱۱ از هات ۵۰ آمده اسم است از هشیه haithya و از صفت ورثت وامد۹ و هم. varəsta. (وامد۹ و هم.) از مصدر ورز varəz ورزیدن که در یادداشت شماره ۲ گذشت، هشیه باورشت یعنی درستکاری یا نیک ورزیدن و درست بجای آوردن. یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۵ نگاه کنید.

هشیه دو اشکه همه داده و «سخن» هم. haithyô-dvaêshanh که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. در باره دو اشکه یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید.

- ۱۰ - خوشنود کردن (همه داده و «سخن» هم.) = خشنو همه داده xshnu

سیادداشت شماره ۱۰ ازیند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنند.

- ۱ - دَيْوَ وَسِنٌ «مد». daïva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده،

در بند های ۳-۵ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴ نیز یاد شده اند، از دیو جداگانه سخن داشتیم.

شہمیں بند

- ۳ - باز شناختن یا برگزیدن (با و نسوز سمه) ، یادداشت شماره از بند ۲۰ همنهات نگاه کنید .

- باهم در پرسش و پاسخ بودن یامشورت کردن (نموده می‌شوند .)
 = پرسش نموده parəs ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

صفت دفشنیه و ملکیت زندگانی dafshnya که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده

^{۱۴} به معنی فریفته شده از همین بنیاد است. در گزارش پهلوی فریفتن نع لدن

- فراسیدن یادرسیدن (دس-پا-جاس) = جس نموده .
باجزه اوپا : دس-پا-جاس (upâ-jas) = اوپاگام دس-پا-جاس .
یادداشت شماره ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

- ۶- برگزیدن (یا $\{\}$ سمهه) = ور باشد. var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

- ۷ - خشم = آیشم aêshëma بسا در گاتها نام دیوی است، نماینده خشم. پیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۸ - شتافتن (سی سه و دو سه) سهم سه.) = دوز و سه. dvar رفتن ،

- این فعل از برای رفتن اهریمنی بکار میرود در بر ابر جس ياس و $\text{يامد$ و و . ياس یا گم $\text{يامد$ و و . $\text{يامد$ و و که از برای رفتن و رسیدن و خرامیدن آفریدگان باکھیا آید، در پهلوی دوار یستن $\text{يامد$ و و .

دراینجا باز **دوارستن** کویند، در لمجه گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. دراینجا با جزو هن **هان-دوار** آمده han-dvar یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن و شتافتن.

- زندگی=آهو مدن^۱. ahu هستی. یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

- ۱۰ - تباہ کردن (لسته مدد) = بن لسته *ban* ناخوش کردن، تیره ساختن، درگزارش بھلوی و یمارینیتن *vimarênitan* یعنی یمار کردن. بنت *banita* (در تائیت بنتا) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بن *ban* یعنی یمار چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ آمده در گزارش بھلوی و یمار اپسلا

ضمیر «او» بعزم بر میگردد. اندام: که ب و ب لمع.	- ۱ - ۲	هفتادمین بند
---	------------	---------------------

۳ - اندام: کهرب و لع. kəhrp (کرف و لع).
در گزارش پهلوی نیز کرب و لع karp اندام، تن، پیکر، کالبد (kəref) در بند ۱۷ ازهات ۵۱ نیز آمده، کرفش خور و لع xvar در بند ۳۰-۳۱. که چندین بار دروندیداد آمده و در گزارش پهلوی کرب خوار و لع سلا شده پعنی لاشه خوار.

- از برای واژه‌های پایداری و استواری در متن اوت یوئی (ص ۴۰) و آنمان (uta-yüti) (اوست یوئیتی (ص ۴۱) و آنمن (anman). آمده است. اوت یوئی در هات ۳۳ بند ۸، هات ۳۴ بند ۱۱، هات ۴۳ بند ۱، هات ۴۵ بند ۷ و بند ۱۰، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۷ آمده، در برخی از این بند‌ها به معنی همیشه و در برخی دیگر صفت است به معنی پایدار. در گزارش پهلوی تو خشن tuxgishn (تعیین کوشش)، بسا در گاتها با واژه تیوئی (تیوهی) təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به تو خشن و توانایی گردانیده شده، ساده‌اشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

وازه آمنم **انمان** در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ بمعنی همیشه و جاودان گرفته شده است.

- ۴ پاداش = آدان سو سه { a-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها و در پخششای دیگر اوستا آدا سو سه . a-dâ و آدا سو سه . a-dâ و بسامه آدا سو سه . a-dhâ آمده چنانکه درسنا ۵۲ باره ۳ .

در بند های ۱۲-۱۱ ازهات ۳۳ و در بند ۱ ازهات ۴۸ بوغاز آدا-دâ-â و آدا

بر میخوریم، چنین مینماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا-â نام فرشته‌ای باشد، در یسنا ۶۸ پاره ۲۱ و در کردۀ چهارم ویسیرد پاره ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است، نگاه کنید به Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130.

آدان و آدا هردو از مصدر دا و سه . \hat{d} دادن و بخشنودن در آمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن نسبت گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار هر د است، این واژه هم از برای پاداش نیکو کاران بکاررفته و هم از برای پادافراه گناهکاران .

- آهن = آینگه مددجهن . ayanh ، در سانسکریت âyas ، در پهلوی آسین سعد ۲ ، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که در روز آزمایش بکار آید و پاک از ناپاک باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

- ۶ - ضمیر «آن» بر میگردد به دیویسان آنکه آنکه آنکه

۳۱ و در بند ۹ از هات ۵ نیز آمده، در پخششای دیگر اوستا یَدَه
هشتاد و سیمین بند yadha از ظروف زمان است.

۳ - سزا یا کین و کیفر = کینا و سزا سد . kaenâ در پهلوی (۱ ۲۹)
و در فارسی کین ، در گزارش پهلوی از برای توضیح افروده شده پانقراس رعصره دسته
که در فارسی بادافراه گوییم :

بعجای هر بھی پاداش نیکی بعجای هر بدی پادافراہی (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باين واژه برمیخوريم ، اما بصفتي که از آن در آمده کَيْنَن و بَنْد ۱۴ آمد . kaenan يعني کين کشنده یا کين جوي و کين خواه در گوش يشت (= در واسب يشت) پاره ۱۸ و در رام يشت پاره ۲۸ با آن برمیخوريم .

۳ - گناهکار = آتَنَكَه مفعون مفعون . aēnañh صفت است يعني بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار . دربند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز يعني ستم وزور و گناه و کین در گاتها بسيار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵ ، و در هات ۳۲ بند های ۶-۷ . مصدر اين in (= آين مفعون aen) بنیادين وازه است . اينيت در صمود . inita اسم مفعول آن است که در گزارش پهلوی از پاره ۶۱ از فرگرده جدهم وندیداد به کينينيت kīnīnītan ۱۱۲۴۴۹ معنی گردانیده شده است يعني کين توختن ، کين ورزیدن . از همین بنیاد است ايني ۴ در صمود . īnītī به معني دردو رنج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است ، همچين از اين ريشه و بن است آتَنَكَه مفعون مفعون . aēnañh به معني آزار و آسيب و زيان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بند های ۸-۷ از هات ۴۶ آمده است .

۴ - بجای کشور ، خشتهر من و ممن لم . Xshathra آمده ، کشور جاوداني مزدا يا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سُسَتَ و موده و صمود . sasta ، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سند فدم سهوف sañd ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سزدياني خودمکروه سهوف . sazdyâi در يادداشت شماره ۱۳ از هات ۳۰ نگاه كيد .

۶ - بر با کردن (پايد « و سه » .) = ويد واده vid (= فاده vaed و ميد) يافتن ، فراهم ساختن ، پيدا کردن . يادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه كيد .

۷ - يعني دينداراني که باديyo دروغ ستيريزده ، او را در بند کرده بحسب فرشته راستي سپر دند . در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپر دن يا دادن دروغ بحسب راستي سخن رفته است .

- ۱ - نهمین بند سه سد. از مصدر آه مدر. ah هستن، بودن.
- ۲ - زندگی = آهو مید. ahu هستی، یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین‌های نگاه کنید.
- ۳ - واژه‌ای که بجای «تازه» آمده، فرش لامینه férasha میباشد، در پنهانهای دیگر اوستافرش لامینه frasha یعنی برآزنده و شایسته یا تازه و نو و خرم، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژه آهو ahu آورده شده است، روز پسین و آغاز زندگی مبنوی هراد است. در نامه‌سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت.
- ۴ - کردن (ویل‌سد). = کر وید. Kar، در فرس هخامنشی نیز کر kar در پهلوی کرتن ۱۱۴۰، در فارسی کردن؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه در گاتها: هات ۳۴ بند ۷، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن. در بند ۱ از هات ۵ با جزو آنتر سه صد ۱۴. antara آمده به معنی ساختن، فراهم کردن، آمده کردن.
- ۵ - بجای سروزان سه دلیل سمعی. آمده، همچنان در بند ۴ از هات ۳۱ واژه اهورا ahura به معنی سر و سور و بزرگ و خواجه و خدایگان است، در تأثیت آهورانی سمع دلیل سمعی ahurâni، این واژه گذشته از اینکه نام آفریدگاریکتاست، مانند واژه مزدا در اوستا به معنی سرور و خدایگان و به معنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شماره ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید)، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۹، هات ۵۳ بند ۹. آهونیه سمع دلیل سمعی ahûirya. صفت است یعنی از اهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد، اهورایی، و همین واژه نیز به معنی بزرگ نژاد و سرور زاده و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پاره ۳۹.
- ۶ - بجای «همراهی ارزانی داشتن» در متن پایه دند ص ۱۱۳. رید مده.

آمده، باید میسترا برَن ^{کو ده ده ده} س. myastrâ-barana باشد و این صفت است یعنی همراهی دهنده، پناه یا یاوری بخشنده. نخستین پاره این واژه را برابر واژه سانسکریت *medî* بمعنی همدم و یار و انبازگرفته‌اند و در آمیزش با واژه برَن[َ] معنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش و پیوند دهنده است. جزو برَن از مصدر برَ bar همان است که در فارسی بردن گوییم. در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به :

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

- ۷ - اندیشه = مننگه ^{مننگه} س. manâñ ه. منش، اندیشه.

- ۸ - باهم = هترا ^ب مد ^ه س. hathrâ در بند ۲۸ ازهات ۲۸ آن برخوردم. یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

- ۹ - بودن (س. «س. » مد ^ه) = بو ل. در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن ^ل در فارسی بودن، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردم، در بند ۱۰ همین هات باجزه او مد ^ه avô. آن بر میخوریم اما این او نظر بوزن شعر زیادتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

- ۱۰ - آنجا = یترا ^ب مد ^ه س. yathrâ، از ظروف مکان است یعنی کجا، در بند ۱۲ ازهات ۳۱ نیز بهمین معنی است اما در بند ۱۱ ازهات ۱۱ از همان هات باید از حروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

- ۱۱ - شناسایی = چیستی ^{کو ده ده} س. isti^ه بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی است همچنین بمعنی آین و دستور دینی است، بمصدر چیته ^{که} بیاناد این واژه است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموذانیدن در گاتها بسیار بر میخوریم. از چیستی = چیستا ^{کو ده ده} س. istâ در جلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقاله آن در صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ - نگاه کنید و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ ازهات ۳۱.

۱۲ - واژه ای که به پریشان گردانیدیم در عین هیئته **مهیعنی** مد . maêtha (در تأثیت هیئت) **مهیعنی** سد . maêthâ آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و هنر داد .

مِقْتَهَا مَدْعَنْ مَدْ. maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پرسانی و سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی چنانکه در بند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند ۹ ازهات ۳۳ و بند ۶ ازهات ۳۴.

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند، برخی آنرا از ریشه مصدر میته **mith** (= میت **mith** . mit ، بارتولومه **maêt** نوشته) که به معنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته ، پیوسته و بهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند و برخی دیگر به معنی بریشان و سرگردان و سرگشته گرفته ، بوأة سانسکریت **methete** پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran.

Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

کلدنر Geldner این صفت دا با واژه چیستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا کیش دروغن falsche glaube ترجمه کرده است .

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که از کاتها بر شمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol و گلدنر Geldner را بدهاند درست میافتد و یامفیوم آن بندها میسازد.

۱ - آری = زی **که** . zî : پس از نخستین واژه یک جمله می‌آید از برای

دھمین بند اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ با آن برخوردم و در بسیاری از بندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پہلوی چیه

۵۰۹ آمده و بسا هم ترجمه نشده است.

- ۴ - بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپتیهر دفعه دو مدد آمد.
آمده، جز همین یکبار، دیگر در اوستا باین واژه برنمیخوریم، در گزارش spayathra

پهلوی به سپاه **وَدْن سَه** گردانیده شده است، در اوستا سپادَ **وَدْن سَه** و سپادَ **وَدْن سَه** .
یا سپادَ **وَدْن سَه** spâdha بمعنی سپاه است. چون سپتهرَ اندک شباهتی با سپادَ دارد، در گزارش پهلوی ماهه اشتباه شده است، نگاه کنید به:

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

- ۳ - شکست سکیندَ دده‌جهو وه . skə̄nda از مصدر سکنده دده‌جهو .

) دده‌جهو ، دده‌جهو .) در پهلوی نه‌وئنه و در فارسی شکستن گوییم . سکنند skə̄nd بمعنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۲ و پاره ۷۶ و باجزء اوپ upa درباره ۱۸ و باجزء فرا frâ در پاره ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژه سکیند skə̄nda در یستا ۹ پاره ۲۸ نیز آمده است .

- ۴ - از پی رسد یا بُود (سد «ج لسد «هد و صب .) از مصدر بو bū بودن . یادداشت شماره ۹ بند پیش نگاه کنید .

- ۵ - ایدون = آت at ، در پهلوی اتون سفون etōn .

- ۶ - یمان شده یا پاداش یمان گردیده : آسیشته a-sistî سدده‌جهه . در بند ۹ از هات ۴ نیز آمده ، یادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید . میتوان هم آسیشته را معنی نوید گرفت از مصدر سیش sish که معنی آموزانیدن والهام کردن است . یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

- ۷ - سرای نیک یا خان و مان خوب = هوشته hu-shiti سدیجه‌دهم و . یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

- ۸ - از سرای نیک بهمن (و هومنشکه = منش نیک) و سرای مزدا و آش (راستی) بهشت اراده شده است .

- ۹ - یوستن (سدیجه‌دهم بیخ .) = یوج سدیجه . yuj (یوشک yûxta) ، اسم مفعول آن یوخت سدیجه ممده . که در بند ۹ از هات ۴ آمده پعنی پیوسته . یوج yuj اصلاً بمعنی اسب یا چارپایی دیگر بگردد و نه

بستن است. در بند ۷ از هات ۵۰ معنی مجازی است یعنی بر انگیختن و در بند ۴ از هات ۴۴ معنی بهم پیوستن و در بند ۱۱ از هات ۴۶ میتوان معنی بر انگیختن و واداشتن و آغازیدن گرفت.

ازیوج *yuj* در فارسی واژه یوغ که یونخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است و در فرهنگ اسدی چین تعریف شده: «یوغ»، آن بود که بر گردن گاو نهند بوقت زمین کنند، بوشکور گفت:

در اینونک پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سر من بیوغ
بیوغ در پهلوی یوگ ۲۶ ، در سانسکریت *yôga* ، در لاتینی *jugum* ، در زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی *yoke*، *joug* ، *yoch* ، ازیوخت *yûxta* که در پیشنهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵۰ و در مهر یشت پاره ۱۳۶ صفت جفت در فارسی بجای مانده است. بر گشتن یا در سر واژه های اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون ییم ۵۶۳۴۷ . *yima* = جم ، یاتو ۵۳۴۳۴ . *yâtu* = جادو ، یام ۵۳۵۶۶ . *yâma* = جام ، یاکر ۵۳۴۳۶ . *yâkar* = جگر و جز آن.

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازه نیک اراده شده همان واژه سرونگه *sravanh* میباشد که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ گفته باشد معنی سخن و گفتار است. هشتر و نگه *sravanh* دو لامد دارد و معنی خوب + سرونگه *sravanh* دو لامد دارد.

۱۱ - جشن (که ۴۴۳۴۰) از مصدر هز *haz* در گزارش پهلوی پاره ۴ از بند ۱۴ (هفت هات) واژه که ۴۴۳۴۰ س. که از همین مصدر است، گرفتن قدر ۱۱۳۴۰ ترجمه شده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹ و به:

۱ - آین، فرمان، دستور = اوروات **دلا** «سدمه». urvâta، دربند ۱

ازهات ۳۱ و دربند ۸ ازهات ۳۴ و دربند ۱۵ ازهات ۴۴ نیز آمده.
یازدهمین بند **درگزارش پهلوی واژه‌یکانیه و مهدیه** vâvarikânih

هیئت‌های دیگر این واژه‌اوروت **دلا** «سدمه». urvata دربند ۳ از هات ۳۱، اورواتی **دلا** «سدمه». urvâti دربند ازهات ۴۶، اورواتها **دلا** «سدمه». urvâthâ دربند ۱۴ ازهات ۱۵ نیز معنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است.

۲ - بجای فرو فرستاد **و سه**. آمده از مصدر **دا** **و سه**. dâ دادن، نهادن، بخشیدن.

۳ - دریافتن (ودمه) **مد**. (ا) مصدر سچ **ودمه**. sae بیادداشت، آموختن، درگزارش پهلوی نیز آموختن سهون^{۱۱}، دربند ۱ ازهات ۵۳ نیز آمده است.

۴ - آسایش = خوبی **خوب**. hu مرکب است از هو **و سه**. خوب و ایتی **و سه**. iti از مصدر **ایتی** (۱) شدن، رفتن، آمدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید، بنا بر این «خوبی» یعنی خوش روش، همچنین واژه دوزیت **و دله** «سدمه». duzita که درباره ۲۰ از فروردین یشت و درباره ۱۹ از رام یشت آمده از دوز **و دله**. duz و ایت **و سه**. ita اسم مفعول **ئی** آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند، درباره هو و دوز بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۵ - رنج **انیتی** **و سه** ({{و سه}} .)، بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۶ - زیان = رشگه **رسنگه** **رسنگه**. rashañh، همین واژه است که در فارسی ریش **rêsh** گوییم بمعنی زخم (دلریش)، در پهلوی نیز ریش **لور** از مصدر رش **لور**. rash، در پهلوی **لور**^{۱۲} râshitan یعنی زخم زدن یا آسیب زدن و زیان آوردن، از همین بنیاد است راشنگه **رسنگه** **رسنگه** **رسنگه**.

که در بند ۳ ازهات ۴۹ و در بند ۹ ازهات ۵۱ آمده و نیز معنی ریش وزیان و گزند است.

در گاتها از این واژه، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کشیده دروغین و بزهکاران رسد اراده شده است، در اینجا یادآور میشویم که واژه زیان در اوستا زیانا **کو**سه^۲، zyānâ و زیانی **کو**سه^۲، zyāni از مصدر **کو**سه^۲.

zyā است، در فرس هخامنشی diya یعنی زیان رسانیدن.

۷ - دیر پایا = **دَرِگَ وَلَدْجَنَه**. daraga، در پخش‌های دیگرا اوستا **دَرَغَ وَلَدْجَنَه**. daraghâ، در فرس هخامنشی **دَرْكُن** darga یعنی دراز، بلند، در بهلوی **دَل** dêr و در فارسی دیر، واژه درنگ **دَلْدَه** در بهلوی و فارسی باوازه اوستایی **دَرِكَ** = **دَرِغَ** یکی است واژه‌های بنیاد است دراجنگه **ولَسْجَنَه**.

که در فارسی دراز گوییم. در بند ۶ ازهات ۲۸ بصفت **دَرِكَايَو وَلَسْجَنَه** سدد.
drâjanâh برخوردیم و معنی پایدار گرفتیم، درج **ولَسْجَنَه**. draj که معنی پاییدن است ریشه این واژه هاست، واژه‌های دیگر که بالاین صفت آمیزش یافته در اوستابسیار است، از آنهاست **دَرِكُوجِيَاتِي وَلَدْجَنَه**-^۲-^۳ و دهصد.
darâgô-jyâti که در بند ۵ ازهات ۳۳ و در بند ۲ ازهات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا، **دَرِكُو بازو وَلَدْجَنَه**-^۴-^۵-^۶-^۷-^۸-^۹-^{۱۰}-^{۱۱}-^{۱۲}-^{۱۳}-^{۱۴}-^{۱۵}-^{۱۶}-^{۱۷}-^{۱۸}-^{۱۹}-^{۲۰}-^{۲۱}-^{۲۲}-^{۲۳}-^{۲۴}-^{۲۵}-^{۲۶}-^{۲۷}-^{۲۸}-^{۲۹}-^{۳۰}-^{۳۱}-^{۳۲}-^{۳۳}-^{۳۴}-^{۳۵}-^{۳۶}-^{۳۷}-^{۳۸}-^{۳۹}-^{۴۰}-^{۴۱}-^{۴۲}-^{۴۳}-^{۴۴}-^{۴۵}-^{۴۶}-^{۴۷}-^{۴۸}-^{۴۹}-^{۵۰}-^{۵۱}-^{۵۲}-^{۵۳}-^{۵۴}-^{۵۵}-^{۵۶}-^{۵۷}-^{۵۸}-^{۵۹}-^{۶۰}-^{۶۱}-^{۶۲}-^{۶۳}-^{۶۴}-^{۶۵}-^{۶۶}-^{۶۷}-^{۶۸}-^{۶۹}-^{۷۰}-^{۷۱}-^{۷۲}-^{۷۳}-^{۷۴}-^{۷۵}-^{۷۶}-^{۷۷}-^{۷۸}-^{۷۹}-^{۸۰}-^{۸۱}-^{۸۲}-^{۸۳}-^{۸۴}-^{۸۵}-^{۸۶}-^{۸۷}-^{۸۸}-^{۸۹}-^{۹۰}-^{۹۱}-^{۹۲}-^{۹۳}-^{۹۴}-^{۹۵}-^{۹۶}-^{۹۷}-^{۹۸}-^{۹۹}-^{۱۰۰}-^{۱۰۱}-^{۱۰۲}-^{۱۰۳}-^{۱۰۴}-^{۱۰۵}-^{۱۰۶}-^{۱۰۷}-^{۱۰۸}-^{۱۰۹}-^{۱۱۰}-^{۱۱۱}-^{۱۱۲}-^{۱۱۳}-^{۱۱۴}-^{۱۱۵}-^{۱۱۶}-^{۱۱۷}-^{۱۱۸}-^{۱۱۹}-^{۱۲۰}-^{۱۲۱}-^{۱۲۲}-^{۱۲۳}-^{۱۲۴}-^{۱۲۵}-^{۱۲۶}-^{۱۲۷}-^{۱۲۸}-^{۱۲۹}-^{۱۳۰}-^{۱۳۱}-^{۱۳۲}-^{۱۳۳}-^{۱۳۴}-^{۱۳۵}-^{۱۳۶}-^{۱۳۷}-^{۱۳۸}-^{۱۳۹}-^{۱۴۰}-^{۱۴۱}-^{۱۴۲}-^{۱۴۳}-^{۱۴۴}-^{۱۴۵}-^{۱۴۶}-^{۱۴۷}-^{۱۴۸}-^{۱۴۹}-^{۱۵۰}-^{۱۵۱}-^{۱۵۲}-^{۱۵۳}-^{۱۵۴}-^{۱۵۵}-^{۱۵۶}-^{۱۵۷}-^{۱۵۸}-^{۱۵۹}-^{۱۶۰}-^{۱۶۱}-^{۱۶۲}-^{۱۶۳}-^{۱۶۴}-^{۱۶۵}-^{۱۶۶}-^{۱۶۷}-^{۱۶۸}-^{۱۶۹}-^{۱۷۰}-^{۱۷۱}-^{۱۷۲}-^{۱۷۳}-^{۱۷۴}-^{۱۷۵}-^{۱۷۶}-^{۱۷۷}-^{۱۷۸}-^{۱۷۹}-^{۱۸۰}-^{۱۸۱}-^{۱۸۲}-^{۱۸۳}-^{۱۸۴}-^{۱۸۵}-^{۱۸۶}-^{۱۸۷}-^{۱۸۸}-^{۱۸۹}-^{۱۹۰}-^{۱۹۱}-^{۱۹۲}-^{۱۹۳}-^{۱۹۴}-^{۱۹۵}-^{۱۹۶}-^{۱۹۷}-^{۱۹۸}-^{۱۹۹}-^{۲۰۰}-^{۲۰۱}-^{۲۰۲}-^{۲۰۳}-^{۲۰۴}-^{۲۰۵}-^{۲۰۶}-^{۲۰۷}-^{۲۰۸}-^{۲۰۹}-^{۲۱۰}-^{۲۱۱}-^{۲۱۲}-^{۲۱۳}-^{۲۱۴}-^{۲۱۵}-^{۲۱۶}-^{۲۱۷}-^{۲۱۸}-^{۲۱۹}-^{۲۲۰}-^{۲۲۱}-^{۲۲۲}-^{۲۲۳}-^{۲۲۴}-^{۲۲۵}-^{۲۲۶}-^{۲۲۷}-^{۲۲۸}-^{۲۲۹}-^{۲۳۰}-^{۲۳۱}-^{۲۳۲}-^{۲۳۳}-^{۲۳۴}-^{۲۳۵}-^{۲۳۶}-^{۲۳۷}-^{۲۳۸}-^{۲۳۹}-^{۲۴۰}-^{۲۴۱}-^{۲۴۲}-^{۲۴۳}-^{۲۴۴}-^{۲۴۵}-^{۲۴۶}-^{۲۴۷}-^{۲۴۸}-^{۲۴۹}-^{۲۵۰}-^{۲۵۱}-^{۲۵۲}-^{۲۵۳}-^{۲۵۴}-^{۲۵۵}-^{۲۵۶}-^{۲۵۷}-^{۲۵۸}-^{۲۵۹}-^{۲۶۰}-^{۲۶۱}-^{۲۶۲}-^{۲۶۳}-^{۲۶۴}-^{۲۶۵}-^{۲۶۶}-^{۲۶۷}-^{۲۶۸}-^{۲۶۹}-^{۲۷۰}-^{۲۷۱}-^{۲۷۲}-^{۲۷۳}-^{۲۷۴}-^{۲۷۵}-^{۲۷۶}-^{۲۷۷}-^{۲۷۸}-^{۲۷۹}-^{۲۸۰}-^{۲۸۱}-^{۲۸۲}-^{۲۸۳}-^{۲۸۴}-^{۲۸۵}-^{۲۸۶}-^{۲۸۷}-^{۲۸۸}-^{۲۸۹}-^{۲۸۱۰}-^{۲۸۱۱}-^{۲۸۱۲}-^{۲۸۱۳}-^{۲۸۱۴}-^{۲۸۱۵}-^{۲۸۱۶}-^{۲۸۱۷}-^{۲۸۱۸}-^{۲۸۱۹}-^{۲۸۲۰}-^{۲۸۲۱}-^{۲۸۲۲}-^{۲۸۲۳}-^{۲۸۲۴}-^{۲۸۲۵}-^{۲۸۲۶}-^{۲۸۲۷}-^{۲۸۲۸}-^{۲۸۲۹}-^{۲۸۳۰}-^{۲۸۳۱}-^{۲۸۳۲}-^{۲۸۳۳}-^{۲۸۳۴}-^{۲۸۳۵}-^{۲۸۳۶}-^{۲۸۳۷}-^{۲۸۳۸}-^{۲۸۳۹}-^{۲۸۴۰}-^{۲۸۴۱}-^{۲۸۴۲}-^{۲۸۴۳}-^{۲۸۴۴}-^{۲۸۴۵}-^{۲۸۴۶}-^{۲۸۴۷}-^{۲۸۴۸}-^{۲۸۴۹}-^{۲۸۴۱۰}-^{۲۸۴۱۱}-^{۲۸۴۱۲}-^{۲۸۴۱۳}-^{۲۸۴۱۴}-^{۲۸۴۱۵}-^{۲۸۴۱۶}-^{۲۸۴۱۷}-^{۲۸۴۱۸}-^{۲۸۴۱۹}-^{۲۸۴۲۰}-^{۲۸۴۲۱}-^{۲۸۴۲۲}-^{۲۸۴۲۳}-^{۲۸۴۲۴}-^{۲۸۴۲۵}-^{۲۸۴۲۶}-^{۲۸۴۲۷}-^{۲۸۴۲۸}-^{۲۸۴۲۹}-^{۲۸۴۳۰}-^{۲۸۴۳۱}-^{۲۸۴۳۲}-^{۲۸۴۳۳}-^{۲۸۴۳۴}-^{۲۸۴۳۵}-^{۲۸۴۳۶}-^{۲۸۴۳۷}-^{۲۸۴۳۸}-^{۲۸۴۳۹}-^{۲۸۴۴۰}-^{۲۸۴۴۱}-^{۲۸۴۴۲}-^{۲۸۴۴۳}-^{۲۸۴۴۴}-^{۲۸۴۴۵}-^{۲۸۴۴۶}-^{۲۸۴۴۷}-^{۲۸۴۴۸}-^{۲۸۴۴۹}-^{۲۸۴۴۱۰}-^{۲۸۴۴۱۱}-^{۲۸۴۴۱۲}-^{۲۸۴۴۱۳}-^{۲۸۴۴۱۴}-^{۲۸۴۴۱۵}-^{۲۸۴۴۱۶}-^{۲۸۴۴۱۷}-^{۲۸۴۴۱۸}-^{۲۸۴۴۱۹}-^{۲۸۴۴۲۰}-^{۲۸۴۴۲۱}-^{۲۸۴۴۲۲}-^{۲۸۴۴۲۳}-^{۲۸۴۴۲۴}-^{۲۸۴۴۲۵}-^{۲۸۴۴۲۶}-^{۲۸۴۴۲۷}-^{۲۸۴۴۲۸}-^{۲۸۴۴۲۹}-^{۲۸۴۴۳۰}-^{۲۸۴۴۳۱}-^{۲۸۴۴۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳}-^{۲۸۴۴۳۴}-^{۲۸۴۴۳۵}-^{۲۸۴۴۳۶}-^{۲۸۴۴۳۷}-^{۲۸۴۴۳۸}-^{۲۸۴۴۳۹}-^{۲۸۴۴۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۲۱}-^{۲۸۴۴۳۲۲}-^{۲۸۴۴۳۲۳}-^{۲۸۴۴۳۲۴}-^{۲۸۴۴۳۲۵}-^{۲۸۴۴۳۲۶}-^{۲۸۴۴۳۲۷}-^{۲۸۴۴۳۲۸}-^{۲۸۴۴۳۲۹}-^{۲۸۴۴۳۳۰}-^{۲۸۴۴۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۲۱}-^{۲۸۴۴۳۳۲۲}-^{۲۸۴۴۳۳۲۳}-^{۲۸۴۴۳۳۲۴}-^{۲۸۴۴۳۳۲۵}-^{۲۸۴۴۳۳۲۶}-^{۲۸۴۴۳۳۲۷}-^{۲۸۴۴۳۳۲۸}-^{۲۸۴۴۳۳۲۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۲۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۲۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۳۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۷}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۸}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۹}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۰}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۱}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۲}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۳}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۴}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۵}-^{۲۸۴۴۳۳۳۳۱۶}-^{۲۸۴۴۳۳۳}

شماره ۵ از پند ۱۲ از هات ۴ نگاه کنید.

- ۹ پس آنگاه = آنچه تائیش نموده - مسدوده . aipî-tais در بند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ مسدوده - س . tâiš-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش مسدوده . tâiš پس آنگاه ، اینچنین ، اینکونه ، همانا .

۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا **uštâ**. این واژه بسادر اوستا بمعنی بخواهش و بکام و بازرو آمده و بهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری. اوشتی **ušti** که در بند ۴۸ آمده بمعنی کام و خواهش نیز مانند اوشتا از مصدر وسیله **vas** در آمده که بمعنی خواستن، خواهشداشتن، آرزو کردن است. پیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و پیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

(اهنودگات : یسنا، هات ۲۱)

- نخستین بند**
- ۱ - بیاد آوردن = (ماره ۴۳۰۷) ، از مصدر مر
mar . بیادداشت شماره ۲ از بند ۲۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.
- از همین بنیاد است هومری hu-mērēti سده ۶ صد . (خوب یک) که در بند ۱۰ همین هات آمده است.
- ۲ - فرمان ، دستور = اوروات urvāta . دوبار در این بند آمده . بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.
- ضمیر «تان» بر میگردد با هورامزدا و امشاسبه داشت .
- ۳ - آگاهانیدن ، آموزانیدن (سده ۴۳۰۷ میلادی) = سُنگه
- و سده ۵ . sañh . بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.
- ۴ - ناشنیده = آگوشت مدح دلایل . a-gusta صفت است ، از آمد که از ادوات نفی است یعنی نه و از گوشت مدح دلایل . gusta اسم مفعول مصدر گوش دلایل . gush گوشدادن ، شنیدن . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش و دشوار است .
- ۵ - از دروغ = دروج و لدپ . drūj کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = آش سده ۴ . asha
- ۶ - جهان ، گیتی = گَیتِهَا سده ۴ . gaēthā ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۷ - تباہ کردن (واه ۴۳۰۷ میلادی) = مرنج ماره ۴۳۰۷ . marənē میرانیدن ، نیست کردن ، نابود کردن ، کشتن ، تباہ کردن . در گزارش پهلوی

(=زند) مورنچینیتن *murnjēnitan* در توضیح افزوده شده تپاهنیتن *مُرْنَجِهْنِيتَان* tapâhēnitan تباہ کردن چنانکه در بند ۶ ازهات ۵۳ و در بند ۱ ازهات ۴۵ و در بند ۱۰ ازهات ۵۱ نیز ب فعل مرنج بر میخوریم ، از همین بنیاد است مرذ *مهلَّو* و *marəd* که در یادداشت شماره ۳ از بند ۹ ازهات ۳۲ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ ازهات ۴۶ نگاه کنید.

- ۹ - بجای « بسیار خوش » و « هیشت *vahista* = بهتر آمده ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

- ۱۰ - دلداده : بجای این واژه *زَرَّذَا* *کِلَّهِكِوسَه* *zaraz-dâ* آمده ، در نسخه بدل *کِلَّهِكِ* *zraz* صفت است ، برخی آنرا از اسم *زِرِّد* *کِلَّهِ* و *=زِرِّزِ* *کِلَّهِ* *aerəd* (*zərəz*) که معنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات آمده واژ مصدردا *وَسَه* *dâ* (دادن) دانسته اند ، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژه سانسکریت *sraddhâ* دانسته معنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژه *زَرَّذَا* *کِلَّهِكِوسَه* *zarazdâiti* (*zrazdâiti*) که در بند ۱۱ ازهات ۴۳ آمده بمعنی ایمان و اعتقاد است ، *زَرَّذِيَشَت* *کِلَّهِكِوسَه* در بند ۱۱ ازهات ۴۳ آمده بمعنی با ایمانتر و با اعتقادتر و مخلصتر یا دلداده تر و با وفاخر . *زَرَّذَا* و واژه هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنی هایی که با آن داده شده مناسب می افتد .

واژه هایی که یگمان از *زِرِّد* *کِلَّهِ* و *سَه* *zarəda* (دل) در آمده : *زَرَّذِيَه* *کِلَّهِ* *مَدَوَه* *zərədhaya* بمعنی دل یا میان و مرکز در پاره ۳ از نخستین فرگرد وندیداد ؛ *زَرَّذِغَنِيَائِي* *کِلَّهِ* *مَدَه* *سَه* *zarahha-ghnyâi* بمعنی شکستن یا بدل آسیب زدن در پاره ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است . بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ ازهات ۴۳ نگاه کنید .

- ۱۱ - چون = *رِيزِي* *کِلَّهِ* *yezi* هشت بار در گاتها آمده : هات ۳۱ بند ۲ ، هات ۳۲ بند ۶ ، هات ۳۴ بند ۶ ، هات ۴۴ بند

دو میهن بند

۶ - بند ۱۵، هات ۴۸ بند ۱ و بند ۹، هات ۵۳ بند ۱، از حروف ربط است بمعنی چه، که، چون، پس، آیا، آری، هر چند، اگرچه. در گزارش پهلوی: «آن»، «اگر»، «که». ریزی ۵۲۵۳۰. yezi با یای کوتاه در پخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی *هر* (هت) = هکر سودا (اگر) شده، باین معنی در گاتها درست نمی‌اید، در گزارش پهلوی در میان هشت بند از گاتها که بر شمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده، درشش بند دیگر بجای آن در پهلوی «که» و «آن» آورده شده است.

۳ - راه = آدون سو. adhwan در پخش‌های دیگر اوستا آدون سو. کله سو. در گزارش پهلوی همین بند از هات ۳۱، راس لبه معنی راه در اوستا باین واژه بسیار بر میخوریم، چنان‌که در گاتها: هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۴ بند ۳.

۴ - بهتر = وَخْيَنَكَهْ با میخ و مذکور. vahyanh ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - برگزیدن *لـ»سـوـجـ*. = وز فاولد. var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - دیدار = آئیبی درشت سدری - وَلـهـ دیده. aibi-dərəsta : از جزء آئیبی مدل. و از مصدر درس و مدل و. darəs دیدن (یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید)، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار، نمودار، بدیده آمدنی، دیدنی، آنچه پیش آید، آنچه بدیده توان نگریستن. این صفت در پخش‌های دیگر اوستا آئیبی درشت سدقه. و مدل و مصله. aiwi-darəsta آمده چنان‌که در فروردین یشت پاره ۱۴۶. درشت *dərəsta* اسم مفعول است از مصدر درس darəs (دیدن) در تأثیت درشتا و مدل و مصله.

۶ - ازینرو = آئیش سدو. aî در بند ۱۱ از هات ۲۸ با آن برخوردم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ خواهیم برخورد: ازینرو، از برای اینکه، چون.

۷ - آمدن (سهادجه) : از مصدر ای ۵. آمدن، رفتن، شدن دریادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ گذشت، در فرس هخامنشی نیز ای (۱)، در این بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات و در بند های ۵-۶ از هات ۴ با جزء آ سه. آمده و در بند ۳ ازهات ۱ با جزء آ و با جزء هام آمده سه. سه و در بند ۱۱ ازهات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده بمعنی پذیره شدن، بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید. مصدر ای ۵. بسا با جزء های دیگر که هر یک اندک تغییری آن میدهد در اوستا بسیار آمده و بسا هم بی این جزء ها آمده، در خود گاتها: بند ۱۴ همین هات و بند های ۱ و ۱۶ از هات ۴۶.

۸ - داور یا رد = رتو (سهادجه). ratu، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای گروه آنسَ بگوید. asa دسته، فرقه، دو گروه یا دوفرقه و دو دسته دینی مراد است: مزدیسنا و دیگر دیویسنا.
واژه آنسَ با واژه رانَ (سهادجه) râna که در بند ۳ همین هات آمده بیگمان یکی است، چون ریشه و بن این واژه پسین روشن است از دریافت معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنسَ بی خواهیم برد.

۱۰ - شناختن (واشیوه و سه) = وید وادو vid، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زندگی کردن (سهادجه) = جی خاد . ji، بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - سزا = خشنوت (سهادجه) xshnûta، در بند ۹ ازهات ۱ نیز آمده از مصدر سزا (سهادجه) xshnu خوشنود کردن (بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید)، در این بند چنانکه در بند ۹ از هات ۵ از خشنوت، سزا اراده شده، آنچه در خور است و

سومین بند

سزاوار است، خواه پاداش کردار نیک و خواه بادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دوگروه است، چه مزد یستان نیکوکار و چه دیو یستان بزهکار.

- ۴ - خرد : بچای این واژه مَیْنیو بند ۳۰۰۰ mainyu آمده ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

- ۴ آذر = آتش سریلا. âthr ؛ آتش سدهماد. آتش، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات و دربند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و دربند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است.

۴ - آموزانیدن (آموزش دادن) = چیش دادن eish یا چیش دادن کهش و سمع کردن (kaêsh) در بسیاری از بند های گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن بر می آید چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۲ هات ۴۴ بند ۱۶ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۸ ، هات ۴۷ بند ۵ هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن واژ آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پرا آمده : لمسه دادن parâ-eish بمعنی پیمان دادن و پیش یینی کردن و امیدوار بودن . مصدر چیته دادن (kaêth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۶ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت هست . eit که در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند و سمع کردن) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند پسین با جزء آمد) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش دادن . eit یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فر : لمسه دادن fra-eit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا بسیار است ، از آنها است در گاتها چیستی در دادن eisti بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ از هات ۳۰ ، در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ . چیستی eisti بمعنی آموزنش و آگاهی و دانش و آین و دستور دینی و کیش در بند ۱۰ از

هات ۴۴ ، در بند ۵ از هات ۴۸ ، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱ . در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجا مانده که در خود اوستا **تکش** tkaêsha و معنی دارد . آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورن varəna دین و آین راستین (بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در پخشها دیگر اوستا **تکش** tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن . تکش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ۴۹ بند ۲ ، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پُوئیر یو تکش رویداده - tkaêsha paoiryô-tye و معنی دارد . کیش . این واژه در اوستا همیشه از برای نیکان و پارسایان که مردم را برای راست خوانده و آین نیک نهاده ، بکار رفته است . بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکش tkaêsha = کیش از مصدر چیش eish (= کیش kaêsh) در آمده است . بنام پوروچیستا pouruchistâ در ۱۵۷ صفحه . دختر زرتشت یعنی « پردانانا یا بسیار دان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا در جلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ .

- ۶ - هماورد : در متن ران ۱۱ سفره râna آمده ، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آن بر میخوریم ، در بند ۱۹ از همین هات ران râna آمده ، این واژه ناگزیر با واژه آنس asa بوده . که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است واژ آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یادو فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین

با هم دیگر در سیزه و نبرد آند. رِنَ **{رَّ}** rēna که در پاره ۲۵ از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به پتکار **پهلوی** patkār (پیکار) گردانیده شده است، همچنین واژه ران در گاتها در بندهای patkārtārām که برشمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران **پهلوی ملّا**، شده است.

هم آرنَ **{هَمْ-أَرَنْ}** ham-arāna در پاره ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشته یستون) هم آرنَ ham-arana بهمین معنی است؛ هم ارتَه **{هَمْ-أَرْتَهْ}** ham-ərātha در پاره ۱۲ ارت یشت و در پاره ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هم آرَ ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna یعنی جنک. مصدر آرْ **{مَلَأُ}** ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش درآمدن و در رسیدن و درآمدن است ریشه‌این واژه هاست. با جزء آ س. در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و درآمدن است و با جزء فرا : **{لَأَسَ-مَلَأُ}** frā-ar در بند ۳ از هات ۴ یعنی فرازآمدن، و با جزء پیشی : **{لَبَدَصَمَّ-مَلَأُ}** paitī-ar در بند ۱۲ از هات ۴ یعنی بستیزه درآمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک **ره صَلَوَ** patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارتگ کسر را پذیره او فرستاد بنشابور» دیباچه شاهنامه ابو منصوری در بیست مقاله قروینی جلد دوم ص ۶۲. یداداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴ نیز نگاه کنید.

مصدر آرْ **{مَلَأُ}**. ar با جزء او س ده (= او ز دک uz) و آ س. **{هَمْ}** در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خوبشتن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر او ز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر آرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یک اندک تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه آرْ ar بمعنی بخشدون و بهره رسانیدن و برخورد کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶ - بسرگزیده : *چَذْنَگَهُونَت* *سَكَرِيَّهُونَه* «سَهْدَه» *sazdañhvant*.

(*سَكَرِيَّهُونَه* «سَهْدَه») در بند ۵ از هات ۴ نیز آمده، میتوان آن را معنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار *اپه سلم ملا* *vīçārtār* گردانیده شده است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - آموذش، فرمان، دستور = اوروت *وروت* *دَلَهْمَه*. یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸ - گفتن (*واهَمَه* س.) = وج *واهَه* *vah*، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹ - بدانیم : *وِيدَوْنَهِي* *واهَه* «سَهْدَه» *vidvanōi*. از مصدر *وید* *واهَه* *vid* دانستن، دریافت. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زنده یا جاندار = *جُونَتْ* *بَهْ* «سَهْدَه» *jvānt*, ازاین واژه مردم اراده شده از مصدر *جو* *به* *ju* = *بَهْ*. از درآمده که در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت. در بند ۱۵ از همین هات و در بند های ۱۲-۱۱ از هات ۳۲ *جِيُوتُو* *بَهْ* «سَهْدَه» *jyōtu* معنی زندگی از همان بنیاد است، همچنین است *جياتو* *بَهْ* «سَهْدَه» *jyātu*. که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و *جيتي* *بَهْ* «سَهْدَه» *jiti* که در پاره ۵ از یستا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲ - گروانیدن (*واهَه* لَهْدَه س.) = *ورَ* *واهَه* *var*, یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - خوانده شده = **خواهش** zaoyā از صفت زُئویه کیموده zaoya.

چهارمین بند ۲ - (اسم مفعول) در تأثیت زَئویا کیموده zaoyā از مصدر رزو **کرد** zu که معنی خواندن و بیاری خواستن (استغاثه کردن) است.

زو و زبا **گرسه** zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده، در گاتها:
هات ۳۳ بند، هات ۴۳ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۴۹ بند ۱۲، هات ۵۱ بند ۱۰. از همین بنیاد است **زَوْن** **گرسه** zavan بمعنی خواش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است، صفت دوش آزو با ودنه - به گرسه.

duš-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است.
مصدر زبا zbâ = زو در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده، زبایشن در پهلوی و پازند بمعنی استغاثه است (بجلد خرد اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۰۷ نگاه کنید)، بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - **نگاه کنید** بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰.

۴ - درباره اشی **مدلیند**. (میخواهد) ashi ایزد پاداش، بیادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی بیادداشت شماره ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید.

۵ - آرزو داشتن (میخواهد). = ایش دلینish در خواستن، خواستار بودن، ایش ish نیز در اوستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی ایش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نیشه داریوش بزرگ در پهستان (= بیستون)، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ - بجای شهریار خشکه سر و پسر آمده xshathra، بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - نبرومند: نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فرایش (ترقی و نمو) = ورد **وازد** و **varəd** از مصدر ورد **وازد** و **varəd**، در پهلوی والیتن **اصلارم** در فارسی بالیدن گوییم، در بند ۳ از هات ۲۸ با آن بر خوردم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز با آن خواهیم بر خورد، بوغازه ورد مانم **وازد** و **varədəmam**. در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸ - چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن (**وان** **وانان** س.) = **ون** **واند**. **van** در اوستا بسیار آمده، در گاتها : هات ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از همین بنیاد است وَنا **واند** س. **vananā** که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده به معنی پیروزی (فتح). **ون** **van** در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی به معنی خواستن و خواهشداشتن و دوست داشتن است، در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ نپیشتهٔ یستون باجزء پتی **patiy** و جزو آن به معنی درخواستن آمده است، همچنین **ون** **واند**. **van** به معنی سود بردن و بدست آوردن است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند ۱ - آگاهانیدن یا گفتن (**واند** س.) = **وچ** **واند**. **vae**، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲ - بهتری = **وهینگه** **واند** روسون. **vahyānī** پاداش بهی مراد است، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - بازشناختن (**واند** و **وتسو**). از مصدر وی چی **واند**. **vī-əi**، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - دریافتمن (**واند** **وید**). از مصدر وید **وارد**: **vid**، یادداشت شماره از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - یاد سپردن = **منداییدیائی** **واند** **وید** و **وتسو**. **(Inf.) mēndāidīyāi** در مند ۸ از هات ۴ نیز آمده: از واژه من **مان**. **man** (از مصدر من **همد**).

اندیشیدن) و دایدیائی وسرو در سر (az مصدر da وس. dādāن)، دایدیائی وس و در سر (Inf.) dāidyāi (بمعنی دادن و بخودن در بند ۲۰ از هات ۵ آمده، همچنین در بند از هات ۵۳ واژه مِنْ mān با مصدر da dā (بمعنی بمنش دادن یا بیاد سپردن بکار رفته است، بیادداشت شماره ۲۱ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید).

۶ - رشک = ارشی ۱۴ ص ۷۷. arəshi، در معنی این واژه اختلاف کرده‌اند چنان‌که بارتولومه Bartholomae نوشه، باید معنی رشک باشد و آریشنت را ۱۴ ص ۷۷ بخواه. که در یستا ۵۲ پاره ۲ آمده صفت است یعنی رشکناک یا رشکن (حسود)، بنا بر این ارشی arəshi هیئت دیگری است از آرسک نه لام و ومه. araska که در یستا ۹ پاره ۵ آمده و در پاره ۱۶ رام یشت تکرار شده است، در فارسی رشک یا ارشک و ده پهلوی ارشک مادرن و arisk در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقره ۶ از دیو ارش مدل ۱۴ ص ۷۷ یعنی دیورشک یاد شده، بجای واژه ارشی arəshi که در بند از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246 در فصل ۲۸ بند هش ققره ۱۴ دیوارشک «دشمن کینه ور بد چشم» تعریف شده است.

۷ - دانا = وید و نگاه وای و ومه. vīdvanīh از مصدر وید واد و

ششمین بند vid دانستن، آگاه بودن، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲۸ نگاه کنید.

۸ - آشکارا = همیتهه سه و ده و سه. haithya، بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - سخن = مانهر ۶ ص ۷۷. māthra، بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هموروتات سه و ده و سه. haurvatāt، همان است که در فارسی خرداد گوییم؛ دوین امیراتات سه و ده و سه. amərətāt، یا امیراتات سه و ده و سه.

امشاسپندان از خرداد و امرداد میدانیم که چنانکه مرداد یا امرداد یا امشاسپندان در فارسی است. همانند مانند چهار امشاسپند دیگر : اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپتامبر، جدا گانه از آن سخن داشتیم. در اینجا چنانکه پیداست از خرداد و امرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و یسمرگی = جاودانی. در اوستا، در هرجا که هئوروتات haurvatât و امراتات amarətât نام امشاسپندان خرداد و امرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هر روتات و امراتات آورده شده و در هرجا که معنی آنها را دارد در گزارش پهلوی به هماک روشن سایو. hamâk-robišn (همه روش) و امرک روشنیه گلودر haurvâ در تأثیت هئوروا سرمه داریم. در اوستا، چنانکه جدا گانه در هر دو روزه. در پاره ۱۴ از یستا ۱۹ و در پاره های ۶ و ۸ از یستا ۵۵ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هئورو در سانسکریت و در فرس هخامنشی هروو haruva همان است که در فارسی «هر» شده است. فَهَرَوْم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنگ نبشته بهستان (کتیبه داریوش بزرگ در ییستون) آمده یعنی رویهم.

اوزوتون سعه کم ۱۱۳۴ avzûtan (افرودن) در باره وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود و خشاب که یکی از بازوهای جیحون است و جشن وخشناگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رایتهون **رَأَيْتُهُونْ** **رَأَيْتُهُونْ**. آمده ودر

هفتمنی بند یسنا ۱۲ پاره ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژه رئتهو **لَمْ يَتَهُونْ كَلَمَه** . که بنیاد آن است، در پیش‌های دیگر اوستا بسیار آمده است. رئتهو یعنی آمیختن، بچیزی در آمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پاره ۱۳ و فروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پاره ۵۰ . باجزء اوپ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پاره ۱۴ و فرگرد ۱۰ پاره ۱؛ باجزء پیشی **لَمْ يَدْعُمْ** . paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه در فرگرد ۶ وندیداد پاره ۲۸ و پاره ۳۳ ، باجزء هام سعه **لَمْ يَهُمْ** . بهم آمیختن، درهم وبرهم کردن چنانکه در مهر یشت پاره ۷۲ وزامیادیشت پاره ۵۸ و guméxtan جز آن، در گزارش پهلوی سعه **لَمْ يَمْلِأ** (viméxtan ویمیختن) گومیختن (آمیختن)، بوآزه رئتهویشکر **لَمْ يَتَهُونْ كَلَمَه وَمَلَمَه** . (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمين رتبه که امروزه راسپی کویند در جلد خerde اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید و بوآزه رئتهویش بجین **لَمْ يَدْعُنْ كَلَمَه وَلَمْ يَنْدَدْ** . bajina raéthwiš-bajina پیاله و جامی که از برای آمیختن فشرده هوم بکار می‌رود، چنانکه در پاره ۸ از فرگرد ۱۴ وندیداد آمده است.

۲ - بجای فردوس خواتیر سعد **لَمْ** . xvâthra آمده، در فارسی خوار گوییم، در یادداشت شماره ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه یعنی آسانی و گشایش و فراغی و آسانیش و رامش و خوشی است، در بسیاری از بند های اوستا بهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ و بسا هم بمعنی جایگاه خوش و خرم و

سرای پرداش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ و هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۶.

خواهتر $x^v\hat{a}thra$ از واژه هو hu (خوب) و آتهر سد λ است. $\hat{a}thra$ (دم، نفس) آمیزش یافته. دور آتهر $duz\hat{a}thra$ که در پارهه ۸ از یسنا آمده یعنی دشخوار یا سختی دم زدن و برنج بودن (درباره هو و دور یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر $x^v\hat{a}n$ را که بمعنی درخشیدن و درخشیدن است بنیاد واژه های آتهر $\hat{a}thra$ و دور آتهر $duz\hat{a}thra$ دانسته اند اما واژه آتهر نظر باین بنیاد، معنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی افتد (Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواهتر $x^v\hat{a}thra$ بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شری زرنج یهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست (خیام)
۳ - روشنایی = رُوْچَنْگَه $rao\check{c}anh$ ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - اندیشیدن (همه مخصوص) = من man در بند ۱۹ نیز آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - خرد = خرّه $xrathwa$ (دمن) $= xratu$ (خرتو) مخصوص. (یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید).

۶ - آفریننده یا دادار و کارساز = دانمی $d\hat{a}mi$ ، در بند ۸ از همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی و سده. $d\hat{a}mi$ معنی آفرینش است چنانکه در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱، مصدر دا و سده. دادن، بخشدون، آفریدن ریشه آنهاست، از همین بنیاد است دامن و سده. $d\hat{a}man$ معنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ۴۸ آمده است، همه این واژه‌ها در گزارش پهلوی (= زند) دام ۵۶ شده است.

دام در فارسی معنی آفریده نیامده است، دام بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است: دامست جهان بر توای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ - داشتن، دارابودن (و س ل م د د س ص .) = دَرْ و بِلْ، dar در فرس هخامنشی نیز درْ dar ، در پهلوی (د س ه ه) و در فارسی داشتن، در هات ۴۲ بند ۱۳، هات ۴۴ بند ۴، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷، هات ۴۹ بند ۲، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن، همچنین با جزء‌های او و مدده ava، او پ دَرْ upa، نی { }، ni وی vi در اوستا بسیار آمده است.

درْ dar نیز بمعنی دریدن و شکافتن است، در پهلوی دریتن دل ره ه چنان‌که در مهر یشت پاره ۱۲۵ و جز آن.

۸ - بجای نیروی مینوی در متن مئینیو ۶ بند { د د . mainyu آمده، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ ۳ نگاه کید.

۹ - برافراشتن (د س ب ب ع د ب) = و خش vaxsh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند پیش.

۱۰ - اینک = نورانم { د ۱۷۶ . nûrâm باوازه نو nü که در بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت، یکی است.

۱۱ - همان = هام سه ۶ بـ. hâma، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هم سه ۶ بـ. صفت است، همین واژه است که در پهلوی (تا) و در فارسی «هم» گوییم.

۹ - نخستین پُتو اورویم د س ۳۶ د ل « ب ». paourvîm (بادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹)؛ بسین = یزو ۳۷ بـ. yazu هشتمین بند صفت است در تأثیث یزیوی د س ۳۶ ک د « ب ». yezivî چنان‌که

هشتمین بند

در بند ۳ از هات ۵۳، بیادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید.

۳ - پدر = پتر *پار* patar، بسا در اوستا پتر *پار* pitar، آمده، همچنین در فرس هخامنشی پیتر pitar، هیئت‌های دیگر آن چون پتر *پار* ptar، پیتر *پار* pithr، فندز *فندز* fədhr در اوستا بسیار است. در خود گاتها: هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۲ و بند ۳، هات ۴۵ بند ۴. در بند ۳ از هات ۴۷ تا ص ۶ *تâ* بجای تر *صمدل* tar (= پدر) است، در پهلوی پیت *پیت* pit و پیتر *پیتر* pitar، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید.

۴ - چشم = چشمن *چشم* *چشم* cashman، در پهلوی (س ۹۰) و در فارسی چشم، در بند ۱۳ همین هات نیز آمده. بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - دریافتن (س ۴۴، ۴۵) = گرب *گرب* grab، در فرس هخامنشی نیز گرب grab، در پهلوی (د ۱۴۳) و در فارسی گرفتن، دراینجا با جزء هن: *هان* hān-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن.

۶ - داور = آهور *آهور* *آهور*. نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است.

۷ - جهان، زندگی و هستی = آنگهور *آنگهور* aŋhu. نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۸ - سپندارمذ - آرمائیتی س ۱۶ مد ۴۳. armaiti یکی از امشاسبیندان است، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست از این رو دراینجا نهمین بند بادشده، زیرا از اوست که جانداران، زمین خوش و خرم و چراگاهان خوب و جایگاه پر آسایش و رامش یابند. به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید.

- ۲ - بجای سازنده جانداران در متن گیوش تشن ^(۷) ده - صندوق سد ^(۸) gəus-tashan آمده لفظاً یعنی سازنده‌گاو، چنانکه میدانیم واژه گیو معنده ^(۹). در اوستا اسم جمع همه چارپایان سودمند است، و نیز نام جانور مخصوصی که در فارسی نیز گاوگوییم. تشن ^(۱۰) tashan یعنی سازنده، آفریننده از مصدر تشن ^(۱۱) صندوق tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پیدیدآوردن (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تشن همیشه با واژه گیوش ^(۱۲) gəus آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوپسیند تاشیتار ^(۱۳) دو رهاد صندوق سد شده یعنی آفریننده‌گوپسند (در پهلوی نیز گوپسند به معنی سراسر چارپایان سودمند است، نگاه کنید بجلد خرد اوستا ص ۱۳۰).

گیوش تشن ^(۱۴) gəus-tashan مانند گیوش اورون ^(۱۵) ده - دل «سد».

gəus-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱ از هات ۲۹ آمده، نام فرشته ایست، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند، چنانکه در پاره ۱ ازیسا ^(۱۶) (هفت هات) گیوش اورون (- گوشورون) و تشن که بجای گیوش تشن آمده باهم ستوده شده اند، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از پاره ۱۴ سیروزه خرد در جلد خرد اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۴ و به:

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama
Oriental Institute No. 15 p. 146.

- ۳ - از خردمنوی یا مینوخرد که در متن هم این دو واژه بکار رفته نیروی ایزدی که چارپایان سودمند پدید آورد، اراده شده است، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید.

- ۴ - ضمیر « او » برمیگردد، به جاندار.

- ۵ - راه = پتها رعهد سد. pathi، در گزارش پهلوی راس نهاد (راه)، در فرس هخامنشی پته همچنین پته رعهد path در اوستا در خود گاتها بسیار آمده، در انگلیسی path و در آلمانی pfad؛ بستی رعهد سهصد. که pañti.

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بوغاز پتهمن روده‌هه. در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید.

پد بند پاد = پتهه روده path که بمعنی رفتن است بنیاداً یعنی داژه‌هاست ۶ - دادن (وسوسه.) از مصدر دا وسوسه dâ دادن در اینجا بمعنی نشان دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریه واسددصملاوه. vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوبانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ با آن برخوردم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز با آن خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار الودصل varzîtar یعنی ورزنه یا کارگرگردانیه شده است و در گزارش پهلوی از بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش vâstryô به برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و استریوش بذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه vâstrya از واژه واستر واسددصملاوه. vâstar در آمده که در یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است.

واستر واسددصملاوه. vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ با آن برخوردم و بمعنی خوش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

واستر ون واسددصملاوه «مدصمه». vâstravanî در تائیث واستر وئیتی واسددصملاوه «مدصمه». vâstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات

- ۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و ازکشت و بربز ببره ور .
- ۸ - گراییدن (سده‌صدهم) از مصدر ائی د « i » رفتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ .
- ۹ - دراینجا واستریه واسدودصموده vâstrya با واژه نوایت { طبیعت } .
- پیrit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف آ مده . « a » a-vâstrya که از ادوات نفی است آورده شده : آواستریه سده‌سدهموده .
- یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .
- ۱ - ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشته جانداران ددهمین بند گیوش‌تشن (۲۴-۳۴ مدریس) .
- ۲ - از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادر نشین) مراد است .
- ۳ - گله پرور = فشوینت لەتىددەسىمۇ fshuyaňt یا شبان اسم فاعل مصدر فشو لەتىاد . یعنی پرورداندن ، چارپایان پرورش دادن و جانداران سودمند پرورانیدن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .
- ۴ - داور = آهور ەسەدەسە ahura ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۵ - برگزیدن (لەتىددەسىمەسە) = فرور لەتىددەسىمە fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .
- ۶ - پاسبان = فشنگهیه لەتىپەزىزەسىمە fshênghya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .
- ۷ - ناکشاورز . یادداشت شماره ۹ از بند پیش نگاه کنید .
- ۸ - کوشیدن یا خود رنجه کردن (ۋەدەپەددەسىمە) = دو وسە .
- . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹ .
- ۹ - بیامنیک یاخوب بیک = هومرتی سەدەلەمىدە hu-mərəti . یادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

- ۱۰ - بهره یافتن (بەخىشىدەس) = بخش بەخىشىدە.

در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۲۳ باجزه

آ : سلسله بەخىشىدە . â-baxsh ، در پهلوی بخشیت بەخىشىدە و در فارسی

بخشیدن گوییم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ بەخىق . bag که در پاره

از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن بەخىن ، اسم مفعول این

مصدر بخت بەخىن صمد . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است

که در پهلوی (بەخ) و در فارسی بخت گوییم ، همچنین از این بنیاد است بگ بەخ

بەخ . baga که در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در یخشهای

دیگراوستابغ بەخ bagha بمعنی بهره و برخ و بخش است ، بغا بەخ س .

baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ،

گزارش نگارنده ، ص ۱۴۵ و بخشیت جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - جهان = گشته قەھەن س . gaêthâ کیهان ، بەزەھەمین بند گیتی ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - دین = دئنا ۋەقۇم س . daêna ، در پهلوی نیز دین دەن ، در

دومین جلد یشتها در مقاله دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی

است و با هیچیک از واژه های بابلی و ارامی که واژه دین عربی از آن درآمده ،

پیوستگی ندارد . برخی از دانشمندان ریشه این واژه را در اوستا ، مصدر دا ۋە س .

dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یاد کردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(درباره مصدر دانستن که در اوستا زَنْ کىد . zan و در فرس هخامنشی

دان dan آمده بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۹ از

بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشه واژه دین را مصدر دی ۋە . dî دانسته اند که

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بوأژه سانسکریت dhī پیوسته اند ، این واژه را هرتل در سانسکریت به معنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا ، در همه جا بمعنی کیش و آین نیست ، بسا بمعنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجودان ، درگاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است .

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ پیکر آسا نمودار گردد .
بروان نیکوکار پس از مرگ دینش پیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده ، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش پیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند ، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹ - ۱۶۶ و به هادخت نسک در همان جلد ص ۱۷۳ - ۱۶۷ که از پیکر یافتن دین ، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15. Bombay, p. 70-73

در انجام افروده گوییم گروهی از دانشمندان واژه دین را در زبان تازی اصلاً ایرانی دانسته اند که بمعانی جی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به : Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII
s. 534 note 2

۴ - آفریدن ، ساختن (مهندی) . (= تَشْ صَبَّعَ . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ - جان=اوشنَن **ustana** (اوشتان) **ustana** (اوشتان)

در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۳۴ نیز آمده، در گزارش

پهلوی جان ۱۴۵

۵ - بجای واژه تن **astvont** **astvont** (astvont) آمده، در بند ۲ از

هات ۲۸ نیز آن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفته م در گزارش

پهلوی استومند **astvont** شده است، یادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید،

در اینجا افزوده گوییم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند **astvont** شده یعنی

دارنده تن ویکر.

چنانکه از جمله «بجان تن دادی» یهادست، جان بکالبد جای دادن یا پیکر

هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

۶ - کردار یا کش = **shyaothana** **shyaothana** (shyaothana)، نگاه

کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷ - آموش، آگهش، فرمان، آین، پیام ایزدی، داوری (روز پسین) =

sēngha **sēngha** (sēngha) سینگه داده شده، **sānha** **sānha** (sānha) باین واژه

در گاتها بسیار بر می خوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵

بند ۲ و جز آن، در پیشہای دیگر اوستا سَنگه داده شده، **sañha** آمده.

به مین معنی است سِنگهن **sānghana** **sānghana** که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده

و سِنگهو **sānghu** **sānghu** که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سِنگهونت

داده شده **sañhvant** **sañhvant** که در پاره ۱۲ از مایاد یشت آمده (در تأثیت

داده شده **sañhvant**) یعنی فرمانبردار یا آموش پذیر. همه این واژه ها از مصدر

سَنگه **sāngh** **sāngh** در آمده که در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت

و گفته م معنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، بمصدر سانگه **sāngh**.

در یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ - بجای واژه آزاد : **vasanh** **vasanh** (vasanh) وابه و دیده، **vasanh** یعنی خواهنه و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک و پُو شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. وَسُوْ وَاسِدَوْظَهُ vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ وَسْ وَاسِدَدْهُ که دربند ۱ از هات ۴۳ و دربند ۹ از هات ۵۰ آمده از قبود است و در گزارش پهلوی په کامک شده یعنی بکام، وَسَنْ وَاسِدَدْهُ vasna دربند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس، وَشَنْ vashna شده مکرراً در سنگ نپشه های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. وَسِسْ خَشَتَهَرْ وَاسِدَدَدْهُ، بن وَسِسْ مدَدْهُ.

که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار vasasə-xshathra خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی په کامک خوتاکیه ۱۱ و ۶۷ و سی صوره pa kâmak xvatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همه این واژه ها از مصدر وَسْ وَاسِدَدْهُ درآمده که به معنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است، در بند های ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ با آن برخوردم، اوشت دیگر vas usta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش = وَرِنْ وَاسِلْ {هـ}. varəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از پند ۲ از هات ۳۰.

- ۱۰- بجای پذیرد = وسیله صنعت . آمده از مصدر وس . *dā* دادن
یعنی : آزاد و بکام خواست خویش ، کیش و آین بخود ارزانی دارد .

- ۱ - همانگاه = آتهراء مدنه لسه. *athrâ* در اینجا از ظروف زمان است

دروازه همین بند در بندیش سخن رفته: گوه نسک م. دمرا بدین راستین خواند

و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی را که در برگزیدن این دو آین در تردید اند بیاری رسد.

۴ - برداشتن (لس‌لند‌میه .) = بُرْ (بِدَلْ) bar، در فرس هخامنشی نیز بر bar، در پهلوی بُرتن (لِصَّ) و در فارسی بردن، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ از هات ۳۳ نیز آمده، در پخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و باهم با جزء‌های گوناگون چون آ سه. (â)، آوی سه‌ده. ava، اوی سه‌ده. avi، اوی سه‌ده. us (= اوز ک)، پئیتی ره مده‌ده. paiti، فرا لِل سه. frâ، فرا لِل سه. وی خای. vi، نیز { بِلَه . هام ۷۴۶. ham، پرا بِلَه سه. اپ سه‌ده. apa، parâ

۴ - دروغ گفتار = میتهنگه و چنگه ۶ دل مده‌زره « مد مده‌زره ». mithaňh-vačaňh دروغ گفتار است در بند ۳ از هات ۳۰ برخوردم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدم در متن چ واجه. واجه آمده، با و چنگه از یک بنیاد است (یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸) میتهنگه ۶ دل مده‌زره. mithaňh یعنی دروغ، نادرست. میتهنگه و چنگه در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده: کدبا ورست (= دروغ دل) ۲۷ ص ۶۲ ، میتهنیه ۶ دل مده‌زره mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است یعنی دروغ، نادرست، واژگون.

۵ - داناوندان: دانا یا شناسا و آگاه = ویدونگه واو و « مد زره ». vîdvanh و در پخش‌های دیگر اوستا ویدونگه واو و « مد زره ». yîdhvanh در بند ۶ از هات ۲۹ باین صفت برخوردم و به هیئت دیگر آن، ویدوش واو و « مد ». vîdus نیز در بند ۴ از هات ۲۸ برخوردم، و در پخش‌های دیگر اوستا ویدوش واو و « مد ». vîdhus آمده است. ویدونگه اسم فاعل است از مصدر وید واو و vid یعنی دانستن، شناختن، آگاه شدن.

همین واژه که با حرف نفی « ا » ۴. آمده: او ویدونگه « ب و « مد زره ». a-vîd-vanh یعنی نادان، در گزارش پهلوی آکاس، آن آکاس (سومه akâs

۳ سوسمی *anâkâs* (عنه آگاه و نا آگاه . در اوستا آ س. « a » که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا *a* به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بوأة ما *mâ* در بادداشت شماره ۴ از بند ۱۷ همین هات .

۶ - دل = *zirîd* *کِلْدَن* *zérâd* نگاه کنید بادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ . از برای منش = *منگه* *مَنْكَه* *منگه* *manâh* نگاه کنید بادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پی در پی » آتشش هچ سه *سُهْرَمْه* *ânushat* . (سه *سُهْرَمْه* *سُهْرَمْه*) همین یکبار در اوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده : Der Reihe nach sich anschliessend , von einem zum andern hingehend .

کانگا closely following ; instantly ; Steadily . Kanga

جکسن unceasingly : Jackson

بوستی festhaltend : Justi

۸ - بجای روان مئینیو *مَدْدَه* *mainyu* که در فارسی مینوگوییم ، نگاه کنید بادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = میتها سه *سَعْنَه* *maêthâ* زیغ ، گمان (شک ، تردید) بادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۰ - آشکار = آوشیه سه *آفیشیه* *âvîshya* ، بهمین صفت در بند ۵ از سیزده همین بند هات ۵۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آوش سه *آفیش* *avis* . *avis* یعنی آشکارا یا هویدا و بدیده آمدنی ، هردو در گزارش پهلوی آشکارک سه مولو شده است .

۱۱ - نهانی = تیه صمه دمه *taya* صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیک *nihânik* ، این واژه اصلاب معنی دزدی است ، چه تایه صمه دمه *tâya* که درستا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده

است. تایو صموداد. tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه درینسا ۹
باره ۲۱ و در فرگرد ۴ وندیداد پاره ۱، در پهلوی دو زد ۹۶ duzd و جز آن.

- ۳ - باز خواست یا پرسش = فَرَسَ لِلْمَوْدِعَةِ. frasa از مصدر پرسش مسدود.

است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۴ - گناه = آئینگاهه مفعع (مفع). aenāh نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات . ۳۰

۵ - خرد (کوچاک)، کم، کاست = کسو و مدد. kasu، دربندۀ ازهات ۴۷ نیز آمده است، در گزارش پهلوی کوتک ۱۳۰۶ (کودک). کاستن در فارسی با کسو kasu اوستایی از یک بنیاد است، در لهجه زرتشیان ایران که دری نامیده میشود کسوک یعنی کوچاک نگاه کنید به:

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶ - رهایی = بُوج لُلُّا būj از مصدر بوج (۱۵) . رهانیدن،
رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پاره ۳ ، بهرام
یشت پاره ۴ ، هرمزد یشت پاره ۱۷ و جز آن . بُوختر لَبَطْمَن صمد ۱ . baoxtar
که در پیسپرد کرده ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهانیده، در گزارش پهلوی بوختار لَبَطْمَن صمد ۲ .
در پهلوی بوختن لَبَطْمَن ۱۱۵ bōxtan یعنی رهانیدن و بوژشن لَبَطْمَن ۱۴۵۹۱ bōzisen
چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی
ورستکاری ، از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و
فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سبُخت (یعنی پندارنیک ، گفتارنیک
و کردارنیک : هوَمت ، هوَخت ، هوَرْشت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهار بُخت
(نمیدانم از شماره چهار چهار شده شاید آخشیچ چار گانه چون اندروابی
(= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی
گاتها : اهنو د ، اشتود ، سنتمم ، و هو خشتر ، و هیشتوا یشت رهانیدند) ، هفتان بُخت (یعنی

هفت امشاسبان : هرمزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپتامبر ، خرداد ، امرداد رهانیدند) ، یزدان بخت ؟ مَهْبُزَد (یعنی هاهرهانید) و جز آن . به چهار مقاله نظامی ، بحوالشی محمد بن عبدالوهاب قروینی ص ۲۳۹-۲۴۰ نگاه کنید .

۷ - باز جستن (بَذَاجِسْتَن مده صمع) = بَيْم ۳۵۰م. yam در اینجا باجزء آ سه . آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء آپ : بَذَاجِسْتَن apa-yam با آن بر میخوریم .

- ۸ - آگاه = هَارَ مع سلام . hāra ، در بند ۲ از هات ۴ نیز آمده است از مصدر هر مفعول . har یعنی پاسداشت و آگاه بودن ، در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴ از این مصدر و واژه هایی که از آن در آمده سخن خواهیم داشت . هَارَ hāra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه ، در فارسی نیز بجا مانده و آن در واژه زینهار یازنهار است ، مرکب از زین = «ازاین» و هار یعنی پاسدار از این ، آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهار از قرین بد زنهار (سعدی)

- ۹ - دیده یا چشم = چَشْمَن ۳۶۰م. čashman ، یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۱۰ - روشن یا رخشان = تَهْوِيسَرَ ری کله دله . thwísra ، همین یکبار در اوستا آمده .

- ۱۱ - نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن (فَادِعَ مده صمع) - وین فاده . vin ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

- ۱ - بجای رفتن و آمدن ، نخستین (سَدَّهْمَه) از مصدری ده و چهاردهمین بند دومین (سَهْمَن مده صمع) از مصدر گم gam چهاردهمین بند ۷۵م. (- جس ثامدو . jas) ، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۲ - وام = ایشود يَشُود ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده در گزارش پهلوی آبام رَعَا یعنی آوام ، وام (قرض) ، در هفت هات : یسنا ۳۶

پاره ۵ و یسنا ۳۸ پاره ۴ و یسنا ۳۹ پاره ۴ فعل ایشوئیدیه **دَوْلَةَ دَوْلَةَ** . ishûidya بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن **۱۱۵۲۵** . **اَبَامِينِيتَن** (وامگزاردن) گردانیده شده است ، مراد از آن وامی است که بندگان درستایش و نیاش با فریدگار پردازند . در فارسی نیز «آوا» آمده (النها یه ص ۱۲۴)

۳ - مُزد = داتهرَ و سَرَ لَمْ . dâthrâ ، در گزارش پهلوی داسر **سَرَ لَمْ** . dâsr یعنی دهش و پاداش ؛ در بند ۱۳ از هات ۳۴ **دَتَهَرَ وَدَنَ لَمْ** . dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقردی بر می‌آید یا پاداشی که در دفتر کنشها ثبت گردیده . در فرهنگها واژه داره که بمعنی وظیفه یاد شده و یک شعر سوزنی گواه آورده شده با واژه اوستایی داتهرَ یکسی است ، چون آن شعر سوزنی در فرهنگها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

دَاهَرَ از مصدر **دَاهَ** . dâ که بمعنی دادن و بخشنودن و ارزانی داشتن است ، در آمده است . از برای خود واژه مزد که در اوستا میزد **مِيَزَدَ وَدَهَ وَهَ** . آمده بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۴ - بجای پاک و ناپاک آشونت **مَهْمَنَتَ مَهْمَنَتَ** . **اَشَافَانَتْ** ashavanât و در گونت **وَلَهَنْ** «مهمن» . dravvanât آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود واژ دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار سین ، اماره روز و اپسین ، سرانجام کار = هِنْ كِرتی **hâñ-kérati** **۱۱۴۴۰** . یعنی شمار روز سین ، آنچنان که در سرانجام از روی نامه کردار ، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ باره ۱ هِنْ كِرتی **۱۱۴۴۰** یعنی پایان و سرانجام . در رام یشت پاره ۴ از هِنْ كِرتی **۱۱۴۴۰** معنی مناسب بر نمی‌آید ، در پاره ۱۸ از یسنا ۷۱ هِنْ كِرتَهَ **۱۱۴۴۰** س

صفت است یعنی بجای آورده شده، پایان یافته، از سرتابن سرا ییده han-kərətha شده و بسر آورده شده و پایان پذیرفته، در این پاره همچنان پاره ۱ از همان یستنا که یاد کردیم هن کرتی و هن کرته با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که در آن دو پاره از پایان و انجام گاتها واژ کاملاً سروden آنها سخن رفته است. این واژه ها از مصدر کسر که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هن: هن کسر مرد سه - و مل. han-kar یعنی بجا آوردن، بسر آوردن کار و پایان دادن چنانکه در یستنا ۱ در هر یک از پاره آن آمده است.

- ۱ - سزا = مَيْنِي **۶۰۷۴**. maéni (مئینی ۶۰۷۴). در بند پانزدهمین بند **۱۹** ازهات ۴۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن vinâsišn-pâtfrâs پاتفراس **۱۳۵** رعیت دارد.

(پادافراه گناه) گردانیده شده و در بند **۱۹** ازهات ۴۴ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârîh-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری) **۱۲۰** رعیت دارد.

۲ - دروغپرست = درگونت **۹۷۴** «مدح». drêgvant، دریادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاک اراده میشود، در پهلوی و پازند دروند **ق۵۱**، دراینجاکسی از بزرگان دیویسنا مراد است، به بند ۴ از هات **۴۶** نگاه کنید.

۳ - شهریاری = خشتر **۸۷۴** سُخْثَرَ . xshathra.

۴ - فراهم کردن **۷۰۷۴** = هو **۶۰۷۴**. hu آماده کردن، ساختن، انگیختن، بکار آوردن. گذشته ازاین واژه هو **۶۰۷۴**. بچند معنی دیگر هم در اوستا آمده است: هو hu فشردن، هو hu پختن و جوشانیدن، هو hu زادن، زاییدن یا راندن، باین معنی آنگاه بکار رود که از بچه پس اندختن آفرید گان بدواهر یعنی سخن باشد.

۵ - بدکنش = دوش شیقوَّهَ **وَدِيَه**- **وَسْوَدَه** **۵۰۷۴**. dus-syaothana بدادداشت شماره ۹ از بند **۳** ازهات **۳۰** نگاه کنید.

۶ - زندگی = جَيُوتُو **جَيُوتُو** **۵۰۷۴**. jyôtu، بدادداشت شماره ۱۱ از بند **۳**

از همین هات نگاه کنید.

- ۷ - یافتن، پیدا کردن (**واه** وید **ید**) = وید **واه** بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۸ - جُز یا بی (بدون) = **هَنَر** معنده. hanarə از حروف اضافه است، در بند ۵ از هات ۴۷ نیز آمده.

- ۹ - آزار، ستم، زور = **آئِنَّگَه** مدع **امْسَع** . haēnānh نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

- ۱۰ - چارپا یا گاو و گوسپند = **پسو** معنده pasu نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹.

- ۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید، در متن ویر **فایل**. vira، در بند ۹ از هات ۵ نیز با واژه پسو یکجا آمده، در پهلوی ویر **اولا** vir یعنی مرد برابر واژه لاتین vir و صفتی که از آن در آمده: virilis در فرانسه viril شده است. ویر بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۱۴ و جز آن. در سانسکریت نیز virā بمعنی مرد است. ویر vira نیز در اوستا بمعنی هوش است، جداگانه نیامده با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون هویر **ه** «**یل**» hvīra (هو + ویر **ه** + **واه**)، (hu+vira) یعنی خوب هوش چنانکه در یستا ۶۲ پاره ۵، پرتهویر **پر** **ه** **ویر** **ه** «**یل**». pərəthvīra (پرتهو + ویر **ه** **ویر** **ه** + **واه**). پرتهویر **پر** **ه** **ویر** **ه** «**یل**». pərəthu+vīra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پاره ۱.

در فارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده:

زین بدکنش حذر کن وزین پس دروغ او هینوش اگر بهوش و بصیری و تیز ویر (ناصرخسرو)

- ۱۲ - کشاورز یا دهکان = **واستریه** واسمه **امْدَمَدَه** . vāstrya نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ همین هات.

- ۱۳ - راستکردار = آدروجینت **مودناده سه** a-drujyant. این صفت با حرف نفی آ س و اسم فاعل مصدر دروج **واده**. dru(j) (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبند، بنابراین بیرون دین راستین مزدیسنا یا پارساور راستکردار.
- ۹ - نیک اندیش = هودانو **سرو** hu-dânu، نگاه کنید یادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

- شانزدهمین بند**
- ۲ - افزایش دادن = فردتهای **لله‌ویدن** fra-dathâi (Inf.) در بند ۹ از هات ۴ نیز آمده یعنی افزودن، بالانسیدن. فردتهای tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یستاه ۵ پاره ۲۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشايش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا **وید**. dâ که به معنی دادن و بخشیدن است در آمده است.
- ۳ - توانایی = خشتر **می‌یسیدن** xshathra، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

- ۴ - خان و مان = دمان **دمان** dêmâna، درجاهای دیگر اوستا نیز دمان و نمان **نمان** nimâna آمده در پهلوی ۳۶ mân و در فارسی مان گوییم، بسا در کاتها با واژه گرو **نملا** garô آمده چنانکه در هات ۴ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ (**نمادن**) و هات ۵۱ بند ۱۵ (**نملا**) در پیش‌های دیگر اوستا گرو نمان **نملا** . همان است که در فارسی گر زمان شده. اسدی دراغت فرس گوبد: گر زمان پارسیان گویند عرض است و شعراء گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه و خورشید با بر جیس و اسمان	زحل با نیر و زهره بر گر زمان
همه حکمی بفرمان تو رانند	که ابزد مر ترا داد است فرمان

گر زمان = گرو نمان یا گر زمان یعنی خان و مان سرورد و ستایش، و سرای نیایش. از این واژه بارگاه فر اهورا یا بهشت برین اراده می‌شود، واژه گر **نم** . gar بمعنی

ستایش و نیاش و سرود است ، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن و ستاییدن ، در توراه نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه درزبور داود مژهور یست و دوم فقره ۴، نگاه کنید به :

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژه دمان (= نمان) با واژه دروج آمده: دروج دمان drûjô-dêmâna
و لاریا سده ۴۹. یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه درهات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دمان با واژه های بدتر منش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیک آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ واژ خان و مان منش نیک بیشتر اراده شده است .

- روستا = شوئیتھر *shóithra* در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده ، در پخشهاي دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در همه پاره های نخستین فرگرد و زدیداد و در تیریشت پاره ۱ و بهرام یشت پاره ۶۳ و یسنا ۲ پاره ۱۶ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاک *لم ندهم* (روستا) ، روستا در فارسی بمعنی دگرفته شده :

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال الدین در مشوی)
روستاق و رُزداق مُعَرب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا)
نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار : « در ذکر عدد
روستاهاي شهر قم . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و
شصت و پنج دیه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال الدین طهرانی .)

واژه های ده و شهر و کشور که بزودی یادخواهیم کرد مانند واژه روستا اهمیت پاره ها خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه در فارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خُرد تر، چنین خوانده می‌شوند.

روستاک **لِدَصْسُو** rôstâk و هیئت کهتر این واژه در پهلوی روتستاک **لِدَصْسُو** rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پاره ۲ از نخستین فسرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: **لِدَصْسُو وَ دَسْو سَعَ بَلَصْسَه ۶۰ وَمَدَاد** « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند ».

شوئیتهر shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کند، چه این واژه از مصدر شی **شِي** shi در آمده که در اوستا به معنی جای گزیدن و نشیمن‌ساختن است و در گزارش پهلوی به ماتن **۱۴۳۶** گردانیده شده (یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات **نگاه کنید**).

در اینجا یادآور می‌شویم که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رئودیه **لِدَطْدُوسَه** raodhyā (== روئیدیه **لِدَطْدُوسَه** raod)، صفت است یعنی رویانده یا باردهنده از مصدر رئود **لِمَطْوَنَه** raod روییدن (یادداشت شماره ۳ از پاره ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد **نگاه کنید**). از اینکه از واژه شوئیتهر پهلوی آن روستاک ده اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یادگردیم بخوبی پیداست، در این فرگرد از شانزده کشور چون ایران و پنج (خوارزم) و سعد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همه آنها با واژه‌های آسنگه **مَدَادَه ۳۵**. **asarih** و شوئیتهر shôithra آورده شده، اینچنین: « نخستین جاهای سرزمینها که بهتر آفریدم، من که آهورا مزدا هستم، ایران و پنج است ... ». و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک **لِسْو** lînâk یعنی جا (در برهان قاطع واژه جیناک یاد شده) و روستاک rôstâk گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینوخرد در فصل ۴ فقره ۲۴ آمده: « و پیدا کو هرمزد ایران و پنج از اور کان جایکان و رُستاگان و داند » یعنی: و پیداست که هرمزد ایران و پنج را از جاهای و روستاهای دیگر بهتر آفرید (درباره ایران و پنج، بگفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش **نگارنده**، ص ۳۳-۵۲ **نگاه کنید**).

در هر جای اوستاکه واژه شوئیتهر آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر می‌آید نه بویژه ده. شوئیتهر در گاتها بجای زنتو *گسته*^{۳۴} zantu در پخشنهای دیگر اوستا بکار رفته است. در بند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر بیزرنگی آنها از روی ترتیب چنین آمده: دیمان *وسته*^{۴۹} سامد. *dəmâna*، ویس *وابده* vis، شوئیتهر *لکایاون*^{۵۰} Lkayāvān، دخیو *وسته*^{۵۰} dahyu یعنی خانوار، ده، روستا، ایالت یا کشور. در جاهای دیگر بسا باین واژه‌ها با هم بر می‌خوردیم و بهمین ترتیب، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهر واژه زنتو بکار رفته که در پهلوی زند *گاد* گوییم. ازوایه دخیو که در یادداشت آینده سخن خواهیم داشت بخوبی پیداست که شوئیتهر سرزمینی است خردر از ایالت یا کشور و بزرگتر از ده بنا بر این باید سرزمینی باشد که امروزه بلوک خوانند.

۶ - واژه‌ای که بجای کشور آورده‌یم در متن دخیو *وسته*^{۵۰} dahyu آمده نگارنده در اینجا کشور را که در اوستا کر شور *وسته*^{۵۱} karshvar آمده و برابر نامه دینی ایرانیان، در دیباچه شاهنامه ابو منصوری چنین یادشده: «هر کجا آرامگاه مردمان بود بچهارسوی جهان از کران تا کران این زمین بیخشیدند و بهفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خوانندند...» باین معنی نگرفته است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲. گذشته از هفت کشور که در داستانها و فرهنگ (ادیات) مامعروف است، مملکت و بسا یک ایالت هم در فارسی کشور خوانده شده، آنچنان که واژه خشتهر *من ویس*^{۵۲} Lm. xshathra که در اوستا و فرس هخامنشی معنی مملکت و پادشاهی است، در فارسی از بزرگی آن کاسته، شهر گوییم. در پارینه سراسر هر ز و بوم ایران را ایرانشهر گفتندی، خود واژه دخیو اهمیت دیرین خود را باخته همان است که در فارسی دیه یا ده گوییم.

دخیو dahyu در جا های دیگر اوستا نیز دخیو و دئینگهو *وسته*^{۵۳} دهد.
daiñhu و دنگهو *وسته*^{۵۴} dañhu آمده، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نپشه‌های شاهنشاهان هخامنشی بازه دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده: «گوید داریوش پادشاه: اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم: پارس، شوش، بابل، آشور، عربستان، مصر...»، داریوش پس از بر شمردن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید: «رویهم بیست و سه دهیو (= مملکت)».

درجای دیگر همان سنگ نپشه آمده: «گوید داریوش پادشاه: آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس، شوش (علام) ماد، آشور، مصر، خراسان (پرتهو Parthava)، مرو، تپه‌گو Thathagu، سکستان (sakâ) «در هرجای از سنگ نپشه‌های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که یک خشتر پاون xshathra Pâvan یا شهردار (= مملکت‌دار) که نویسنده‌گان یونان ساتراپ نوشتند، بر آن گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان بی برد، در جلد وندیداد از نمان و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم. در نخستین جلد یشتها در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سه‌وی بنگارنده روی داده، واژه «داه» را در ردیف دیه و ده آورده است پیداست که واژه داه بمعنی ده از شمار و برابر واژه دس و مده dasa اوستاست، پیوستگی با دهیو ندارد. از برای دمان و زنتو و ویس و دخیو یادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷ وندیداد نگاه کنید.

۷ - کوشیدن (ددنه، کیده‌س). بارتولومه Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر spārez یاد کرده است. سپر ز دده دک در اینجا با جزء آ م. آمده است، در گزارش پهلوی آکوشیتار موهه ده‌سلا akôsîtâr یعنی کوشان.

۸ - مانند تو یا بتو مانند= ته‌اوَنْت نکلهه «ده‌هه‌چ». درهات

۴۳ بند ۳ وهات ۴ بند ۱ و بند ۹ وهات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴ نگاه کند.

۱ - بزرگتر = مزینگه و مذکور معمولی . mazyānī نگاه هفدهمین بند

- ۴ - گرویدن (var { «نموده» } = ور) بادا ، بیادداشت شماره ۷ از نشانه ازهات ۳۰ نگاه کند.

- آگاهانیدن، گفتن (مرد ۱۶۵۰م.) = مرد ۱۶۰. درگزارش پهلوی گفتن (۱۳۲۰م.) ، در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بند ۱۴ و بند ۱۲، هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲ ، هات ۴۵ بند ۲ و بند ۱، هات ۵۳ بند ۵. در بادداشت شماره ۱۰ از بند ۳ از هات ۲۹ گفته شد که مرد با جزء بند ۱۹، هات ۵۳ بند ۵. در بادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفته شد که مرد با جزء بند ۲۶. paitî-mrû به معنی پاسخ گفتن است، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده. بوآژه هروایت (مرد ۱۳۵۰م.) mrûité در بادداشت شماره ۱۰ از بند ۳ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴ - بحای «میاد» در متن «ما» ۶۰ آمده بمعنی نه، از برای واژه فریفتن آورده شده، «ما» در اوستا از حروف نفی است، در سر جمله یاد سرفعل افاده نهی می‌کند، همین واژه است که در فارسی هه شده، بفتح اول و با خفای هاه، حرف نفی است بمعنی نه، در سر فعلها میآورند چون میندار، مگو، مرو. در آغاز بند ۱۸ همین هات بوازه «ما» بر میخوریم.

- ۹ - از برای دانسا و نادان بیاد داشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید.

۶ - فریقتن (مدنه . لسدده دده .) = آئیپی دبو مدنه . لکد .
نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بنده از هات ۳۰ aipī-dəbu

- ۷ آموزگار = فردخنثیر **لادومنس بیهودا**. fra-daxstar ، دربند
۳ از هات ۱۵ نیز آمده از مصدر دخش **ویس بیهودا** . daxsh (آموزاییدن و

نحوه) چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ با جزء فر: **هُدَوْسَنْ دِيَشْ**، fra-daxsh

- باش (کوچک) از مصدر آه مدر. ah بودن.

۱ - مباد = «ما» سه. mā، در یادداشت شماره ۴ **هُجَدْهَمِينْ بَند** از بند پیش گذشت.

۲ - کفتار، سخن = ماتهر **هُمَثْرَه**. māthra، بجای آموخت ساسنا دو سعد سه. sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۹

۳ - گوشدادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنقتن (**هُجَدْهَمِينْ**) گوش **هُجَدْهَمِينْ**. gush، در آغاز بند آینده نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ - از برای خان و مان و روستا و کشور = دیمان **هُجَدْهَمِينْ**. dəmâna، ویس vis، شویتیر **هُجَدْهَمِينْ**. shōithra، دخیو dahyu؛ نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۴ - ۶ از بند ۱۶ همین‌هات.

۵ - ویرانی = دوشیتی **هُجَدْهَمِينْ**. dus : از دوش و دمه بد و زشت و شیتی **هُجَدْهَمِينْ**. shiti جا و آرامگاه و نشستگاه، از مصدر شی **هُجَدْهَمِينْ**. shi جای گزیدن و نشیمن ساختن. یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ همین‌هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش روشنیه **هُجَدْهَمِينْ** dus ravisnih بدبختی، خواری، زبونی گردانیده شده.

۶ - تباہی یامرگ = مرگ **هُجَدْهَمِينْ**. maraka، در جاهای دیگر اوستا مهرگ **هُجَدْهَمِينْ** mahrk، یعنی مرگ، در گزارش پهلوی نیز مرگ . هلا نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین‌هات.

۷ - بجای ساز جنگ در متن سنتی پیش دهدن **هُجَدْهَمِينْ**. snaithish آمده در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار:

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)
در داستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفر کیی نرم کرد آها	چو خود وزره کرد و چون جوشنا
بدین اندرون سال پنجاه رنج	بیرد و از این ساز بنهاد گنج
سوزنی گوید :	

زهیت توعدو نقش شاهنامه بود کزو نهر دبار آیدونه اسب و نه ساز
در تازی سلاح خوانند و جمع آن اسلحه، زمخشri در مقدمه الادب، سلاح را
در فارسی ساز جنگ یاد کرده است.

در پهلوی سنه ۵۷۰ میلادی snêh، در گزارش فارسی هر مزدیشت آمده : «بسیار
سنہ یعنی بسیار سلاح» نگاه کنید به :

Études Iraniannes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در یک نسخه خطی اوستا که در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده،
در پاره ۲۹ از سروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژه اوستایی سنه‌یتھیش snaithish
و واژه پهلوی آن سنه snêh، در فارسی افزوده شده سینه. نگارنده در ادبیات
فارسی باین واژه بمعنی سلاح درجایی برخورده است، اما واژه سنی بفتح سین که
در فرهنگ‌های فارسی یاد شده و بمعنی آهن و بولاد گرفته شده باید با واژه سینه بمعنی
سلاح پیوستگی داشته باشد.

آب در حلق بد سگلانش عجب است از نمی‌شود چو سنی (شمس‌فخری)
همچنین واژه ستی باتا که در فرهنگ‌ها بمعنی آهن و بولاد یادگردیده و بشعر
ابو شکور گواه آورده شده :

زمین چون ستی بینی و آب رود بگردد فراز و بیاید فرود
بگمان نگارنده باید سهوی از نسخ باشد، تاه بجای نون نوشته شده است و این سهوی
است که باسانی روی میدهد.

در اوستا بو اژه سنه‌یتھیش snaithish بسیار بر میخوریم، چنان‌که در یسنا

۵۷ = سروش‌یشت) در پاره‌های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین‌یشت پاره ۷۱ و جز آن سنتهه دده‌مده snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره‌های ۲۶ و ۴۰ و ۲۹ از مصدر سنتهه دده‌مده snath که معنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است.

در انجام گوییم : سنی در فارسی برابر سنه snêh پهلوی و سنتی‌تهیش snaithish اوستاست، هر چند که سنی در فارسی معنی آهن و پولادگرفته شده، اما باید بیاد داشت که بسا از ابزارهای جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته می‌شده، نامزد گردیده است چون نیزه از نی و زوین از چوب (چوین)، نگاه کنید به :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن، از خود دور کردن (دده‌مده .) = دده‌مده در بند ۷ از هات ۴ نیز آمده و با جزء پئیتی آورده شده : لعده‌مده . دده‌مده . در آن بند واژه پئیتی دوبار آورده شده، دومی در وزن شعر زیادتی است، افزوده شده است. پئیتی سا یعنی پذیره شدن، بستیزه در آمدن و با هماورده برابر شدن و بضد کسی رفتن. بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پئیتی آر نده‌مده . نگاه کنید paiti-ar

۹ - اندیشیدن (نوزده‌مین بند) = من ۶ مده man ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات

۱۰ - پرشک زندگی = آهومیش مده‌هارده ahûm- bis در بند ۲ از هات ۴ نیز آمده است، صفت است : ازدوازه، نخست آهو مده . ahu یعنی زندگی، جهان، روزگار، هستی، در بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم بیش bish که معنی دارو و درمان است، بیشتر دده‌مده bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن چنانکه در پاره‌های ۴۰-۴۴ از فرگرد هفتم و ندیداد بیشتر لعده‌مده . baêshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است

که در فارسی، یزشک و در تازی طبیب گویند:

هر آنگه که دل تیره گردد زرشک مر آن درد را دیو باشد پزشک (فردوسي)
در اینجا یاد آور میشویم که درست بند نیز در فارسی به معنی پزشک است، واژه
های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است. بیادداشت شماره ۱ از پاره ۳۶ از
هفتمنی فرگرد وندیداد نگاه کنید و نگاه کنید بوارة همچه در ده لامه ۶۹۴۵

- ۳ - سخن = وچنگه واسمه‌زمع . زبان = هیزو من دکڑ .

، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ ازیند ۱۱ ازهات ۲۸ و بیادداشت شماره ۹ ازیند hizûn

۲۸ ازهات

- ۴ - بجای «آنچنان که باید» و سو و آمد و خواه آمده ، از قیود است
معنی بکام و بدلخواه و آزادانه ، در گزارش پهلوی به کامک ۱۱۵ و ۱۱۶ ، نگاه کنید
سیادداشت شماره ۸ از پند ۱۱ همن هات .

- استوار کردن = ایڑا و خذایی ۴۲ مکاره سد . erəz-uxdhâi
راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید
پیادداشت شماره ۸ از بند ۳۰ ازهات

۶ - توانستن (خشنده داده) {xshi} = خشی می نماید، نگاه کنید
ساده شماره ۳ از هات ۲۸

- بجای آذروصفت افروزان، آثار سرمه^۱. و سوخرَ نددمن^۲ نامه.
 آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۳
 همین هات نگاه کنید.

در بند ۹ ازهات ۵۱ نیز از آزمایش آدرسخ یا افزودان و آهن گداخته که در روز سین پکار آید و از باداش و بادافر اه نسکان و بدان بادشده است.

- پخش (تقسیم) = وی داتی *vāyavasēm* . vidâti = ویدانا
واه وساده . در بند ۶ از هات ۴۷ (واه وساده .) نیز آمده از مصدر دا

و سه dâ (دادن، بخشنودن)، با جزء وی: **وایوسه**. vî-dâ پخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ ازهات ۳۴ و در بند ۱۲ ازهات ۴۳ آبان بر میخوریم.

- ۹ واژه‌ای که به مزدگردانیدیم در متن و نگهش وارد شده. *vāñhu* (= و هو) واژه‌ای آمده، در پہلوی وه ای و در فارسی به گوییم، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی. در این بند، چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۷، بمعنی مزد و باداش، وبخاشاش است، نگاه‌کنند پیادداشت شماره ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

- ۱۰ - گروه = رآن $\int_{\text{ر}}^{\text{آن}}$ دسته و فرقه دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد، مراد است، نگاه کنید پس از داشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات.

- ۱ - بیرون راستی = آشون سیل مه «مه». ashavan خود پیغمبر

زرتشت مراد است که آورنده آش ملخه است. ash يه دين راستين است. بیستمین بند

۲ - آمدن (سودمه) = ای و (i) در اینجا با جره آ سه، آمده، نگاه کنید سادداشت شماره ۷ ازند؟ از همنهات.

- ۳ - دور مانده = دیومن و دهمه *divamna* صفت است از مصدر دو و *dū* یعنی دور کردن و برگزار کردن، از همین واژه است زدودن در فارسی، در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۳۱ گفته شده که واژه دو *dū* نیز بمعنی و ادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن و با خود رنجه کردن است، همچنین دو *dū* بمعنی گفتن است اما از برای گفتن اهریمنی در برابر مرد *mrū*. که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاکان و نیکان سخنی باشد فعل هر و بکار ند و هر گاه سخن: از گفتن: ناما کان باشد فعل د *dū* آورده مشود.

- ۴ آینده = آپر موندله apara (در تائیث آپرا موندله.)
در فرس هخامنشی نیز آپر apara، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود،
در پهلوی اپاریک مونسلو apárík به معنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ۴۵
نیز آمده.

۵ - بدختی یا زبونی، تباہی، بیچارگی، پریشانی = خشیو *xshyô* در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون *xshî* بار تولومه Bartholomae در این بند خشی *xshyô* و در بند ۶ از هات ۳۲ خشیو *xshyô* نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی و نیازگرفته دومی را بمعنی تباہ کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

۶ - تیرگی، تاریکی = تمگه *têmañh*. در بند ۶ از هات ۴۴ نیز آمده، در پهلوی توم *tûm* در فارسی تام *tâm* بمعنی پرده‌ای که در چشم کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمین گفته :

نرگس نشان سروری اندرجیین تو بیند اگرچه در بصرش آفت تم است تمگه *têmañh* و تمگه *têmañha* (تاریک) و تمگه *têmañhvant* (تاریک مند = تیره و تار) و تمس *tâmas* چیزی بر *tâmas-eithra* (تیره نژاد) در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۷ - بلند یا دراز = درگ *daraga*. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۸ - دیرپایا = آیو *ayu*. آیو *ayu* بمعنی سین در پاره ۱۴ تیریشت نیز آمده.

۹ - خورش بد = دوش خورته *dus-xvaratha*. در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۶ از هات ۵۳ نیز از خورش بد که در روز پسین گاهکاران را پیش آورند، نیز یادشده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲

۱۰ - بانگ دریغ : بجای دریغ آویتان *vayû-bêrât*. آمده *avaétât* و باوازه وج *vayû*. که بمعنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ۶ از هات ۵۳ صفت ویوبرت *vayû-bêrât*. نیز گویای *vayû-bêrât*.

همین معنی است یعنی وایبر (= وای‌گو) ، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه وَیُوئی vayôi وامده بود . که در بند ۷ ازهات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اوَتَاتَ با واژه وَج آمده است . بوَاةَ اوَوْئي مَهْجَاه avôi در یادداشت شماره ۵ ازهات ۳ نیز نگاه کنید .

۱۱ - روزگار ، زندگی = آهو مَهْرَه ahu ، در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت .

۱۲ - دین = دَيَنا فَيَنَّا سَهْدَنَّا daêna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ - کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن (مَهْرَاهِيَهْ مَهْمَدَهْ) = نی { ب . nî در فرس هخامنشی ni ، در پهلوی نیتن ۱۱۵۱ nîtan ، این لفظ در فارسی بجانمانده امادرپازند ، چنانکه در نامه مینوخرد بسیار آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ ازهات ۴۴

۱ - خداوندی = خواپیتهیه سَهْدَنَهْ مَهْرَهْ در xvâ-paithya پیست و گزارش پهلوی نفسمن پتیه الْهَمْ لَهْ خوش پتیه یکمین بند سَهْدَنَهْ xvâ-patih جـزء پسین از واژه پتیه‌ی لَهْ مَهْرَه . paiti در آمده که در پهلوی پت ۳۶ و در فارسی بد گویند چون سپهبد ، موبد ، درستبد . از واژه خواپیتهیه = خویشبدی که معنی خود سروری است ، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده میشود .

۲ - رسا (تمام ، کامل) = بوری لَهْ لَهْ bûri = بویری لَهْ لَهْ . bûri ، در گـزارش پهلوی بوندک لَهْ لَهْ Bavandak ، در نامه پهلوی بُندهش بوندک پـاتـیـخـشـاهـیـه لَهْ لَهْ لَهْ سَهْدَنَهْ Bavandak-pâtixshâhîh یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژه اوستایی خواپیتهیه xvâ-paithya وصفت بوری میباشد . واژه بوری در پاره ۱ ازیستا . ۴ (هفت‌هات) با فعل کَرْ و مَلْ (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسائیدن ، و در

کشتا سپ یشت پاره ۵ به معنی فزون و فراوان است.

۳ - انبازی یا پیوستگی و پیوند = سر **ودم۵**. sar ، در بند های ۸-۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵ نیز آمده ، میتوان آن را به معنی آمیزش و یگانگی گرفت ، سر sar نیز مصدر است به معنی پیوستن و انجمن کردن . بوآههای از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه در گاتها : هات ۳۲ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۳ و بند ۵ ،

Baunack Studien II S. 354

هات ۱ بند ۳ ، نگاه کنید به :

۴ - پایدار = **وَذْوَرٌ وَاسِكٌ وَسِدٌ**. vazdvar ، در جا های دیگر اوستا به معنی پایداری (دوام) است چنانکه در پاره ۴۴ از فرگرد نهم وندیداد و در بهرام یشت پاره ۲۹ و یسنا ۴۸ پاره ۱۱ و **وَذْنَكَهُ وَاسِكٌ وَسِدٌ** .

پایدار ، بادوام . یادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندر آس و واکرناگل ، **وَزَوَرٌ وَاسِكٌ وَسِدٌ** را به معنی رهبری کرته اند ، نگاه کنید به : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک هنشی در متون : خرداد و امرداد و اردیبهشت (آش) و شهریور و بهمن آمده ، در اینجا معنی این امشاسبان اراده شده است ، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

۶ - بجای اندیشه همینیو **وَسِدٌ وَسِدٌ** . mainyu آمده و میتوان به معنی روان گرفت ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - دوست = اور و ته **وَرْوَتَه** **وَسِدٌ وَسِدٌ** . urvatha ، در گزارش پهلوی نیز دوست ۲۴۲ ، در بند ۱۱ از هات ۵ و در بند ۱۴ از هات ۶ و در بند ۶ از هات ۰ و در بند ۱۱ از هات ۵ نیز آمده است .

بیست و ۱ - ییدا = چیتیرا ۲ دن لسد. eithrâ (در تذکیر چیتیر دومین بند)

در گزارش پهلوی پیتاک ۷۵۳ م سو همین است که در فارسی چهرگوییم به معنی روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است. چیتیر آونگه ۳ دن لسد. م «مدوز». eithra-avañh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا باری دهنده یا پیدا رامش بخشند. از برای واژه آونگه م «مدوز». avañh باری، یاوری یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتیر eithra نیز در اوستا به معنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی تو خمک ۹۴۱۳، در فرس هخامنشی نیز چیتیر به معنی تخمه و نژاد است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیتیر ۶۴۰ دن ۱۳ م.

آمده یعنی از پشت و تخمه و نژاد منوش، در پاره ۱۳۱ فروردین یشت Manus-eithra نگارنده، ص ۵۰-۵۲. هو چیتیر ۷۴ دن لسد. hu-eithra صفت است، در تأثیت هو چیتیرا ۷۴ دن لسد. hu-eithrâ یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در پاره ۱۵ آمده و در گزارش پهلوی هو تو خمک ۳۱۳۳ و hutoxmak شده، هو چیتیر در پاره ۱۵ ارت یشت یعنی خوب‌چهر و خوشروی یانیک نژاد و خوب پیوند، هو چیتیرa نیز نام دختری است (کنیزک) در پاره ۱۴۱ فروردین یشت در میان گروهی از کنیز کان دیگر ستوده شده است.

نیکو دخوب و پسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هُزیر
سوی نامور خسر و دین پذیر
(دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو ۷۴۰. که به معنی خوب و نیک و نفوذ و زیباست یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هزیر بعض ها درست است نه بفتح آن).

۳ - نیک اندیش = هودا *hu-da* نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۴ - همچنان = یَتَهْنَا *yathānā* سه ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به چیگون ۲۵۹ و گاهی به ایدون ۲۷۱ گردانیده شده است، در بند ۱ از هات ۴۳ نیز آمده است.

۵ - آگاه گردیدن، شناختن، دانستن (*واسته*) = وید *vid* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸

۶ - ضمیر «او» بر میگردد به «نیک اندیش» که از آن زرتشت اراده شده است که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست.

۷ - از کشور نیک، کشور آسمانی یا پادشاهی مینوی هزدا مراد است. نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن (*بر مده*) = هپ *hap* ، در گزارش پهلوی همین بند به گرفتن قلمرو ۱۱ گردانیده شده، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز با آن بر میخوریم.

۸ - کارگزارتر = واژیست *واسته* که در مده *vâzista* صفت تفضیلی است از مصدر وَزْ *vaz* ، در یستا ۳۶ (هفت هات) پاره ۳ معنی کارسازتر از آن بر میآید. واژیست در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پاره ۴ از یستا ۷۰ صفت استی مده *astī* (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را به معنی سودمند گرفته اند، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما با نگاه بریشه واژه که وَزْ *vaz* باشد، بهتر دانسته بجای آن «کارگزار» آوریم.

وَزْ *vaz* در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن *اکلته* و در فارسی وزیدن گوییم و از برای باد بکاربریم، اما در اوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پاره ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته، در پاره ۱۱ آبانیشت از برای گردن بکار رفته یعنی گردن

راندن ، در پاره ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته : بی کردن سپاه ، از پی لشکر راندن ، در پاره ۴۷ هر یشت از برای اسب آمده : اسب برانگیختن ، در پاره‌های ۲۷-۲ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مردلیر بکار رفته ، بمناسبت هر یک از آنها باید در فارسی به وزیدن ، در آمدن ، روی نمودن ، خرامیدن ، تاختن ، پریدن برگردانیم . در بند ۵ از هات ۳۵ بمعنی بشوی رفتن ، شوهر گرفتن آمده است .

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افاده جنبش کند بکار رفته است .

۹ - یاور ، یار ، پیرو = آستی مددصم . asti در هات ۳۳ بند ۲ ، هات ۴۶ بند ۱۱ ، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آه مسح ah ، بودن ، هستن در آمده است . آستی asti مانند واژه «است» مددصم . ast که در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد .

اهنودگات - یسنا، هات ۲۲

- ۱ - خواستن (نخستین بند) = یاس ۳۲ مدد
نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۸.
yâs، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۸.
- ۲ - آزاده یا رزمی (= لشکری) ورزیگر و پیشوای دینی = خوئتو ۳۳ مدد
xvaētu، ورزین واهی {م}. vərəzəna، ائیریمن مدلاه کمد.
- ۳ - آموش = من کنم. (آمد .) mana پیماش و اندازه و با جزء فر : لذت مده fra-mana در فارسی فرمان گوییم و در فرس هخامنشی فرمان fra-mâna از مصدر «ما» مده. mâ در آمده که به معنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فر : فرما لذت مده. fra-mâ فرمان دادن، دستور دادن چنانکه در بند ۴ از همین هات آمده، مصدر «ما» در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید، پیماید، آزماید، نماید بخوبی پیداست.
- ۴ - شادمانی، رامش = اوروازمن لذت سکه مده. urvâzeman، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۵ - گماشته، فرستاده، پیک = دوت لذت مده. dûta، همچنین دوتیه لذت مده. dûtya که در بند ۱۳ از همین هات آمده.
- ۶ - دورداشتن = داریو لذت مده. dâryô Inf.) از مصدر در وید.
دار داشتن، نگاه داشتن، باز داشتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از هات ۳۱

- ۷ - بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن (**ویلار دیبیش**، **سیزی** .) =

دئیشیش **ویلار دیبیش** . **داibish** ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸

دو مین بند ۱ - **یگانه** ، پیوسته (**ویسی**، **یک** .) از مصدر سر

ویسی . **sar** ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱

- ۸ - خوب دوست = هوش هخی **ویلار دیم**-**سیزی** و . **hus - haxi** (صفت است) یاری ای **بیگفتار پیشه‌وران** نگاه کنید (در جلد نخست) .

- ۹ - در خشان = خونوت **ویلار دیم** . **xvənvant** باشکوه ، در بند ۴ از

هات ۵۳ نیز آمده ، در پخش‌های دیگر اوستا خونوت **ویلار دیم** . **xvənvant** باشکوه ، در بند ۴ از

- ۱۰ - پاسخ گفتن (**ویلار دیم**-**لستی** .) = پیشی مرود **ویلار دیم**-**لستی** . **paiti-mrû** ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۱۱ - بجای پارسایی آرمئیتی **ویلار دیم** . **ârmaiti** (آرمئی سیلار دیم) .

ârmati (همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند های ۴ و ۹ و ۱۲ و ۳۱ با آن برخوردم و در بسیاری از بند های دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسبند « سپیدارمذ » است اما در اینجا چنانکه در چند بند دیگر : هات ۴۴ بند ۱۰ - ۱۱ ، هات ۴۵ بند ۲ ، هات ۴۷ بند ۱۰ ، هات ۴۹ بند ۵ و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مراد است .

آرمئی **ârmati** یا آرمئیتی **ârmaiti** از دو واژه آمیزش یافته : نخست آرم

ویلار دیم . **arəm** ، در پخش‌های دیگر اوستا آرم **ویلار دیم** . **arəm** از قیود است بمعنی

درست یا « آنچنان که شاید » خود جداگانه در گانها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸

از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است

یعنی فرمانبردار) ؛ دوم **ویلار دیم** . **mati** از مصدر من **ویلار دیم** . **man** یعنی

اندیشیدن که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت . آرمئیتی را نیز بمعنی

بر دباری و سازگاری و فروتنی گرفته اند در برابر ترمیتی **ویلار دیم** . **tarəmaiti**

که بمعنی بادسری و خرمه سری و ناسازگاری و بر ترنی و سرکشی است و در بند ۴ از

هات ۳۳ آمده است، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴ نگاه کنید.
واژه ترمنشت بروزن سرنوشت که در بر هان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده
همین واژه اوستایی است که در پازند ترمنش شده، نگاه کنید بوغاز پیری هتی
رمه ۱۶ مدهمود. pairimati در یادداشت شماره ۶ از بند آینده، همچنین به بند ۴
از هات ۴ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی، زمین اراده شده است.

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسا یی گرفته ایم ، بجای وُهومتنگه **واژه داده** .^{۱۰} *vohu manah* (بهمن) و آش **داده** .^{۱۱} *xshathra* (اردیبهشت) و خشتر **مند** .^{۱۲} *asha* (شهریور) منش نیک و راستی و توانایی آورده ایم .

۶ - پاک (مقدس) = سپت نویسندگان ، spənta ، این واژه در جزء چندین واژه فارسی بجای ها زده چون اسفندیار و اسفندانه و گوسفند و جز آن ، در جای دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسنیدان به سیند هینو نگاه کنید .

۷ - برگزیدن (var، ورد) = وزنی. نگاه کنید پیاده‌سازی شماره ۷ از بیند ۲ از هات ۳۰.

۱ - تزاد یا تخمه = چیزهای دلخواه، نگاه
کنند یادداشت شماره ۱ از زند ۲۲ از هات ۳۱

- ۴ - زشت، بد، تباہ = آک موس. aka، نگاہ کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

- ۴ هستید = ستا مدهم. از مصدر آه مدهم. ah هستن، بودن.

- ۴ آنکس، گرهم نع (۳۴۵۶) میباشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین هات یاد شده است، از پیشوایان دیو پستانست.

- ۵- بسی = مش مسدسه mas از واژه مَزْ maz که به معنی مه و بزرگ دریادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.
مش در این بند، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس،

بسی، بسا، بسیار، در پهلوی وَسْ **وَسْ** *was*، مش در بنده^۹ از هات^{۱۰} نیز آمده واژه مشت بفتح میم که در فرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یادگردیده و در فرهنگ جهانگیری شعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی با واژه اوستایی هش داشته باشد.

۶ - خودستایی = پییری متنی ۵۰۰مد. ۶۰۰مد. pairi-mati از جزء پییری که در فرس هخامنشی پری pariy و در فارسی پر که در جزء چند واژه چون پروریدن و پراگندن و جز آن بجا مانده، و از واژه متنی ۶۰۰مد. که در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم. جز همین یکبار، دیگر در گاتها با واژه پییری متنی بر نمیخوریم، در اردیبهشت یشت در پاره های ۱۱۹ و ۱۵۰ پییری متنی pairimati (در نسخه بدل مئیتی ۶۰۰مد. maiti) با ترجمتی صمد لای. ۶۰۰مد که در یادداشت شماره ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین بند ۳ از هات ۳۲ آپرمینشن ۴۰۰مد. apar-mēnīšn (برمنش) آورده شده است.

- ۷ - پس آینچنین = آئیپی مدوں به . aipî، در فرس هخامنشی آپی apiy، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس آمده، در بند ۸ از همین هات و در بند ۶ از هات ۴۸ نیز بوآژه آئیپی بر میخوردیم یعنی پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آنده.

٨ - دیر باز = دیستا و ملادمس.) daibitâ = دیستانا و ملادمس.

(daibitâna)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴ نیز آمده، از قیود است.

- ۹ کردار = شیئومن **شیئومن** یعنی کار و کردار و رفتار، با واژه شیئوتین **شیئوتین** که در سلطنه است. yaoman یعنی کار و کردار آمده و در بند ۵ از همین هات نیز با آن بر میخوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو **شیو** که به معنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند، بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هفت = هشتہ یعنی چھوٹا۔ haptatha هفت گردی میں۔ - ۱۰

haptadasa هفت، هپتَ دَسَ سمع مدع صمد و مدد . haptada

۱۱ - بوم = بومی **būmī** . در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت بهومی **bhūmī** ، در پهلوی (**ل۱۶**) و در فارسی بوم یعنی خاک ، زمین ، کشور . این واژه در پاره ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و در پاره ۱۰ از یسناه تکرار شده است . در پاره ۳ از یسنا ۴۲ و در پاره ۲۶ زامیادیشت نیز با آن بر می خوریم ، بگفته باز تولومه Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده می شود ، در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته . پاره ۳ از یسنا ۴۲ ، از پاره ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پاره ۲۶ زامیادیشت ، یادآور بند ۳ از هات ۳۲ میباشد .

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هپتو کَرْشَوَرْ سمع مدعا صمد . و مل، بین « مل ». haptō-karəshvar که در تیریشت پاره ۹ آمده ، بکار رفته است . کَرْشَوَرْ و مل، بین « مل ». karəshvar یا کَرْشَوَانْ و مل، بین « مل ». karshvān با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵ ، تیریشت پاره ۳۳ و پاره ۴۰ ، مهریشت پاره ۶۴ ، زامیادیشت پاره ۸۲ ، یسنا ۶۱ پاره ۵ و جز آن ، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشت پاره ۱۵ و پاره ۱۳۳ ، رشن یشت پاره های ۱۵-۹ و فرگرد نوزدهم و ندیداد پاره ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر .

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشور که در اوستا خونیرته **xv'aniratha** سمع مدعا صمد نامیده شده ، هراد باشد . خونیرته که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید . در نامه سوشیانت بهترست واژه هاگرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم با هتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = مدد ۶۹۹۱ . دارای آوازه و نام ، خنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو دلار sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ ازهات ۲۸

چهارمین بند ۱ - فرمانگزاردن ، دستوردادن (ف_لام_ه س_ه سه .) = فرما ف_لام_ه سه . fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره

۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بذر = آجیشت د_هد_ه ل_هه_ه سه . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۴ ازهات ۳۰

۳ - دادن (و_سه_هص_ه سه .) = دا و سه . dâ دادن ، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دیو زوشت و_هه_ه «_ه»-ک_هد_هص_ه سه . daēvô-zušta ، زوشت اسم مفعول است از مصدر زوش گ_هد_هه zush که معنی دوست داشتن است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۵ - خواندن (و_اه_هه_هه_ه سه .) = وج وامه ۲ vaë خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

۶ - دور شدن (د_هد_هه_هه_ه سه .) = سیزدیه ده ده ده . sîzdyâ دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دور کردن ، راندن . در پاره ۸۴ زامیادیشت (د_هد_هه_هه_ه سه .) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژه سیزد ده ده کوه syazda معنی دور ماندن ، واپس افتادن که در بند ۹ از هات ۳۴ آمده است .

۷ - خرد = خرتو خ_هل_هص_ه سه . xratu ، در اینجا معنی خواست مینوی و داشت ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ - راستی = آش س_هه_هه_ه سه . asha ، در اینجا بمناسبت خرد که در بیادداشت پیش گذشت دین راستین هر آد است .

۹ - برگشتن (ب_هد_هد_هه_ه سه .) = نس س_هه_ه سه . nas : این واژه معنی از راه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن ، از دست رفتن ، دگرگون گردیدن ،

تباه شدن ، بیدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۲ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزو آ س و پرا *parā* نموده .
معنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزو وی : *بایا*- {بند} .
vī-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژه *نسو* {بند} . *nasu* که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگ‌های فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده و نسا سالار یعنی مرد کش ، *نسو* یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، *نسوکش* {بند} . *nasu-kasha* در پاره ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرد کش ، همچنین مرد کش در اوستا ایسریستوکش *دلا ندصیپ-وندیداد* . *نسومنت* {بند} . *nasumānt* (در تائیث {بند}) در پاره ۱۵ از فرگرد سوم وندیداد . *نسومنت* {بند} .
چنانکه در پاره ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند *یسا به لاشه و مردار آلوه* . *نسوسپیه* {بند} . *nasu-spaya* که در پاره ۱۲ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرد بگوز سپردن .
نسو *nasu* نیز دیولاشه و مردار است و باین معنی دروج *نسو* (*ولامه*) *druj*) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس *nas* نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

- پنجمین بند** | ۱ - گمراه کردن یا فریقتن (*ویزیونده*) = دَبَ *ویز* : *dab* نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ .
- ۲ - زندگی خوب = هوجیاتی *هدایت* . *hu-jyāti* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .
- ۳ - جاودانی یا بیمرگی = آمربات *امرات* *amrātāt* ، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - واژه‌ای که به اهریمن گردانیدیم در هتن مئینیو **۶ مدد** {رود}. mainyu آمده یعنی مینو، با صفت آکَ موده. aka یعنی بدوزشت، در پاره ۱۵ از یسنا ۱۹ آکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژه مئینیو مانند انگرُو مئینیو **۷ مدد** {چا}. anrō-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتو مئینیو **۸ مدد** {همچنان}. spəntō_mainyu میباشد، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر « او » بر میگردد به گرْهَم **۹ مدد** {س}. Grēhma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۴-۱۲ یادشده است.

۶ - تباهی = خَشِيَّه **۱۰ مدد** {دوچی}. xshayō، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ - آموزانیدن (**۱۱ مدد** {مدد}). fra. eit = فرجیت لِه لِه-ه. همچنان نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

۸ - بسیار، پُر، بیش = پُرُاورو **۱۲ مدد**. paouru، پُورو **۱۳ مدد**. paru و پُورو **۱۴ مدد**, pouru و پُرو **۱۵ مدد**. در **ششمین بند** اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پُرو^u, paru, در پهلوی

۱۶. و در فارسی پر.

۹ - گناه = آئنگه **۱۷ مدد**. aēnah، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۱۰ - رسیدن (**۱۸ مدد**). = نَس **۱۹ مدد**. nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در پخش‌های دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پاره ۵۸ و گشتاسب یشت پاره ۲۹، در یسنا ۲۳ پاره ۳ باجزء آئیوی آمده: **۲۰ مدد**. aiwinas، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین‌هات گفته‌یم که نس nas نیز معنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباہ گردیدن است.

- = ۴ - دارای آوازه و نام، نامور، نامبردار، خنیده (مشهور و معروف) =
 سر او هیئتی . و لاس در می دهد *srvahyeiti* از مصدر سرو *ndla* .
 نگاه کنید ساده شده شماره ۱۲ ازیند ۳ همن هات .

- ۶ - هر چند این چنین = ۱۰۵۹۵ کم. مسافت. می سد. یزی تائیش آتها

yezi-tâis-athâ

۶ - بجای « بیاد داری » هستامرانی **مرسنه**-**لسد**. آمده، در جا های دیگر اوستا هات مرنی **مرسنه**-**لسد** و چنانکه در هرمزدیشت پاره ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه را که در خور و شایسته کسی است یا بیاددار نده پاداش و مزد، از هات **مرسنه**. **hâta** اسم مفعول مصدر هن **مرسنه**. han یعنی بچیزی ارزانی شدن و بچیزی سزاوار گردیدن، در اوستا بسیار آمده و بسا باوازه هزد (= میرزد **میله و مه**). آمده چنانکه در هات ۴ بندهای ۱۸-۱۹ و هات ۴ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (= زند) به ارزانیک بوتن **سله و سله**^{۱۳۵} ارزانی بودن گردانیده شده (باوازه هوشن **مردینه**) م. در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۱۴ از بند ۵ از هات ۵ (نگاه کنید)، جزو دوم مرانی **لسد**. marâni از مصدر مر **لسد**. در آمده که بمعنی بیاد آوردن و بر شمردن است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱

۷ - آگاه بودن (واید و دوچمه) = وید وادو vid vid ، نگاه کنید
سادداشت شماره ۷ از بند ۴ ازهات ۲۸

- آ فرمان = سِنگه نگاه کنید یادداشت
شماره ۷ ازیند ۱۱ ازهات ۳۱

- ۹ دادن (**واید**) از مصدر دا و سه . **dâ** ، باجزه وی : **وایوسه** .
 صادر کردن ، در بادداشت شماره ۷۶ از بند ۱۹ از هات ۳۱ گفته می‌که همین واژه بمعنی **vî-dâ** پخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است .

- ۱ - هیچیک = نیچی** {ند ۲۳۷} *načči* هیچکس، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده.
- ۲ - دست بردن یا ورزیدن = اُوجوئی سطحیه** *aojōi* (Inf.)، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶
- ۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن با توجه خواهش است = هادرُوسا hâdrôyâ رسوس.**
- ۴ - سود یا بهره و پادائی = جُویا jôya، این واژه و واژه پیش همین یکبار در اوستا آمده است.**
- ۵ - چان، چون، چگونه = یائیش yâiš یادداشت شماره ۲۵**
- ۶ - شنیده شده (ولسد «ب.») از مصدر سرو مدلد.** *sru*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰
- ۷ - در این بند چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵ از آهن (= آینگه ayanh) یاد شده، در هات ۵ بند ۹ با صفت خشوتَ من دریس داده شده است. *xshusta* آمده که بمعنی روان است، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خوَّن xvaēn آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم، در روزپسین، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاک از ناپاک شناخته خواهد شد. در بند ۹ از هات ۵ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردو باهم یاد شده، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت.**
- ۸ - نوید دادن، آگاهانیدن (دفعه هجدهم شماره ۲۹) = سَنگه saṅh نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹.**
- ۹ - سرانجام = ایریخت irixta، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده بمعنی انجام و فرجم و پایان است. در دو میان فرگرد و ندیداد پاره ۴ ایریخت از برای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر**

سَذَا *sadha*. که از برای برآمدن و سر زدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است. ایریخت از مصدر ریچ *rič*. (= رَيْج) (۲۷۶). در آمده که در بهلوی (لَرْه) و در فارسی ریختن گوییم و از همین ریشه است واژه رَيْخَنَتَكْهُ (لَرْهَنْتَكْهُ) که در بند ۱۱ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۴ آمده، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریختن (لَرْه) آمده اما در توضیح افزوده شده خواستک *سَلْصَو* یعنی خواسته همین واژه است که در فارسی ریگ ک شده در واژه مردہ ریگ که در فارسی مردہ ری نیز آمده و در تازی میراث :

از خراج از جمع آری زر چوریگ *آخَرَ آنَّ اَزْ تَوْبِمَانَدَ مَرَدَهَ رِيْگَ*
(*جلال الدین در مشنوی*)

۱۰ - آگاه تر = وَئِيَشَتْ *واسِعٌ وَسِعٌ* . صفت تفضیلی است از وَيْدُونَگَه *واي وَدْه* . *آگاه* *داانا* . در جاهای دیگر اوستا وَئِيَشَتْ *واسِعٌ* . *چنانکه* در رشن یشت پاره ۷ و در فرگرد هجدهم وَنِدِيدَاد پاره ۷ . مصدر وید *واي* *آگاه* بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - شناخته شده یا شنیده شده و بگوش همه کس رسیده و مشهور گشته = *سراوي* *وَدَسَه* . *srâvî* از مصدر سرو *وَدَه* . *هشتمین بند* شنیدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۳ - جم = *yim* *وَيْمَ* . در گاتها ییش از همین یکبار نیامده، اما در پنهانهای دیگر اوستا بسیار باد شده و بسا با صفت خشیت *xshaēta* *خَشِيشَة* آمده که بمعنی درخشان و درفشان و روشن است. خشیت در فارسی شید شده : بزم اندرون شیر بایندهای بزم اندران شید تابندهای (فردوسی) همین صفت است که با جم آورده شده جمشید و با واژه خور ، خورشید گوییم برابر هوی خشیت *xshaēta* *خَشِيشَة* . *hvarə-*

۳ - ویونگهان = ویونگهوش وای «م۳۲ دینه» vīvañhusha صفت است یعنی از پشت ویونگهونت وای «م۳۲ دینه». vīvañhvant که نام پدر جمشید است و در نامه دینی هندوان ویوسونت vivasvant آمده چنانکه جم دروید یم میباشد، در نخستین جلد یشتها صفحه ۱۸۰-۱۸۸ ازاو سخن داشتیم، در این جلد باز ازاو یاد خواهیم کرد. در اینجا از برای روش کردن معنی این بندگوییم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مایه ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و از تن پروری و تنبیلی دچار بد بختی و بینوایی گردیدن و از خوردن رنجور و ناتوان شدن و سست اندیش گردیدن نکوهیده است، در پاره های ۴۷-۴۸ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده: «بدرستی بتوگوییم، مرد زن گرفته را برتری میدهم، ای سپیتمان زرتشت، با آن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارند هر [برتری دهم] با آن کس که خان و مان ندارد، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] با آنکس که بی فرزند است، توانگر را [برتری دهم] با آن درویش، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشت خوار)، منش پاک بهتر دریافته تا آنکس که نه اینچین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره و جوشن ساخت، از اوست که از گل و خشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند، اوست که سیم وزر از خارا و گوهر از دریا برآورد، اوست که از گیاه بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که از برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی با باب انداخته از کشوری بکشور دیگر شتافت. در گفتار پیشه وران گفته که پخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان ولشکریان و کشاورزان و دستور زان نیز بجمشید پیوسته اند. در شاهنامه و طبری و جز آن، جایی نمیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد. مانند بند ۸

از هات ۳۲ که گوشت خوردن از آین جمشید یاد شده، در توراه سفر پیدایش در باب نهم فقره ۳، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است. خداوند به نوح گوید: «هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد، آنچنان که همه روییدنی سبز را بشما دادم».

همچنین در داستان ما و در نامه دینی ایرانیان اوستا یاد شده: در روز گار جمشید مردمان و جانوران را مرک و آسیب نبود، پیری و بیماری و سرما و گرما نبود، پدر و پسر هر دو چون پانزده ساله هیتمودند، اینچنین بود تا ینكه جمشید دروغگویی آغاز کرد، یا بگفته طبری بقای اهریمن خود را آفرید گار پنداشت و مردم را به پرستش خویش خواند. فردوسی گوید:

چو من نامور تخت شاهی که دید	هنر در جهان از من آمد پدید
ز روی زمین رنج من کاستم	جهان را بخوبی من آراستم
همان پوشش و کامتان از منست	خور و خواب و آرامتن از منست
مرا خواند باید جهان آفرین	گرایدون که دانید من کردم این
گست و جهان شد پرازگفتگوی	چو این گفته شد فریزدان ازاوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید: از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزرگان شناخته نشوم و از این گروه مردمان جدا باشم.

۴ - خوشنود ساختن = خشنو *xshnu*، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۴۵ داشت *eixshnushô* و در بند ۱ از هات ۴۹ داشت *eixshnushâ*. آمده بهیت فعلی که نامیده میشود. نگاه کنید بیداداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸.

۵ - ما = *mâ*. صمیر اضافه است.

۶ - پاره یا بهره و پخش = *bâg* *baga*. نگاه کنید بیداداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱.

- ۷ - گوشت = گُوشٰ ^{گوشت} _{gao}. همین واژه نیز در اوستا از برای سر اسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلد یسنا صفحه ۱۳۱؛ نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ^{۲۲} بسریا ^{ردیلم} = گوشت ^{۲۲} _{basryâ} () آمده است.

- ۸ - خوردن (سد ^{۳۱}) = خَوَرٰ ^{خور} _{xvar}. است چنانکه در آش خورتم ^{مد} _{۴۴۰} در پاره ۲۰ az-xvarətēma از فرگرد سوم یعنی پرخوارترین، ازو ازهه آش خور ^{مد} _{۳۱} درست az-xvar آن. از همین بنیاد است خورتنه ^{۳۱} که در بند ۱۱ از هات ^{۲۴} و در بند ۵ از هات ^{۴۸} آمده یعنی خورش (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲۰ از هات ^{۳۱})، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است، یکی است، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز).

پر از درد خوالیگران را جگر پر از خون دودیده پر از کینه سر (فردوسی)

- ۹ - آنان، این ضمیر برمیگردد به گناهکاران.

- ۱۰ - پس از این = آپی ^{مد} _۵ . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات.

- ۱۱ - باز شناختن (فاید ^{۲۲} _{ناد}) = وی چیته ^{۲۲} _{ناد} ^{۲۲} vicitha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ^{۳۰}.

- ۱۲ - آموزگار بد = دوش سستی ^۶ _{بد} ^۶ dus-sasti ^{نهمین بند} ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ^{۳۰}.

- ۱۳ - گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرونگه ^۶ _{بد} ^۶ sravañh در بند آینده نیز آمده، بمعنی آموزش دینی و ستایش هم میباشد چنانکه در بند ۱۵ از هات ^{۳۴}، از اینکه در اینجا بمعنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که در برخی از جاهای در گزارش پهلوی آن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژه اپستاک سعدیه سو. (اوستا) یا اپستاک و زندگه از برای روشن کردن معنی پس از واژه سروب نکره (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات)

واژه سرو اکه در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و به معنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژه اوستایی سرونه یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایه قدرش از آن بلند تر است که فکره‌مچو منی اندر آن کند سرو
پیادداشت پاره ۴۵ از فرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه کنند.

- ۳ - تباہ کردن (**پلکه سویص**) = مرد **سملوق** marəd، دربند
های ۱۰-۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی باوازه مرنج **سملوچ** mareñç،
که در شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در
گزارش پهلوی مانند واژه مرنج به مورنجه بینن **مرنچ** murnjēnitan
گردانیده شده یعنی میرانیدن، نابود کردن، کشتن. نگاه کنید بیادداشت شماره ۶
از بند ۱۱ از هات ۴۶

- خرد = خرتو من (مدود) مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همن هات

- زندگی = جیاتو *jyātu* ، نگاه کنید ییادداشت شماره ۱۱ از زندگانی ها ۳۱

۶ - آموزش = سِنگهَنَ ندْهُوند سَهْنَه . sēnghana ، زگاه کنید
یادداشت شماره ۷ از ند ۱۱ از هات ۳۱

- بازداشتن = آپ یم apa-yam ، نگاه کنید یادداشت سه مه ۱۳۵۰ . ۲ - شماره ۷ از سند ۱۳ از هات ۳۱

- ۸ - دارایی، توانگری = ایشتو $\text{۱۰۰}^{\text{۳۴}} \text{ میلیارد} \text{ آن} \text{ دراوستا سیار آمده، از}$

آن بخشایش ایزدی اراده می‌شود. در گاتها: هات ۳۴ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۲ و بند ۱۶ و بند ۱۸، هات ۴۸ بند ۸ و جز آن از مصدر ایس *is* دو و *aēs* = آئیس مدعی است. در آمده که بمعنی توانا بودن است، (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸)

این واژه در گزارش پهلوی نیز ایشتنی *بَرْخَذَتِ* باشد *berxaztī*. ایشتنی *berxaztī* شده یعنی همان واژه اوستایی بکار رفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستاک *xvâstak* یعنی دارایی (دولت) و بسامم بمعنی خواهش گرفته شده و بجای آن «خواست یا خواهد» آورده شده است.

- ۹ - بلند=برخذ *لِعْنَه* *bärəxdhā*، در تأثیت برخذا، *bärəxdhā* صفت است (اسم مفعول از مصدر برج *لِعْنَه*). *barəj* در گزارش پهلوی آرزوک *سَهْوَهُوك* (*آرزو*) و ارزاییک سله هو *arzānik* (*ارزانی*) آمده و در توضیح افزوده شده اپایشندیک *سَهْوَهُونِيك* *apâyišnîk* یعنی بایستنی از مصدر اپایشن *سَهْوَهُون* *apâyîtan* که در فارسی بایستن گوییم. واژه ارزانی و بایستن در گزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژه اوستایی برخذ *لِعْنَه* *bärəxdhā* را میرساند و از ریشه این واژه که گفتیم مصدر برج *barəj* می‌باشد، معنی روشن تر می‌شود. فعل برج در اوستا بسیار آمده و در گزارش پهلوی بورزیتن *لِعْنَه* *burzîtan* شده. باین مصدر که بایستی در فارسی بُرْزیدن باشد، نگارنده در جایی بروخورده اما واژه بُرْز بمعنی شکوه و بزرگی و فر و بمعنی بلند و رسا و کشیده بالا در فرهنگ (ادیبات) مابسیار بکار رفته:

یکی اسب خواهم کجا گر ز من کشد با چنین فره و بُرْز من (فردوسی)
نگاه کنید بو آژه هر ابرزیتی *سَهْوَهُون-لِعْنَه* *harâ-bärəzaítī*.

یعنی البرز در جلد دوم یشتهاص ۳۲۴

برج *barəj* بمعنی بلند داشتن، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایه کسی یا چیزی را شناختن و خوش آمد گفتن است چنانکه در پاره ۹ مهریشت و پاره ۱۱ از یستا

۶۵ وجز آن.

صفت برخند bərəxdha در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند

۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ - سخن = او خذ دنیو سد uxduha، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَینیو مدد دود mainyu (مینو) آمده، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی با سخنانی که از دلم برخاسته بنزدشما گله میبرم.

۱۲ - گله گزاردن (پهلو کن) garəz بسدهی کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی : در متن مانا سد سد mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز

دهمین بند هم دیگر جدا گردد : «ما» «نا» سد سد mâ nâ سد سد. «ما» از حروف تأکید است، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از

برای نیرو بخشیدن بجمله آورده میشود، در بند ۹ و در بند ۱۱ همین هات نیز آمده و در بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود با حرف نفی «ما» mâ که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت).

«نا» از واژه نر سد nar میباشد که در فارسی نیز نرگوییم یعنی مرد، در جای دیگر گفتیم که بمعنی کس، کسی، هم بکار رفته است.

۲ - چارپا = سد سد. از واژه گَمُون سد سد gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویزه گاو است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ همین هات.

۳ - خورشید = هور سد سد hvar، در سانسکریت سور svar، در فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن براین این بر آن کرد زور (فردوسی) همین واژه نیز بهیمت خون سد سد xvan آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴ و در بند

۲ و بند ۱۰ از هات (۵۰ س. ۴۳) ، از همین هیئت است خور در فارسی . واژه هور بسا در اوستا با صفت خشیت آمده : *هور خشیت* *خواهشید* *خواهشید* *خواهشید* . *hvarə-xshaēta* ، در فارسی خورشید گوییم . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۸ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ از هات ۴۳

۴ - زشت : در متن آجیشت *زشت* *zastā* آمده و این صفت تفضیلی است یعنی زشت تر و بدتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰ .
۵ - یاد کردن ، گفتن ، نامیدن ، خواندن (*zānī*) = اثوج *zānī* . *aoj* ، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، با جزو پییری *زهد* *pairi* . معنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

۶ - دیده یا چشم = آش *ash* . در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم در اوستا چشم *zāshman* میباشد ، همچنین در اوستا واژه *dīstehr* *وطون* *lām* . *dōithra* معنی چشم است اما این واژه در جایی بکار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است ، در جایی که سخن از آفریدگان ناپاک اهریمنی است ، واژه آش *ash* میآید ، *خوش اشی* *zāshī* « سخن - سخن ». *xshvaš-ashī* یعنی شش چشم ، در پاره ۸ از یسنا ۹ از دهák (ضحاک) چنین نامیده شده است . در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳۳-۲۳۸ از واژه های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم ، در اینجا چون بو ازه آش برخوردیم چند واژه دیگر را یاد آور میشویم ، از آنهاست آه *medve* . *āh* (۴۳ س.) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم معنی دهان است ، از برای دهان آفریدگان ناپاک اهریمنی *زَفْر* *zafar* کردند . *zafar* آمده ، واژه ای که در فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی کوید :

خدای خواند آن سنگ را همی شمنان چه یهده سخن است این که خاکشان بزر *زَست* *zasta* که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی دست ، از برای آفریدگان ناپاک میآید . دست نایا کان اهریمنی *گو* *gav* خوانده سده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری از قلبها : *دُرْ* *dvar* که

در بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاک می‌آید و جز آن.

- ۷ - دیدن (واسم سده سون .) = وین واو . vin ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ .

- ۸ - بخرد یسا دان = دانه فسن . dâtha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

- ۹ - کشترار = واستر واسد صمل ا vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

- ۱۰ - بیابان کردن ، ویران کردن (واه سد سخ .) = وَپْ، باجزه وی = واه سد سخ . vi-vap ، در گزارش پهلوی به ویاپانیتین (س ۱۱۵۴۳۵) vyâpânîtan گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباہ کردن . در یسنا ۱۲ پاره های ۲ - ۳ وی واپ واه سد سخ vi-vâpa یعنی ویرانی ، در گزارش پهلوی ویاپانیه (س ۱۱۵۴۳۵) . vyâpânîh شده است .

- ۱۱ - بجای تبر زین در متن وَدْر واه وید . vadar آمده ، در پاره های ۳۰-۳۲ از یسنا ۹ نیز بآن بر می خوردیم ، در سانسکریت ودھر vâdhar سلاح مخصوص ایندر Indra می باشد . این واژه را برخی گرزد انسنه و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ، وَدْر یکی از ابزارهای جنگ و باوازه وَد واه وید . vada که در پاره ۷ از فرگرد ۴ وندیداد آمده ، پیوستگی دارد . بگمان نگارنده وَدز باید تبر زین باشد یا ابزاری مانند آن ، در جای دیگر از همه ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت .

- ۱۲ - کشیدن ، آختن ، آهیختن (باچا مه وه .) = ُویزَد vôizda طاچارمه ، در پاره ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ایوی آمده : مَدِکَهَد - طاچارمه وید وید . aiwi-vôizdaya kamâradha (سر) بکار رفته یعنی سر بر افراختن ، سربلند کردن .

بند ۱ - بسی = مَزْ مَدْكَوٌ maz mādko, یادداشت شماره ۶ از بازدهمین بند

بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۲

نگاه کنید.

بند ۲ - اندیشیدن = چیت مَرْجِعْ مَيْتَ mit, یادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

بند ۳ - کدبانو و کدخدا : آنگوهی مَدْعُوبَهٔ añuhī = بانو . انگهو مَدْعُوبَهٔ ahū (= آهو مَدْعُوبَهٔ ahū) = سرور، خدایگان در گزارش بهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده، بگفته گیلدنر Geldner در این بند زن و مردی از یک خاندان بزرگ مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۹ .

بند ۴ - بازداشتی یا برکنار کردن = آپَیَتی مَدْعُودَهٔ apayēiti مَدْعُودَهٔ apa-yam ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

بند ۵ - بجای رسیدن وَئَدَ وَاسِعَهٔ vaēda آمده که معنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

بند ۶ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم در متن رَئِخَنَگَه (مَدْعُونَهٔ) (مَدْعُونَهٔ) آمده ، همان است که در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از همین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ از هات ۳۲ ییداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

بند ۷ - روگردان ساختن یا سرپیچیدن و نافرمانی کردن = (سَلَّهُ مَرْجِعَهٔ) از مصدر رَشَ rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا از مصدر رَه rah = (مَرْجِعَهٔ) دانسته و معنی ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات **(سیزدهمین بند)** . و در بند ۴ از هات ۴ **(سیزدهمین بند)** . آمده، راریش **(سیزدهمین بند)** که در بند ۲ از هات ۹ آمده صفت است یعنی روگردان ، سریچان .

در سروش یشت هادخت باره ۶ واژه **rârâsyêinti** را نیز یادآور میشویم
دوازدهمین بند ۱ - گفتاریا آموزش و آین = سرونگه **ددهمین بند** .
 نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از همین هات .

۳ - بجای نفرین آکن مده . آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - خوش شادمانی یا آواز و فریاد شادی = اورواخش اوختی **urvâxš-uxti** از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ - تباہ کردن یامیرانیدن و کشتن = مرذ **همان** **marəd** همان است که در بند های ۱۱-۹ از همین هات با آن برخوردیم .

۶ - برتری دادن **(وامدمه)** ، **var** ، باین واژه بمعنی گرویدن و برگزیدن و دین پذیرفتن بسیار برخوردیم ، در اینجا بمعنی برتری دادن نیز همان معنی را میساند . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۷ - خواستار یا جویا = ایشن **ishan** **همان** **ish** . از مصدر ایش **دین** .

سیزدهمین بند ۱ - کشور = خشتهر **سیزدهمین بند** **xshathra** . نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ - خان و مان = دمان **دهمه** **dêmâna** . در اینجا با واژه های بدتر منش آمده ، واژ آن دوزخ اراده شده ، در بند ۱۵ از همین هات با واژه های منش نیک آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی و منش نیک» بمعنی فردوس آمده است ، یادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ و یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

- ۳ فرودآمدن، رسیدن (*نی‌بین‌مده‌ست*) از مصدر هَنْتْ بُونه‌سچ.
- hant، دربند ۲ ازهات ۵ باجزه نی: *{رسه‌سچ} نی‌آمده، همچنین هَنْتْ پی‌hant در تأثیت هائیتی رسه‌سدچ. hâiti یعنی بونده، از مصدر آه رسه.*
- ah هستن، بودن.
- ۴ تباہ کشند = مُرخَّتر هم‌لمسن صمدل. maraxtar از مصدر مَرْجَعٌ هم‌لمسن ۲۰. marənə، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱.
- ۵ جهان = آنگهو رسه‌سچ. aňhu، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.
- ۶ ناله برآوردن، گله کردن (*نی‌بین‌لکسچ*) = گَرْزْ نی‌سلاک.
- garəz، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از همین هات.
- ۷ آرزو یا خواهش و کام = کام و سه‌سده. kâma، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.
- ۸ پیٹ یا گماشته و فرستاده = دوته *دۇتىھى*. dûtya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات.
- ۹ پیغمبر = ماتپرَن *مەتپەرن*. mathran، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸.
- ۱۰ نگریستان (*وەلەدسىچ*) = دَرِسْ وەلەد. darəs، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۱۱ راستی = آش سلیخس. asha، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت اراده شده در برابر دروچو دمان *وۇڭچەن*. وۇڭچەن ساس. drûjô-dämâna یعنی خان و مان دروغ یا دوزخ.
- ۱۲ بازداشت (*رسه‌سچ*) = رسه. pâ، دربند های ۴ و ۸ از هات ۴۶ نیز بهمین معنی است، در بیادداشت شماره ۳ از ند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه یعنی نگاهداشتن و پاییدن است.

- ۹ - ستم، آزار = آ - هوئیتھوئی سد. er جان دن پار. *â-hôithôi*

بدل‌ها با املاء‌های مختلف نوشته شده، بارتولومه Bartholomae مصادرها (y) را ریشه این واژه دانسته، در یادداشت شماره چهاردهمین بند

۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا «هی» بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، پاًن نگاه کنید.

- ۳ - ضمیر وی بر میگردد بـ هـ مـ تـ هـ رـ = **mathran** پـ یـ غـ مـ بـ رـ کـ ـ ۴ در بند سـ شـ گـ ذـ شـ .

- ۳ - کَوَى وَدَدَدْ kavi ، در فارسی کی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده و سردار و خدیو ، در اینجا از کَوَیِها سران و بزرگان آریاییهای دیویستنا اراده شده، جدا گانه از کَوَی و گَرْهَمْ graham نیز هم. که از پیشوایان دیویستان استند سخن رفت.

۴ - دیسر باز = فرآیدیوا (لندرودهس). fraidivâ از قیود است بر ابر
pradivi, pradivah در سانسکرت:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

ورجنه کهونت پادشاهی مدعی «دسته ها» varənəhvant که در پاره ۴۹
تیر یشت و در پاره ۷۲ زامیاد یشت و جز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند
نایه و بزرگوار.

۶ - فرونهادن، پایینگذاردن، زیرگذاشتن (ب-و-س) از مصدر
دا با جزء نی: (ب-و-س) ni-dà ، در بند ۸ از هات ۴ و در بند ۳ از هات ۴۹

نیز آمدہ

۷ - برآن شدن (**واپدیده**) = ویس **واپدیده**. vis (= وَيْسْ
واپدیده. vaës) در آمدن، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ، پاره ۱ از سومین کرده و سر دنگاه کنند.

- ۸ - یاری کردن = او مد «ا». avô از مصدر او مد «ا»، نگاه کنید
پیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.

- ۹ - کشتن = جَنِيدِيائی مُبَدَّد وَلَسْدَه. (Inf.) از مصدر جَنْ jan هستند. در فرس هیخامنشی نیز جَنْ jan، در پهلوی زتن کصه و در فارسی زدن. جَنْ بمعنی زدن و کشتن و برانداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن در آمده نیز بسیار است.

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارنده هوش گردانید . هوش با و او مجھول بمعنی مرک و نیستی است ، فردوسی گوید : نگه کن که هوش تو بر دست کیست ز مردم نژاد از ز دیو و پری است فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا با من بتاخی همچو هوشی که با هر کس بشیرینی چو نوشی
همچنین این واژه با حرف نفی « آ » : آن گوش an-aosha در فارسی بجامانده و آن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)
انوشه روان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام یمکنی یا آب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان یمکنی) با واژه آن گوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یاد آور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی بخردی و فرزانگی وزیر کی و گر بزی بو اژاده اوستایی اوشْ دوست . ush پیوسته است . اوشْ در اوستا که همیشه بهیت تشیه آمده : اوشی < دوست ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵۶ و جز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یستا ۶۲ پاره ۴ و ویسپرد کرد ۱۵ پاره ۱ و جز آن .

گفتم در پاره ۲ از یستا ۹ صفت دور گوش dûraosha صفت هوم است ، همچنین است در پاره های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یستا و در پاره ۲۱ از یستا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یستا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این سه هات از یستا ۱۱-۹ در باره گیاه و فشرده هوم است ، هوم نیز در یستا نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران در گفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) از مراسم هوم سخن رفته اما در گاتها که از سرود های خود پیغمبر است از هئوم مرسته . haoma (نزد بر همنان سوم soma) یاد نشده و نه در هفت هات یعنی یستا ۳۵ - ۴۱ که پس از گاتها که نترین پخش نامه مینوی است . چون صفت

دور دارنده هر کدام را همیشه درسه هات از یستا ۹ - ۱۱ از برای هوم آورده شده، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۶ ازاین صفت هوم را اراده کرده و نکوهیده است از اینکه آراییهای دیویستا در مراسم سوم (soma = هوم) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چار پایان ریزند باین اميد که بروگاری بیاری آنان خواهد آمد، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نز نگاه کنند.

۱۱- برانکیختن (عددی عددی) = سُوچ عددی
بیادداشت شماره ۵ از ند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - از اینرو = آنایش آ سه در سه سه. anâig-â از پا ز د ه می ن بند

- ۳ - آسیب یافتن (بایه .) { سعد سد .) = وی نس بایه - { سعد .
، زگاه کنید سادداشت شماره ۹ از سند ۴ همن هات .

- رواداشتن: از مصدر دادن، باجزه آئیبی مدل کرد. **و سد** dâ یعنی دادن، aibi یا آئیوی مدل کرد. aiwi بمعنی پیوستن و باواره نفی « نه » نویت **چندان** nōit معنی روانداشتن، نگذاشتن از آن برخیارید.

- ۴ - زندگی = جیاتو *yâtu* دوستی دربند های ۹، ۱۱ و ۱۲ و از همین هات نیز بآن برخوردیم، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- ۶ - آزادانه یا بکام و دلخواه = وسو وامده، در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ (وامده) با فعل خشی سه نفع دارد. آورده شده.

۶ - فرمان راندن (*میخندیده*) = خشی *xshi* ، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است ، از همین مصدر است شایستن درفارسی ، در *بلوی نیر شایستن* *رسود*^{۱۱۲} و *شاپشن* *رسنه*^{۱۱۳} *shaystan* و *shashnâ* که در فارسی شناختن و خسب مانند واژه خشنا *میخند* (سد) . *xshathra* که در فارسی شد و خشته *میخند* (سد) .

که در فارسی شهر شده ، افتادن خاء اوستایی در سر واژه‌های فارسی بسیار است . نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ - از این «دو» بنامست ، چنانکه در گزارش پهلوی و در گزارش سانسکریت *Neryôsang* (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) بر می‌آید ، امشاسب‌دان خرداد و امرداد اراده شده ، درباره این دو امشاسب‌ند یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

- ۸ - از خان و مان‌نیک ، گر زمان یا بهشت اراده شده ، چنانکه از خان و مان بدتر منش که در بند ۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است .

۹ - بردن (لَبَدَ دَسْعَ بَدَ) = بَرَّ لَبَدَ . bar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱

۱۰ - آموزش = دَدَ دَدَ دَدَ دَدَ . در گزارش پهلوی آموختیشن *amôxtišn*

شانزدهمین بند که *sac* بنا بر این باید از مصدر سَجَ دَسْعَ . معنی آموختن و دریافتمن است در آمده باشد ، نگاه کنید

یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۰

۱۱ - بجای مرد پارسادر متن دَهَمَ وَدَهَمَ *dahma* آمده ، این واژه در اوستا صفت است معنی آزموده یا از دین آگاه و از آین برخوردار همچنین اسم است یعنی مرد نیک ، مرد پارسا ، پرهیزگار و خداشناش . در گزارش پهلوی همین بند از هات ۳۲ نیز دَهَمَ آورده شده و در توضیح آمده و هرت (به مرد) ، نگاه کنید بجمله خرده اوستا صفحه ۲۲۹ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶

۱۲ - از روی هوش = دَهَرَ دَهَرَ . *ushuruyé* ، در گزارش پهلوی فراخ‌هوشیه *frâxô hôsih* آمده یعنی فراخ‌هوشی و در توضیح افزوده شده دانانک هوشیه *ushuru* ناگزیر از دو واژه آمیزش یافته : دَهَرَ دَهَرَ آمده ، او شورو دَهَرَ دَهَرَ . نخست اوش دَهَرَ . *ush* = هوش که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۴ همین هات

گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یار نج و تباہی و آسیب = آته‌ی سدن. *âthi* (آیته‌ی سدن). در بند ۴، در فرس هخامنشی نیز آته‌ی *âthi* از مصدر آته سدن. آسیب رسانیدن، تباہ ساختن، آزردن، چنانکه درباره ۱۲ زامیادیشت آمده و درباره ۴۸ از همان یشت باجزه فرا *frâ* و پیش‌تی *frâmadam*. و آپ سدن مده آمده به معنی یکسره تباہ کردن و نابود کردن. از همین بنیاد است آیته‌یوخت سدن و *dvaethâ*. *âithivant* که در فرگرد دوم هادخت نسخ پاره ۱۷ آمده یعنی پر از آسیب و رنج یاد ردمند. بوارة آته‌ی سدن لد. معنی درد و رنج و گزند در یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۵ - بیم = دویتها و دماغه سه. *dvaêthâ*، بهمین واژه با واژه آته *âthi* در بند ۹ از هات ۸ نیز بر می‌خوریم، در گزارش پهلوی ویمانیکیه *vimânikih* یعنی بیم.

۶ - آزردن، زبان آوردن، ستم کردن = آئنسنگه سدن (سدنه).

aênañhâ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۷ - دوست، یار = ایشیه و دیزدنه. *išya* (در تأسیت ایشیا *išyâ*) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش *iš*. که به معنی آرزو داشتن و خواستار بودن است. در بند ۸ از هات ۴۸ و در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز به ایشیه بر می‌خوریم، این صفت بویژه از برای ایریمن سدن داده شده. *airyaman* آورده شده، نگاه کنید به پاره ۱ از هات ۴۵. درباره حرف «به» به دوستانم که در متن *إِلَآنُ* سه ۴۴. آمده واژه‌روف اضافه است در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۴۷ سخن خواهیم داشت.

۸ - بازداشت (سدنه دوسد) = آهی سدن. *â-hi* سدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹

۳۲ - آهنو دگات : یسنا، هات

۱ - آین : دات و سمه. *dâta* ، در فرس هخامنشی نیز دات *dâta* ،
نخستین بند در پهلوی دات *دات* و در فارسی دادگویم. این واژه معنی آین
وقانون است در فارسی عدل باین اعتبار است که قانون را از روی عدالت
وانصف وضع کنند ، دادگر یا عادل کسی است که از قانون بر نگردد . واژه های دیگر
که با همین واژه آمیزش یافته در فارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ،
دادگستر ، دادبخش ، یهداد ، بیدادگر و جز آن . داتستان *داتستان* *داتستان*
در پهلوی یعنی داوری ، حکم . دات *dâta* از مصدر *da* و سه *sâ* که معنی
دادن و بخشنودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار
با آن بر می خوریم چنان که در گاتها : هات ۴۶ بند ۱۵ ، هات ۴۹ بند ۷ ، هات
۱۴ بند ۱۴

۲ - نخستین = پئوارویه *پئوارویه* *پهلوی* *نخستین*. *paouruya* ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹

۳ - زندگی = آنکهو *آنکهو* *مدون*. *añhu* جهان ، هستی ، بود ، زندگی .
نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸

۴ - داور = رَتو *رسد*. *ratu* در فرهنگ (ادیات) مانیز بجامانده
ردگویم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - درست تر = رَیشت *رسد* *رسد*. *razista* صفت تفضیلی است
از واژه ارزو *هرید*. *ærəzu* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰

۶ - کردار = شیَّوْتَهَن *رسد* *رسد*. *syaothana* کنش ، نگاه
کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ - رفتار کردن ، ورزیدن (*وامد* *پیش* *رسد* *رسد*) = وَرْزْ *وامد* *کردن*

- varəz ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹
- ۸ - نادرست یا کر = میتههیه *mithahya* در بند ۴ در بند ۳۱ بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۹ - درست = آرزو *arəzu* هیئت دیگری است از واژه آرزو *arəzu* که در بیادداشت شماره ۵ گذشت و در بند ۵ همین هات نیز آمده.
- ۱۰ - بهم آمیخته (مع ۴۶۶ در سعد سعد ص ۶۶) از مصدر هام میس *ham-myas* بند ۶ در سعد. نگاه کنید بخود بند ۱ از هات ۳۲
- ۱ - دروغپرست = درگونت *dragvant* در برابر *ashavant* دو مین بند *ashavant* معنی راستی پرست یا پیرو دین راستین. باین دو واژه در گاتها بسیار برمیخوریم از آنها دیویستان و مزدیستان اراده میشود، بسامم درگونت از برای پیشوای گمراه گشته و آشونت از برای پیامبر راستین آمده است، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۳۲ درگونت اشاره یک پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را برآه کر رهبری کند، بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.
- ۲ - بد = آک سوس. aka ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۳ - کردن یا ورزیدن (*varəz* در بند ۶ در سعد ص ۶۶) = ورز وارد کر.
- ۴ - پیرو = آستی مدد مدد *asti* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲۲ از هات ۳۱
- ۵ - آموزانیدن (*varəz* در بند ۶ در سعد ص ۶۶) = چیته ده. *with* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱، در اینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کرکیش دروغین دیویستنا برآه راست دین مزدیستنا در آوردن.

- کام = وار واسدله. vâra در بند ۱۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ هات ۵۱ نیز آمده، از مصدر وزن var گرویدن، برگزیدن در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸

- خواست (اراده) = زئوش کیمده. zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸

- بجای آوردن (لسون). râd راد لسو. ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از هات ۲۹ ، در بند ۶ از هات ۵۱ واژه های راد لسو و وار واسدله. vâra نیز یکجا آمده اند.

- از آزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یا بزریگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئتو سمع مود. xvâetu و ورین وارلی {م. سومین بند

- جداگانه در گفتار پیشه و ران در پخش نخست سخن داشتیم .

- کوشش = تهو خشنگه فکله مه ری دینه مور. thwaxshañh در فارسی تختا شده ، در بند ۲ از هات ۲۹ نیز آن برخوردیم و در بند ۱۲ از هات ۴۶ هم خواهیم برخورد. نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۹

- نگاهداری کردن ، پرستاری کردن (واپوچده) = ویدا واپوچده . vi-dâ

- چمن = وستر واسده موله. vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹

- (۳۴۰مکس. م.س.) : یز مسک yaz بمعنی پرسیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده ، در بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ چهارمین بند از هات ۳۰ آن برخوردیم و در بسیاری از بند های دیگر نیز .

در اینجا یز yaz با جزو آپا = مسک مس. ۳۴۵ س. يعني با ستایش چاره کردن و با پرسش درمان کردن یا زدودن و دور کردن و برگزار کردن آسیب و رنج

بانماز و درود.

۳ - نافرمانی یا ناشنوایی = آسر وشتنی **نَفَدَ لِدْرُمَد**. a-srusti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸

۴ - خیره سری یا برتنی و سرکشی = ترمهقیتی **حَمَلَة** **سَمَدَر**. tarāmaiti نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲

۵ - همسایه = نزدیشت **بَكْوَدْسَمَد**. nazdistâ (در تأثیت نزدیشت) (در پهلوی نزدیست **بَكْوَدْسَمَد**) nazdist صفت تفضیلی است از واژه نزدینگه **بَكْوَدْسَمَد** nazdyañh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیو **بَكْوَدْسَمَد**.

nazdyô که در پاره ۲۱ از ارت یشت آمده از قیود است در فارسی نزدگوییم . در اینجا از واژه نزدیشت سرزمین نزدیک و همسایه یا هرز و بوم دیویستان که از دشمنان مزدیستانند اراده شده است، به بند ۳ از هات ۰ نیز نگاه کنید. از واژه دروغ (**وَلَدَه**) (پیروان کیش دروغین دیویستا اراده شده .

۶ - نکوهندگان (**بَكْوَهَنْدَهَنْ**) = ندنت **بَهْوَهَنْدَهَنْ** nadant اسم فاعل است از مصدر نَدَ **بَهْوَهَنْدَهَنْ** nad که معنی نکوهیدن و پست شمردن است ، فعلی از این مصدر در اوستایی که امروزه در دست است بجا نمانده .

۷ - بجای نگهدار در متن **مَنْتَو** **بَهْمَدَهَنْ** mantu آمده از مصدر من **بَهْمَد** . man که معنی پنداشتن و اندیشیدن است ، منتو در گزارش پهلوی (= زند) از همین بند به پتمن **بَهْمَدَهَنْ** **لَهْ** **بَهْمَدَهَنْ** **لَهْ** **بَهْمَدَهَنْ** **لَهْ** **بَهْمَدَهَنْ** کوپه-ریچ گوپیندان نه کُنْت = که پرهیز چارپایان نکند یعنی که از گله و رمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از **مَنْتَو** دهقان و دارنده خالک و آبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظر بریشه واژه **مَنْتَو** کسی است که پندهده (مشاور) بنابراین کسی است که اداره خالک و سرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ۴ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگویی از آن بر میآید .

- ۱ - سروش = سرگوش دو **سراوشا** sraosha ، در این بند نیز معنی واژه که فرمانبری باشد مناسب میافتد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از پنجمین بند بند ۵ از هات . ۲۸
- ۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مازیشت **واپوست** vāpūst ۴۴، بدکردی ۴۵ بـ vispā. mazista صفت است .
- ۳ - یاری = آونگهان **مدوسه** avanhāna از مصدر او مد «» av ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات . ۲۹
- ۴ - خواندن ، یاری خواستن (**کرسه**) = زبا **کرسه** zbhā نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از پنده از هات . ۳۱
- ۵ - زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = درگوچیانی **داراگوچی** daragō-žyāti و ملکه دادمه . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات . ۳۰
- ۶ - یافتن (**مدوسه**) = آپ مد ap. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۰ از هات . ۲۸
- ۷ - از کشور (= خشتهر **خشتهر** xshathra) منش نیک (= و هومنگه **واهرا** vahra) بهشت اراده شده ، به بند ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیک » و از «خان و مان منش نیک » نیز بهشت اراده شده .
- ۸ - راه = پتهه **پتهه** path نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات . ۳۱
- ۹ - درست = ارزو **ارزو** arzu نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ همین هات .
- ۱۰ - آرام داشتن یا جای گزیدن و نشستگاه ساختن (**نشسته** نشسته shi) شی **نشسته** نشسته shi نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ ، جایگاه ایزدی یا گر زمان همانجایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست ، یعنی بهشت .

۱ -

بجای پیشوادر متن زئوترا که در ص ۵ آمده، و خشور زرتشت ششمین بند خود را پنج بار در گاتها مانه‌رآن ^{۴۶}_{۱۳} zaotar نامیده ^{۲۸}_{۱۳} mathran یعنی پیغمبر، چنانکه در بند ۷ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بندهای ۵ و ۶ از هات ۵۰ و در بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸) در گاتها همین یکبار پیغمبر خود را زئوترا zaotar یعنی پیشوا خوانده امادر جاهای دیگر نامه مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زوت ^{۲۴}_{۲۴} zot و در پازند نیز زوت، در سانسکریت هوترا hotar. در آین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای می‌آوردن، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر و در سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پارینه یزشنه می‌گزارند. نخست زوت و دوم راسپی (= ریشه‌ویشکارا ^{۲۶}_{۲۶} raéthwiskara)، بجلد خرد اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۶۱ نگاه شود، زئوترا zaothra از واژه زئوترا ^{۲۷}_{۲۷} که در آمده است. باین واژه در خود گاتها بر نمیخوریم اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده و آن دهش وبخشش روان است، چیزی است خوردنی چون نان و گوشت و میوه و جز آن. در گاتها: هات ۳۴ بند ۳ بوأڑه میزد خواهیم برخورد، یادداشت شماره ۷ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۲ - در متن واژه « راه » نیامده اما در بند پیش راه درست (راستی = آش ^{۲۸}_{۲۸} myazda. آمده، درینجا نیز همان راه درست مراد است که پیغمبر گوید از آش = راستی یامو ختم .

۳ - بهتر هنچ : در متن هنیو ^{۲۹}_{۲۹} manyu آمده با صفت تفضیلی و هیشت ^{۳۰}_{۳۰} vahista. که بجای و هومننگه ^{۳۱}_{۳۱} vohu-manañh ^{۳۲}_{۳۲} باشند. بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۴۸ واژه منبو با و هو ^{۳۳}_{۳۳} باشند. بجای و هومننگه vohu

(= منش نیک) آورده شده است ، از برای منیو یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

- ۴ - آموزش خواستن (ویدرس .) = کا و سه . kâ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

- ۵ - بُرْزِيَگُرِي = واستریه *vâstrya* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

- ۶ - منش = مَنْتَكَه *manteh* . manâh .

- ۷ - بکار انداختن ، کردن ، ورزیدن = وِرْزِيَهِيدِيَائِي *varzehidai* (Inf.) از مصدر وَرْز *varəz* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ .

- ۸ - بجای امید ، مَنْتَا *mantâ* آمده از مصدر من *man* . که به معنی اندیشیدن و پنداشتن است ، در گزارش پهلوی (= زند) مَنْتَا مانند واژه منتو *mantuo* . که در یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات گذشت به پتمان *mantu* گردانیده شده ، نگارنده از برای نمودن مقصد بجای آن « امید » آورده است .

- ۹ - آرزو داشتن (دیگرسد .) = ایز د ک *iz* به معنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژه ایزا به ماند . آنکه به معنی کوشش و دلگرمی وغیرت است ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۸ از هات ۵۰ و در بند ۱ از هات ۱ بآن برمیخوریم و در بند ۵ از هات ۴۹ به معنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آزو سده *azu* نیز بهمین معنی در بند ۷ از هات ۵۳ بکاررفته است ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه ای که در فارسی از همین بُنیاد بجا مانده ، واژه « آز » است که در تازی طمع گویند :

یکی چاه تاریک و زرف است آز بُنْش ناپدید و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی سکو. آمده و نیز نام دیو آز است. بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۴ نگاه کنید و از برای واژه ایثا $\text{ا}\text{ی}\text{ث}\text{ا}$ نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

- ۱۰ - در متن «این دو» آمده، باید دو امشاسبند آش $\text{ا}\text{ش}$ سمعیه. $= \text{asha}$ اردیبهشت) و $\text{و}\text{ه}\text{و}\text{م}\text{ن}\text{ش}\text{ن}\text{گ}\text{ه}$ واژه $\text{و}\text{ه}\text{و}\text{م}\text{ن}\text{ش}\text{ن}$. $= \text{vohu-manañh}$ (= بهمن) مراد باشند چه در بند آینده از همین دو با مزدانام برده شده و دیدارشان در خواست گردیده.

- ۱۱ - دیدن ($\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$) $= \text{دار}\text{س}$ $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$. $= \text{dar}\text{as}$ دیدن، نگریستن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

- ۱۲ - پند پرسیدن ($\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$) $= \text{par}\text{es}$. $= \text{پ}\text{ر}\text{س}\text{ی}\text{د}\text{ن}$. (از مصدر پرس $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$). با جزء هام $\text{و}\text{ه}\text{م}\text{ه}$. $= \text{ham}$ معنی اندرز پرسیدن و گفت و شنود کردن و مشورت کردن است (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱)، در پهلوی همپرسیتن $\text{خ}\text{ا}\text{ن}\text{ه}\text{م}\text{ه}\text{ن}\text{د}\text{ن}\text{ص}\text{ه}$ گویند و همپرسکیه $\text{خ}\text{ا}\text{ن}\text{ه}\text{م}\text{ه}\text{ن}\text{د}\text{ن}\text{ص}\text{ه}$ معنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ از هات ۵۳ نیز نگاه کنید.

- ۱ - آمدن (سد $\text{و}\text{ه}\text{ن}$). $= \text{d}\text{a}\text{d}\text{n}$ ای د. ن، نگاه کنید هفتمین بند یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

- ۲ - خود = خوئیتهیه $\text{x}\text{v}\text{a}\text{i}\text{t}\text{h}\text{y}\text{a}$ $= \text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}\text{د}\text{ن}\text{د}\text{ن}$.

- ۳ - پدیدار = درشت $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}\text{د}\text{ن}\text{د}\text{ن}$. $= \text{darashat}$ بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر درس daras دیدن، نگریستن، یادداشت شماره ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.

- ۴ - گذشته = پر $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$. $= \text{par}\text{e}$ ، در جاهای دیگر اوستا پرو paro $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$. یعنی پرون.

- ۵ - مغان : بجای آن مگون $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}\text{س}\text{س}$. $= \text{magavan}$ آمده، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ۶ - گوش دادن، شنیدن (داد $\text{و}\text{ه}\text{د}\text{ن}$). $= \text{sru}$ دادن، نگاه

کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = آنتر *antar* مده صد ۴ . در فرس هخامنشی اتر

در پهلوی (مندر) و در فارسی اندر .

۸ - آشکار = آویش سدد دند . *avish* نگاه کنید یادداشت شماره ۱

از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیدا = چیزهای *lād* دند ۱ . نگاه کنید یادداشت شماره ۱

از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی *rati* مده صد . در اوستا، چنانکه در فارسی به معنی

دهش و بخشش است، در اینجا به معنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگزار = نمخونت *nemakhvānt* مده صد . *nemaxvānt* (در تائیت

نمخ-وئیتی مده صد . *nemaxvaiti* از نمنگه مده صد .

nemānh یعنی نماز (نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸) و ونت

دهد پهلوی . *vant* (مند) یعنی نماز گزار یا پرستنده و ستاینده، در گزارش پهلوی

به نیاشنمند مده صد ۱۳۶۳۱۴ د گردانیده شده است .

۱۲ - واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم در همن آرتیه مده صد . *aratha*

آمده، در بند ۱۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، در

جاهای دیگر اوستاهم با آن بر میخوریم چنانکه در فرگرد هفتمن وندیداد

پاره ۷۱ و جز آن، در گزارش پهلوی داتستان ۱۳۲۵۱۲۰ ، این واژه در پهلوی

از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است، بکار رفته است چون دادگری و

دادخوهی و داوری (محاکمه، حکم، فضاء) با هم به معنی مطلق کار و امراست،

همچنین از واژه آرتیه *aratha* در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف

بر می‌آید، واژه‌های دیگر از این بنیاد در اوستا بسیار است، چون آرتیه arathya

مده صد . (داوری)، در پاره ۵ سروش بیشتر هادخت، آرتیه‌مند مده صد ۱۴۰۷

اراثاما *arathama* (دادخواه) در پاره ۷ رشن بیشتر و جز آن .

هشتاد و پنجم بند

دینی (یزشنه) بر سرخوان نهند چون نان و گوشت و میوه، نه چیزی روان و آشامیدنی که زَعُورَ كِيدَن لَمْ . zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شماره ۱ از بند ۶ همین هات گذشت، سور در فارسی معنی مهمانی بزرگ و جشن است.
ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن	بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بترفت	اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور هیروی رو	روزت خوش بادوسعی مشکور
میزد در فارسی معنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است. سنایی گفته :	
گه خروشان چو در نبرد تونای	گاه نالان چو در میزد تو چنگ

فرخی گفته :

ای بمیزد انسدون هزار فریدون وی بنبرد انسدون هزار تهمتن
در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است هیزبان که در پهلوی میزدان و کدو ۳۴ آمده. در اوستا، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درئون به معنی بخشایش بکار رفته، همچنین است در جا های دیگر اوستا، چنانکه در پاره ۸ از زامیادیشت آمده: « آفریدگار کوهها را مایه ببره و روزی (درون) پیشايان و رزمهيان و برزیگران بخش کرد » پس از آن درئون یا درون نام نانهای خرد و یگر دی شده که در جشنهای دینی درخوانجه نهند، این نشانهایست از دهش و بخشش در راه نیک. واژه درون در فرهنگها نیز یاد شده، در فرهنگ جهانگیری به معنی بیمانه غله نوشته شده و در بر هان قاطع بهمین معنی گرفته شده و معنی دعایی که مغان در ستایش خدا و آذر خواند و برخورد نهایا بدمند و بعد از آن بخورند

- پایدار یا استوار = او تیویتی دم دوده و صمی. uta-yûiti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از همین هات ۱ - خرد : بجای مئینیو مدد { عدد mainyu . که در نهمین بند متن آمده .

- ۲ - رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خوانه ۳ سد ۱۱ مد. *xvâthra*، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱
- ۳ - بار = سرئیدیه و دمه ۱۴ و دمه *sareidya*، در گزارش پهلوی سرداری دهشنا ۱۶۵۰، در توضیح پاتخانه‌یه *لُعْصَمَةَ سَرِيَّه* پادشاهی آمده، از این دو باران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است
- ۴ - راستی افزا = آش اخشنیدن *سَرِيَّهَ مَدْهُونَ يَقْبَلُ مَدْهُونَ*. *ashā-vaxsh*: از آش مد ۱۷۰۰ م. (راستی) واژ مصدر و خشن *یاسه* ۱۷۰۰ م.
- ۵ - روش دیگر = میتها *مَدْهُونَ سَه*. *maēthâ* برگشتنگی، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰
- ۶ - ارزانی داشتن یا بردن (زند ۱۷۰۰ م.) = بر زند *bar*، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۷ - یاوری، همراهی = هاکورن *مَسْوَدَهَ زَمَنَه*. *hâkurəna*، در بند ۱ از هات ۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی همکرتاریه *لُعْصَمَةَ سَلَمَه* (همکرداری) شده
- ۸ - برخورد از شدن (سلماه *zalimah*) = آر *ar*. *ar*، در بند ۳ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده، در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که آر *ar* معنی دررسیدن و درآمدن نیز در گاتها بسیار آمده است.
- ۹ - یگانه بودن (زند ۱۷۰۰ م.) = هج *هَجَه*، معنی باری کردن و همراهی کردن و آمیرش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده، بگفتار پیشهوران نگاه کنید.
- ۱۰ - در نسخه‌ها با پند ۱۷۰۰ م. نوشته شده، دھمیون بند
بعای *بَاعَدَ زَمَنَه*. *zalimah*.
- ۱۱ - زندگی خوش، زندگی خوب = هو جیتی *سَدَقَه*. *hu-jītī*، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

- ۳ بودند ، هستند : سُوْرَه مَلَكٌ . ؛ سُورَه مَلَكٌ . از مصدر آه مدن . هستن ' بودن ah .
- ۴ بودن (ره «مدیده» .) = بو ره bû بودن .
- ۵ خواست (اراده) = زَوْشَ کَمَلِيَّةَ . zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۶ بخشیدن (سُرْبَهَ بَعْثَتْهُ سَهْ .) : بخش سُرْبَهَ . با جزء آ سه . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ .
- ۷ افزودن (دَعَهَ دَسَهْ) = وَخْشَ وَامَّهَ دَسَهْ . vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱ .
- ۸ اوشتا **قَعْدَهَ سَهْ** . ustâ خواهش ، کام ، رستگاری ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۹ تن = تنو **صَمَدَهَ سَهْ** . tanû ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۱۰ توانتر = سویشت **فَعَدَهَ دَعَهَ سَهْ** . səvista ، صفت تفضیلی است از سور **يَا زَدَهْمِينَ بَنَد**
- ۱۱ جهان افزا = فرادت گیتهای **لَسَهْ سَهْ** . لَسَهْ سَهْ . frâdat-gaêthâ صفت است از فراد **لَسَهْ** frâd که بمعنی پیش بردن و به پایه چیزی افزودن و بزرگ کردن است ، خود جداگانه در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا - دا **لَسَهْ سَهْ** . frâ-dâ میباشد که بمعنی فرادادن است frâ - dâ در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره داتن **لَهْ دَهْ** . لَهْ دَهْ (= ۱۱۲۷) frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فرونی دادن ، در بند ۱۰ از هات ۴۴ در گزارش پهلوی فراج داتن **لَهْ دَهْ** (فراز دادن) شده (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از

هات ۳۴) و خود صفت فرادت‌گنیتها درگزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراج داتارگهان **رله نرسد دیس**، (فراز دهنده جهان) گردانیده شده . جزء دوم ، گنیتها **غیمه غیمه** است . همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم ، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آمرزش = مِرْزَدَا *mərəz̪dâ* ، در بند ۴ از هات ۵۱ **مِرْزُدِيكَا** *mərəz̪dikâ* آمده نیز بمعنی آمرزش وبخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزشن **آمدن** شده .

۴ - پاداش = آدا سو سه *â-dâ* ، در بند آینده نیز آمده از مصدر دا و سه ، *dâ* دادن ، بخشودن باجزه آ : *â-dâ* ، درگزارش پهلوی دهشنا **نه** این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - روی آوردن (دکس دیچ «سه ») = او ز - آر دی - سه *uz-ar* **دو از ده مین بند** بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۶ - توش = یویشی *təvishî* **دو لیچ** *tuxshî* ، در فارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، درگزارش پهلوی تو خشیشن **آمدن** *tuxshîn* آمده و در توضیح بند ۶ از هات ۴۸ افزوده شده : نیروک **اد** (نیرو) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

یویشی بسا در گاتها با واژه او تیوتی **دسم دده** صدر . *uta-yuti* که در بند ۸ از همین هات گذشت ، با هم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۴ و بند ۱ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۵۴ و بند ۶ از هات ۴۸ و بند ۷ از هات ۵۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به تو خشیشن و تو بانیکیها **دو لیچ** (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۷ - بجای پاکتر روان سپیشست مشینیو دده *{ ده راهه - ۶ سه } دده* .

آمده، دربند ۵ از هات ۳۰ نیز آن برخوردیم، دربند ۲ و بند ۶ آمده، دربند ۲ از هات ۴۷ و دربند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده، هرچند که این دو واژه در فارسی بجای مانده، میتوان سپندترینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتروان» گردانیده شود، از این صفت و موصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود. سپنیشت در گزارش پهلوی او زونیک *awzûnîk* (افزونی) شده.

سپنیشت *awzûnîk* (سپند) صفت تفضیلی است از سپنت *awzûn* (سپند) = سپند) یعنی پاکیا مقدس، بسامم این صفت با واژه *Mâinîyo* (ماند) آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاکتروان مقدس چنانکه دربند ۱ از هات ۲۸ و بند ۱ از هات ۴۷، جداگانه از سپندمینو سخن رفت.

۴ - پاداش = آدا سوس. *â-dâ* در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گذشت.

۵ - زور = زونگه که «سد ۷». *zavañh*، از همین بنیاد است زاور *zâvar* که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۸ و مهریشت پاره ۱۱ و جزان و در گزارش پهلوی زور کل شده و در فارسی نیز زور گوییم.

۶ - زبردستی = هزونگه *hazañh* (سد ۷). در بند ۱ از هات ۲۹ نیز آن برخوردیم و معنی ستم گرفتیم. در این بند، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی و توانایی است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹

۷ - نیرومند = ام و نت *amavantî* (سد ۷). *amavanî* صفت است (در تائیت *amavaitî* (سد ۷)، دربند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۳ و دربند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی، همین واژه بکار رفته: هماوند *amâvand*، در پازند هماوند یعنی نیرومندو زورمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ، در جاهای دیگر اوستا آم و نت *amavant* (سد ۷).

آمده؛ آم و ستر مدد «مدده مدد» amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تر تواناتر؛ آم و ستم مدد «مدده مده» amavastema یعنی نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به سنا ۹ پاره ۲۰ و فروردین یشت پاره ۴۴ و بهرام یشت پاره ۳ و جز آن)، این واژه‌ها از آم مده؛ ama در آمده اند که نیز معنی زورمند و نیرومند است، همچنین آم ama بمعنی زور و نیرو و توانایی است و بسامم در اوستا نام فرشته زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

- ۸ - بجای بخشایش فیسرَتو لعده‌لده feseratū (در نسخه بدل لعده‌لده fsaratū)، در گزارش پهلوی سرداریه عده‌صلحه، دربندی از هات‌های باجزه آه آمده: سله‌لده afsaratū بمعنی مزد و پاداش است، بجلد خرد ازستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۰ یادداشت شماره ۳ نگاه کنید.
- ۹ - نگهداری، پناه، باری = رفُذْرائی لسلیل ۵۴ سد. rafedhrāi
- سیزدهمین بند
- ۱ از هات ۲۸

- ۱۰ - دوریننده = او رو چشانی بالا-ل-۲-مهیس سد. vouru-eashāni صفت است، از او رو یاطا-ل-ل. vouru یعنی فراخ، دور و از چشانی از مصدر چش سه‌میلی. eash در پهلوی چاشتن سه‌میلی ۱۱۷ یعنی آموختن، چشن سه‌میلی. eashan که در پاره ۳ از سنا ۱۳ آمده یعنی آموزکار. چش هیئت دیگری است از مصدر چس سه‌مدد. eas که در پاره ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء «آ» آمده: آ- چس سه‌مدد. eas-ah (سوسده‌مده). یعنی نگریستن، دیدن. واژه چشمن سه‌میلی ۶۷. eashman یعنی چشم که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ گذشت بهمین دو مصدر چش و چس پیوسته است
- ۱۱ - ییمانند = آیفر a-bifra مهله-ل-ل. a- bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است.

۴ - پاداش = آشی **دَهْشَةٌ** . ashī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵

از بند ۴ از هات ۲۸

۵ - ارزانی داشتن (**وِدَعَةٌ**) = دیس **وِدَعَةٌ** . dis = دَيْسْ

وِدَعَةٌ . daēs) نمودن، شناسیدن، نشان دادن، آموختن، آگاه کردن،

چیزی بکسی رواداشت، دیدن. در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۴۴ بند ۷

وبند ۱۰، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۷، از همین بنیاد است **دَهْسَةٌ** **وِدَعَةٌ** . daēsa

که معنی نشان است، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۰۴ ، از همین واژه است دیس

که در فارسی معنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و طاقدیس بجا مانده،

دقیقی گفته:

نگارند تندیس او گر بگوه زنگ و قارش که آید ستوه
(فرهنگ سروزی)

تندیس یعنی تن مانند، ماننده پیکر یا مجسمه

۶ - نهاد = **دَهْنَا** **وِسْعَةٌ** . daēnā ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱

از هات ۳۱ گفته که این واژه همیشه معنی دین نیست بسا معنی روان و نهاد وجودان
بکار رفته است.

۷ - آموختن (**فَرَدَخْش** **وِسْعَةٌ** .) = فردخش fra-daxsh

وِسْعَةٌ . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱

۸ - دهش = راتا **rātā** مسدس. ، در فارسی **چهاردهمین بند**

رادی. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸

۹ - زرتشت = **زَرَّتَهُوَشْتَرَ** **گَهَلَسْتَهُرَهَلَسْتَهُ** . Zarathuštra ، پیغمبر

ایران بسا در گاتها از خود نام برده چنانکه در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که

گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گاتها که این نام آمده،

یاد کردیم.

- ۳ - زندگی = اوشتن *vastana* دنده‌سازم. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱
- ۴ - از برای واژه «خویشن» یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.
- ۵ - بجای برگزیده پُرورَتات رسدل «مزمۇن». آمده یعنی پیشین و تختین، از آن سرآمده و برگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه و کردار و گفتار خود آنچه سرآمد و برگزیده و درپایه پیش از همه بشماراست، پیشگاه مزدا فرود می‌آورد، یادداشت پاره ۴ از نهین کرده ویسپرد (در دومین جلد یستاگزارش نگارنده) نگاه کنید.
- ۶ - فرمانبری = سرَّوش *sraosha* دلجه طبیعت. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸
- ۷ - توانایی = خُشتَهْر *xshathra* منبع مدنیت

اهنودگات: یسنا، هات ۳۴

۱ - بجای کردار و گفتار و پرستش، شیوه‌تهن **وسودمند** آمده.

yasna، وَچَنْگَه فاۡسَنَه **نخستین بند** manah، یسن **نخستین بند** آمده، در یاد داشت شماره ۶ از بند ۱ از هات

گفته‌یم که یسن به معنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باوازه‌های کردار و گفتار، به معنی اندیشه و پندار گرفته شده است، معمولاً در گاتها از برای اندیشه و گفتار و کردار (چه نیک و چه بد) که بنیاد دین مزدیسان است، واژه‌های **مانگنه** **وسودمند**. manah، وَچَنْگَه شیوه‌تهن **وسودمند** آورده شده، چنان‌که در هات ۳۰ بند ۳۲ و هات ۳۲ بند ۷ و هات ۴۸ بند ۱ و هات ۴۸ بند ۴. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه شود.

۲ - بجای ارزانی داشتن در متن داونگها **وسودمند**. dāonhâ آمده، در بند ۱۸ از هات ۴۴ نیز با آن بر می‌خوریم، اسم است به معنی بخشایش و پاداش روزپسین از مصدر دا **وس**. dâ دادن، بخشدون، ارزانی داشتن.

۳ - بیش ازیش = پُئُوارو^ت **وسودمند**. paourutəma، صفت تفضیلی است از واژه پُئُوارو **وسودمند**. paouru که در یادداشت شماره ۱ از بند ۶ از هات ۳۲ گذشت و در فارسی پُرگوییم. پُئُوارو^ت یعنی پرترین، در گزارش پهلوی پیشتر **وسودمند** = بیشتر.

۴ - بخشدون = **دست** **وسودمند**. در پاره ۱ از پازدھمین کرده وی سپرد نیز آمده (وسودمند). ز مصدر دا **وس**. dâ دادن، بخشدون.

۵ - منش نیک = مَئِينِيُو **وسودمند**. mainyu با صفت وَنگهو **وسودمند**. **دومن بند** vanhu اندیشه نیک و کردار نیک مردمان نیک منش یا پیروان دین راستین مزدیسانا مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند

۳۳ ازهات

- ۳ - هرد پارسا = نر {۴۱. نر {۴۲. nar (یعنی نر و مرد، باصفت سپنت داده شده است. spən̊ta یعنی هرد پاک و پارسا، خود پیغمبر زرتشت هر دارد.

- ۴ - پیوستن (معمد مخصوص) = هجت معمد . نگاه کنید
بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و درباره روان بیادداشت شماره ۲ از بند ۴
از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ - واژه‌ای که بجای پیشگاه آور دیدم در متن پییری گشته را مددادم می‌خواهد.
 آمده از واژه پییری **pairi** که معنی پیش و نزد است، در بنده از همین هات جداگانه بکار رفته است، همین واژه در فارسی پرشده و در سر یکدسته ازو از واژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکنده و جز آن بجا مانده. جزء دوم از واژه گشته **gaetha** در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بنده ۳۰ از هات گفته شده است.

- نیايش = وَهْمَ vahma . درگزارش پهلوی نيز نیايش
 امر هم داشتند در گاتها بسيار آمده چنانکه در بندهای ۶ و ۸ از هات ۴۵ و در بند
 های ۱۰ و ۱۷ از هات ۶ و جز آن ، همچينين وَهْمَ vahma در گاتها صفت است بمعنى
 نياينده و نياشكراز چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۱
 در پخشهاي ديگر اوستا چون صفت بكار نرفته است . هيئت ديگر اين واژه : وَهْمِيه
 واحد ۶۰ دارد . vahmya (در تأنيث و همياء) نيز بمعنى نيايش كننده در
 پخشهاي ديگر اوستا بسيار آمده ، اين واژه از مصدر وَنْ van بمعنى
 دوست داشتن و گرامي داشتن در آمده است ، يدادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات
 ۳۱ نگاه كنند .

۶ - سرودهای ستایش = نسل ایلخانیه. ددهمین و این واژه ناگزیر بجای وچنگنه یا مهندسی vačanh یعنی گفتار (نیک) بکار رفته،

با مَنْكَه ۶ نَمَانِح manañh یعنی اندیشه (نیک) و شِيَوَهَنَّ syaothana یعنی کردار (نیک) که در آغاز آمده، نگاه کنید یا داشت شماره ۱ از بند پیش . از برای سرود = گَرَنْگَه نَمَانِح garañh و ستاینده = ستوت نَمَانِح stüt یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سو مین بند ۱ - نماز = نَمَانِح { نَمَانِح nəmañh ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - مَيزَد = مَيزَد ۶ نَمَانِح myazda ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۳

۳ - پيش آوردن يادداهن (نَمَانِح) = دا وَسَه. dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی بر سم نذر پیش آوردن .

۴ - جهانی = گَيْثَهَا نَمَانِح س. gaêthâ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - رسا ساختن (نَلْمَطَنْ) = تهْرَؤُش نَلْمَطَنْ .
banjām رسانیدن، در بند ۷ از هات ۶ نیز آمده، همچنین در باره ۴ از دوازدهمین کرده ویسپرد در گزارش بهلوی پرورتن نَلْمَطَنْ پروردن، پرورانیدن شده است .

تهْرَؤُش هیئت دیگری است از تهْرَو نَلْد. thru که درستا ۱ باره ۱ آمده و معنی پروراندن و رسا ساختن است، از همین بنیاد است تهْرَؤُشتی thraostî نَلْمَطَنْ صد . که در باره ۶۲ آبان یشت آمده معنی انجام و پایان و رسایی .

۶ - نیک اندیش = هو دا سَه دَه س. hu-da سَه دَه س. ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - برخوردار شدن، بهرهور گردیدن (سَه دَه د.) = آر سَه د. ar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

۸ - سود = سَه دَه س. savâ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱

از هات ۲۰

- ۹ - مانند شما = خشماونت *xshmâvant* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۱ - زورمند = آوْجَنگَهُونَت *moğanqan* «مد سه چ». **چهارمین بند**
aojanhvant، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۰

از هات ۲۹

۲ - نیرومند = اِمَوَنْت *emavant*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = *asistem* ، در نسخه بدل *meddən* . از مصدرسانگه *sânh* باجز آ سه فرمودن، آموزانیدن، بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۴ - خواستار بودن (*meddəməs* .) = وس *vas* خواستن، خواهش کردن، آرزو داشتن، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست، یار = رَپَنْتْ *rapant* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

۶ - آشکارا رامش دهنده = چیتیر آونگه *stöv* *ləs* سه چ. *eithra-avanıh* نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژه ستُوئی *stöv* بود آوردیم. ستُوئی در گاتها، ستی *ste* در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده، در بند ۸ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۲ از هات ۴۹ و بند ۶ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم برخورد، معنی بودن است و با واژه ستی آمدند، ستی *sti* معنی بود و هستی و آفریده و با اسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند

۱۹ از هات ۴

- ۸ - دشمن، بدخواه = دئیشونت و مدل نجات داده شدند .
نگاه کند سادداشت شماره ۶ از هات . ۲۸

- ۹ - واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم در متن زستا ایشت zastâ-ista آمده: زست **گمه** ددم. zasta (دست) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت، ایشت از مصدر ایش **دیس**. ish در آمده که به معنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۱)، ازاین واژه‌همان معنی که امروزه اشاره دست‌گوییم، بر می‌آید، در بند ۵۰ از هات نیز آن بر می‌خوریم.

- ۱۰ - هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = درشت آئینگه و لارس. سمع (سدیم). *dərəsta-aēnañh* : ازدوازه آمیزش یافته، نخست درشت از مصدر *dərəs* و ملود. *darəs* دیدن، نگریستن که دریادداشت شماره ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ گذشت، دوم آئینگه مدعی (سدیم). *aēnañh* ستم و زور

و رنچ و گزند که دریادداشت شماره ۳۰ از بند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم.

۱ -	پنجھمین بند شہریاری، توانیاں = خشکھر سے بیسٹ لام۔ xshathra
۲ -	توانگری، دارایی و بخشایش = ایشتی پریم ۲۴۳۰۔

نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات . ۳۲

- ۳ - کردار = شیئو تهناei نورده مان مد سد. yaothanâi زگاه کنید
سادداشت شماره ۵ از نند ۱ از هلات ۲۸.

۴- اینک که = یتها سه. yathâ ، در گزارش پهلوی ، در هر جا که آمده ، به حکون و سایه ابدون که ، حند که گ دانیده شده است .

- ۶ - پیوستن = هج ۲۵۴ hač، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، درمن ۲۵۷ ج. آمده در نسخه بدل ۲۵۷ ج. واژه دومین درست است از مصدر هج.

٦ - پنهان بخشنیدن=تهر ایوئیدیاگ، **ن لاسد** چاد و دنداد.

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن از مصدر تهران لاس. *thrâ* در گزارش پهلوی سرايشن یهبوتمن داشت *thrâtar* (= دادن لاس) دادن) یعنی پناه دادن، تهرانتر لاس می‌باشد. *thrâtar* که در بند ۱ از هات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده، نگاهدار و ازههای دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا بسیار است چون تهرانی *thrâiti* (= پناه دار پاره) از یستا ۶۲ آمده، تهرانتر لاس می‌باشد. *thrâthra* بهمین معنی است در پاره ۶۹ زامیاد یشت، تهرانیو دریغو لاس ددپا - وردیه. *thrâyô-drighu* یعنی پناه دهنده درویشان، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزه خرد و بزرگ در پاره ۴ و جز آن.

۷ - درویش، بینوا، بیچاره = دریگو وردیه. *drigu* در پخششای دیگر اوستا دریغو وردیه. در تائیث دریوی وردیه. *drîvî* در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی (لدنه) و در فارسی درویش، در پاره ۱۳ از یستا ۲۷ در دعای معروف «یتها اهو وئیریو » که پاره ای از گاتها بشمار است، واژه دریگو *drigu* نیز آمده، در آنجا چنانکه در بند ۵ از هات ۳۴ زرتشت از برای پناه دادن و نگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را در فارسی دریوش نیز گویند. ناصر خسرو گفته:

این خانه الفنج ازین معدن کوشش
بنخستین جلد یستا، گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۶ نیز نگاه کنید.

۸ - جدا خواندن، ترک گفتن (لسدلی ... یامدنه س.) از مصدر وج (گفتن) با جزء پر که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتم بمعنی پرون و برکنار است: پر وج لس (یامدنه س.) *parê-vae* یعنی از خود دور ویگانه خواندن.

در متن دوبار واژه پر لسدلی. آمده، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۹ - زیانکار = خرفستر من لام لام ددم لام. *xrafstra* نگاه کنید

سادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

۹ - چون = یزی مسکو، نگاه کنید یادداشت ششمین بند

۴ - برستی = هئیتهه نگاه کنید یادداشت haithya هم مده دهد . شماره ۹ ازیند ۵ از هات . ۳۰

۳ - چنین = آتها **هدن** سه. **athâ** یعنی چون براستی شماتوانا تروبرتر هستید
که در آغاز بند پیش آمده.

- ۴ - نشان (علامت) = دخشت **وَسْعَنْهُمْ**. daxšta در بند ۹ از هات ۱۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی دخشك **وَسْعَك** و daxšak، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پاره ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان **وَدَشْتَان** شده، دشتان در پهلوی وفارسی که معنی ذهن حاضر است باوازه اوستای دخشت **سَكِي** است.

بوازه دخشار و می نی سدنه . daxshâra در سد ۷ ازهات ۴۳ نیز نگاه کرد

- ۶ - برگشتن (تغییر و تبدیل) ← میتها ، سهیم سد . نگاه کنید پیادداشت شماره ۱۲ از پند ۹ از هات .

۶ - جهان، زندگی = آنکه و م ۳۵۰، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ ازیند ۲ از هات ۲۸.

- ۷ - شادماتر = اور وايدينگه (لادس، ورمس) urvâidyanî نگاه
کيـد يـادداشت شـماره ۷ اـز بـند ۱ اـز هـات . ۳۰

- ۸ پرسنل و ستاییدن (۵۳۶۴۶ نمود ... نویم نمود) = یزد
۵۳۶ که . ساده شماره ۵۰ ازیند ازهات . ۳ نگاه کند .

- ۹ آمدن، گراییدن (مددگاری - مددجوی) = با جزء پیشی

معنده می‌باشد. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

- | | |
|--|-------------|
| ۱ - کدام، کجا = کو تهرا و دن لاس. kuthrâ | هفت‌مین بند |
| ۲ - راد مرد = اردر سه‌ولاس. arâdra صفت | |

است، در تأثیت اردرارa در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و ۸ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی رات لر - راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست، دانشمندان اوستا شناس در هر کجای اوستا که با آن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس، پارسا، نیک اندیش، نیکخواه، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده اند، معنی سنتی که از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده، در سیاق عبارت درست می‌آید.

- ۳ - شناخته شده (واحد ۴۹۶ مس.) = **وارد** (وَئِد وَادِد وَادِد) در اینجام همین بند نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۲۸.
- ۴ - آموزش = سینگهو ده‌زمعه. sânhu آموزش = سینگهو ده‌زمعه. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۵ - آزردگی (مدد ۴۴۴-۴۲۲ مس.) : سپا دده س spâ یعنی خوشی و نیکبختی، با حرف آ که از ادوات نفی است : آسپا دده س. a-spâ یعنی درد، آزار، بد بختی، در بند ۹ از هات ۵ سپا و آسپا بمعنی خوشبختی و بد بختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده.

سپا spâ نیز در گاتها بمعنی برافرودن و پیش بردن است چنان‌که در هات ۵۱ بند ۲۱، سپا بمعنی افکشدن و دور انداختن در پخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶ - رنج (دده ۴۲۲-۴۲۳ مس.) = سادردا دده لاس. sâdra در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۷ از هات ۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی تنگ ۱۴ ته نگیه ۱۴ دده (تنگی)، همین واژه است که در فارسی سار شده و در فرهنگ هاب معنی رنج مانده. خسروانی گفته :

جانم بلب آمد ازغم و سار مردم زجفا وجور بسیار (فرهنگ جهانگیری)

از همین بنیاد است ساست دده دده دده *sâsta* که صفت است بمعنی آزار دهنده، سنگدل، ستمکار چنانکه در ارت یشت پاره ۵۹ و جز آن، ساست با واژه ساستر دده دده دده *sâstâr*. یکی است، این واژه پسین که در اوستا بسیار آمده بمعنی فرمانگزار و امیر است، در گاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرد و سالار دیویسنا و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته، چنانکه در بند ۱ از هات ۴۶، در پهلوی ساستار دده دده دده *sâstâr* بمعنی فرمانفرمای ستم پشه و سالار یدادگر و حاکم مستبد است، این واژه‌ها از مصدر سانگه دده دده *sânh* (فرمودن) در آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

- ۷ - بجای «از روی هوش» در متن اوشئورو دده دده دده *ushaurû* آمده، در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز باین واژه برخوردم (دده دده دده). و در یادداشت شماره ۳ آن بند گفته شد که در گزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده و در توضیح دانالک هوشیه آمده همچنین است در گزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴.

- ۸ - بهره = ریختنگه (دده دده) (دده دده). در یادداشت شماره ۳۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت.

- ۹ - ساختن (دده دده .) = کر و مدل *kar* کردن، سازیدن، ساختن.

- ۱۰ - دیگر (دیگران) آنیه مده دده *anya* (= آینیه مده دده) در فرس هخامنشی آنیه *aniya*، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز آن برخوردم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده از آنهاست بند ۳ از هات ۴۴.

- ۱۱ - پناه دادن (دده دده .) = تهرا دده *thrâ*، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات.

- ۱ - بیم دادن (دده دده .) = بی لای *bî*، در گزارش پهلوی هشتمین بند نیز لای آمده، فعل بیم دادن در اوستا گاهی لازم و گاهی متعدد بکار رفته؛ ترسیدن و ترسانیدن، چنانکه در فروردین یشت پاره

۱۴ و ارتیشت باره ۱۲-۱۳

۴ - گزند=ایتیه‌جنجکه در درجه سوئی. (ithyejānh) در درجه سوئی
در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده، چنانکه در مهریشت پاره ۲۲ و
پسنا ۵۷ پاره ۱۴ و پسنا ۶۵ پاره ۸ و جز آن.

ایتیجچنگهونت دن دد ۲۵ سه ۳۷ «سد سه ۳۷» (در تأثیت
دن دد ۲۵ سه ۳۷ دند دص ۴۰ .) صفت است یعنی آسیبمند، پر گزند،
خطر ناکچنانکه در فر گرد هفتم و ندیداد پاره ۲۵ و فر گرد نوزدهم و ندیداد پاره ۳۱ ، این
دو واژه در گزارش پهلوی سیر دن سه ۳۷ و سه ۳۷ و مند دن سه ۳۷ شده sêzomand شده
و در فارسی سیح و سیچ و سیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگ کهای
گردیده است .

- ۳ توانا، بازور = آوچنگه سیمیند ۲۹. سادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات .

- ناتوان = نایدینگه (سدوده) *nāidyanh* ، آوجنگه و نایدینگه در پاره ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده، در فروردین یشت پاره ۱۶ بوارة نایدینگه جداگانه بر مخوریم و معنی پر افتاده و شکست یافته است

- دشمنی، کینه، ستیزه = آنست **گدو**. ، ast در بند ۱۴ از هات ۴۴ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده، در این بند پسین آنستایی **گو دده سمه** astai (دشمن، کردن و کینه ورزیدن است).

- ۶ آیین، دستور، فرمان = اوروان **دل «سده»**. نگاه کنید سادداشت شماره ۱ از ند ۱۱ ازهات ۳۰.

- ۷ - اندیشیدن (من ۶ مه) من میگاه کنید پیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

- جایگاه یا خان و مان = منو ۶۰۰۰^ج. manô ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ ازهات ۳۰.

۱ - در باره امشاسبند سپنده مذ (= سپنت آرمئی) spənta-ârmaiti

نهمین بند | دد ۴ همده. سل ۶ همده.) که میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد یادداشت شماره ۵ از بند

۲ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۳ - داننده یادانا و آگاه (*वाद् विद्*). (از مصدر وید vid دانستن ، شناختن . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۴ - ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخدا *(लैभृत्)* bərəx̥dha نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۵ - بدکرداری = دوشیئوتھن و دنه - *दुश्योथन्* dus̥.yaothana یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - فروگذاردن ، هشتن ، هلیدن (*मूस्कीर्स्ति* : avazâ ، زا کس . zā بمعنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، در اینجا باجزه آور مده . نیز بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۵۳ باجزه وی: ویزا *वायक्स* . vi-zā بمعنی رها کردن ، جدا شدن است ، آوزا در بند ۹ از هات ۳۴ در گزارش پہلوی نیز هشتن *स्त्रैश्च* شده است .

۷ - نیافتن یا نیابندگی ، نابرخورداری = اویستی *४ «दद्धेति* - visti مصدر وید vid (= وئد *वादेत्* vaēd یافتن ، جشن ، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - ازادوات نفی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۱۵ .

۹ - بسی = مش *मूल्* . ma ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۱۰ - دورماندن یا واپس افتادن (*दद्देक्षोत्ति* .) = سیزد *दद्देक्षो* . syazda نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۲ .

۱۱ - بجای جانور خرفستر *xrafstra* آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز باز

برخوردیم ، جانوران زیان کار و ددان مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

۱۰ - بیابانی = آورون سدلدرس. auruna ، در پاره ۳۶ تیریشت و در پاره ۲۳ بهرام یشت آورون از برای جانوران و چارپایان دشته بکار رفته در برابر چارپایان خانگی ، در گزارش پهلوی آرمک سلهو aramak (آ در پهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه از رمه ، جانوری مراد است که از گله و رمه چارپایان خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد و بیابانی ، دد (وحشی)

۱ - دریافتن ، گرفتن ، بدبست آوردن (دریافتن) دهه مین بند | گرب قلمن抓 grab ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۱.

۲ - بجای اندرزدادن وامده می‌باشد. آمده از مصدر وج وامد . vae گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - بجای خردمند هوخر تو معده می‌باشد. hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۴ - کارساز = دامنی ومه د. dāmi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱.

۵ - یار یا پیوند و همدم = هیته بودن م. hitha در تأثیت هیتها از مصدر هی بود . hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ ، از همین بنیاد است هیته بودن . hithu که در بند ۷ از هات ۴۸ آمده .

۶ - امید = ویترا واید من لسد. vōyathrā ، بنیاد واژه درست روشن نیست ، نگاه کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

۱ - دوگانه = او ب uba صفت است (در تأثیت او با ubâ) بسا صفت جهان (= آهو مهر) ahu آورده | بیازدهمین بند

شده : دوچهان، چنانکه در یستا ۳۵ (هفت هات) پاره ۳۸ و پاره ۳۸ و یستا ۳۸ (هفت هات) پاره ۳ و یستا ۴ (هفت هات) پاره ۲ و جز آن.

۳ - خورش = خورته *xvarətha* نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲.

۴ - با = مت *mat* در گزارش پهلوی اپاک *apák* ساهم

در اوستا بمعنی همیشه آمده و در گزارش پهلوی هم همیشك *tāwos* شده است

۵ - استواری، پایداری = اوت یوتی *aut yuti* نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰.

۶ - نیرو = تیویشی *təvīshī* «*تیویشی*». نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۷ - برافراشتن = وخش *vaxsh* بامی *vaxsh*. نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۸ - اینچین = تائیش آ *tāiš-ā* سودنه - س. بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - پروزساختن، کامیاب کردن = تهُوئی *thwōi* نگاه کنید Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798، به :

Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۱۰ - هماورد بدخواه = وی دواشنگه *vād vī-dvāēshanh* «*وی دواشنگه*». در گزارش پهلوی جوت بش *jut-bēs* از واژه وی *vī* که بمعنی ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد، در جلد وندیداد) واژه دواشنگه *vī-dvāēshanh* سنتیزه، دشمنی که در بیادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت.

۱۱ - آین، دستور، داد = رازر *rāzr*. در بند ۶ از هات

۱۲ - رازن *rāzan* (سکون). در همین بند ۱۲ از هات ۳۴

دو از ده میں بند | نیز راشن *rāshn* (سکون). معنی پاداش است، پاداشی که

- از روی آین و دستور ایزدی است مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ازهات ۶
- ۳ - خواستن (*وام‌نیز* .) = وس *vas* یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ ازهات ۳۱.
- ۴ - ستایش = ستوت *ستوت* *stūt* . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۴ - پرستش = یسن *Yasna* دهدود *yasna* . نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۵ - شنودن = سروئیدیائی *ددود* *srûidyâi* (Inf.) در بند ۵ از هات ۴ نیز آمده، در بند های ۱۳-۱۴ از هات ۴ با جزء فرآ آمده: *ددل* *fra-srûidyâi* از مصدر سرو *ددل* *sru* ، یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۶ - اشی *اشه* *ashī* . ایزد پاداش است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ واژبرای واژه پخش کردن = وی دا *واه* *vah* . یادداشت شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۷ - آموزانیدن (*ددنه* *sânh* .) = سانگه *وسه* *sru* نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.
- ۸ - راه = پتھه *پتھه* *path* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.
- ۹ - خوشگذر: [راهی] که از آن بخوبی و آسانی توان گذشت = خوئت *خوئت* *xvâta* ، از خو *خو* *xa* . (خوب) واژ اسم مفعول ایت ۱۴ ص ۷۰ از مصدر ۹ . ای (رفتن) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰.
- ۱ - راه = آدون *آدون* *advan* . نگاه کنید سیزدهمین بند یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱.
- ۲ - گفتن (*کلمه* *کلمه*) = مرو *مرو* *mru* . در بند پیش بجای

همین واژه فعل وَجَّ بکار رفته باجزه فرا: *لِسَدْ «سـ»*. *frâ-vae* فرا گفتن .
 ۴ - خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکِرت *۱۴۹. ۲۵۴ صـ۴*.

hû-karêta

۴ - دین = *دِينَا وَيَدِينَ «سـ»* . *daêna* نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا معنی دین و کیش نیامده بسا معنی وجود ان است، در اینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از مرگ پیکر آسا پدیدار گردد، نیکو کاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد، این عقیده که یکی از نظر ترین آین مزدیسناست، بخوبی از همین بند ۱۳ از هات ۳۴ پیداست. نگاه کنید بجلد دوم یشتماصل ۱۵۹ - ۱۶۶ .

۵ - سوشیانت = *سُوْشِيَّنْتْ دَوْسَدْ سَهْدَهْ*. *sacshyan* ، در کتاب سوشیانت جدا گانه از آن سخن داشتیم، آنچه در اوستا نامه های پهلوی و پازند درباره آن آمده یاد کردیم، در اینجا یاد آور میشویم که در آین مزدیسنا بظهور سه موعود نویدداده شده که هرسه از پشت خود پیغمبر زدشت اند و هر یک هزار سال جدا از هم دیگر، پدید خواهند آمد و جهان از آسیب اهربینی خواهند رهانید. پسین موعود که بویزه سوشیانت خوانده شده، رستاخیز خواهد برانگیخت. در گاتها، سرو دهای مینوی خود پیغمبر، شش بار بو اڑه سوشیانت بر میخوریم. سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵ و در بند ۹ از هات ۴ و در بند ۲ از هات ۳ در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸. نگارنده در گزارش این شش بند خود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را یاد داشت، سوشیانت از مصدر سو *su* در آمده که معنی سود بخشیدن است، سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یا سوددهنده و سود رساننده، چنانکه در جای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژه سوا *دَدْ «سـ»*. *svâ* که از همان بنیاد

است، در اوستا از سودجوادانی به رو بخشی که در روز پسین هایه رستگاری است، اراده می‌شود) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۴۴).

بعای سوچیانت در گزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهانده و رستگار سازنده و یاوری کننده.

۶ - خرامیدن (*urvâxas*) = اورواخش *urvâxas* نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷ - مزد = میرزاد *mizd*. در پهلوی مزد *mizda* ، در پهلوی مزد *mizdavant* میرزد نت *mizdavant* که در بند از هات ۴۳ آمده یعنی مزدمند، در گاتها واژه میرزاد بسیار آمده، چنانکه در بند های ۱۸-۱۹ از هات ۴۴ و جز آن.

۸ - نیک اندیش = هودا *hu-dâ* نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹ - پیمان داده شده: *eish* آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش یینی کردن، امید وار بودن. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۰ - بخشایش (وظیفه و مقری = دَتْهَرَ *dathra*) نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۴ از هات ۳۱.

چهاردهمین بند | ۱ - آری = زی *گ*. *zî* در این بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده ایم.

۲ - آرزو شده = وئیریه *vairya*. صفت است (در تائیث وئیریا *vairyâ*)، در بند ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده از مصدر ور *vara*. برگزیدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸.

۳ - کنش = شیوه تهن *yaothana* نیز آمده، در بند آینده نیز آمده، بجای آن « کردار » آورده ایم.

- ۴ - بجای زندگی اوشتان **دیلر مس** *ustāna* = اوشتان *ustāna* دنده مس . و بجای صفت جهانی یا خاکی ومادی آستونت **مده مس** . آمده، یادداشتی شماره ۴ - ۵ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود .
- ۵ - همسایه = ورزن **واه لی** *vərəzəna* در پایان همین بند نیز آن بر میخوریم و معنی بزریگر گرفته ایم، با غاز گفتار پیشه و ران در جلد نخست گاته نگاه کنید .
- ۶ - از برای صفت « بارور » = آزی **مک** *azī* که صفت گاو آورده شده نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۵ ازهات ۲۹ (از واژه گاو بسا همه چار پایان سودمند خانگی اراده میشود) .
- ۷ - آین نیک یا خوب آموزش **هو چستی** *hu-čistī* سعد و فرد . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .
- ۸ - بخردی = خرتو **خ** *xratu* نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸ .
- ۹ - بجای « گشایش دهنده » فراد **له لس و** *frād* در بند ۱۲ ازهات ۴۶ نیز آمده، فراد *frād* نیز مصدر است (از واژه دا **وس** *dâ* دادن، بخشودن، ارزانی داشتن باجزء فرا **ل** *frâ*) در بند ۶ ازهات ۴۳ و در بند ۱۰ ازهات ۴۴ آمده همچنین در بسیاری از جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی فراخینن **ره لس و** *frâxvānitan* (فراخیندن) و فراج داتن **نه لمع** *frēh-dâtan* (افزون، بسیار) آورده شده، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۳ و بواثه فراییدی **له لس و** *frâidi* در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ ازهات ۵۳ نگاه کنید .
- پانزدهمین بند** ۱ - گفتار یا آموزش دینی = سرو نگه **دله مه** *sravanh* دشود . یادداشت شماره ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه کنید .
- ۲ - دام (قرص، فریضه) = ایشود **دیس دو** *ishud* نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ ازهات ۳۱ .

- ۳ - آشکار = هَيْثِيَّةٌ بَرْجَ مَدْنَ رَوْدَ . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات .
- ۴ - زندگی، جهان = أَهُوَ مَدْنَ . ahu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات .
- ۵ - خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ وَابِدَد { س . vasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات .
- ۶ - خرم یاتازه و نو = فَرَشَ لِلْمَوْعِدِ . fərasha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات .

اشتُوْدَگات - یسنا، هات ۴۲

۱ - در این جمله بجای واژه‌های « بکام دل »، « خواستارم »، « خواستار است »،

نخستین بند | « کام فرما » **vasəmî**. **uštâ** **vasəd**.
_____ | آمده، همه از مصدر وس **vasə** **uštâ** **vasəd**.

که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوشتا **uštâ** در آغاز جمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و با آرزو (نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰) همچنین واژه وس **vasə** از قیود است مانند واژه اوشتا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱)

در اینجا با فعل **xshî** مدد ہو ود. از مصدر خشی **xshî** که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستان و فرمان راندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یا کسی که در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد ، تواند کردن و در برآوردن کام و آرزو تواناست .

۲ - نیرو = تیویشی **levîshî** **levîshî** ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۳ - پایدار = اوت یوتی **ota-yûti** **ota-yûti** ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳۰ از بند ۷ از هات ۳۰.

۴ - رسیدن : در متن گت توئی **gat-te**. **gat-tóí** ، در بند ۱۰ از هات ۵۱ گت آه **gat-te**. **gat-te** باید گت توئی **gat-tóí** و **gat-tóí** و گته **gam** **gat-te**. باشد از مصدر کم **gam** **gat-te**. **gat-te** رسیدن، گامیدن ،

گراییدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ - داشتن=دریدیائی ۱۴۹ و درسد. dərədyâi = دریدیائی (Inf.) از مصدر در و بد. dar داشت، بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - شکوه=رئه ۱۴۹. rae، واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستایاد شده‌چون رئو ۱۴۹ «مد». یعنی شکوه‌نده در پاره ۴۲ از یستا ۲۲؛ رَعَسْتَمَ raəvastəma ۱۴۹ «مد» داده شده‌است. یعنی توانگرتر، شکوه‌نده‌تر در پاره ۱۳ از یستا ۱۰ و در پاره ۷۹ از زامیاد یشت؛ رِوس چیتهر ۱۴۹ «مد» داده شده. (در تأثیت رِوس چیتهر (raēvasēithrā) یعنی آزاده نزد در پاره ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسک؛ رئونت ۱۴۹ «مد» داده شده). پاًرا۱۴۹ یعنی شکوه‌مند در پاره ۲ از تیریشت در پهلوی رایومند ۱۴۹-۱۴۸.

در پاره‌های ۱-۷ از زامیاد یشت از پنجاه و سه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رئونت ۱۴۹ که در پاره ۶ آن یاد گردیده است، در بندesh فصل ۱۲ ققره ۱۸ آمده «کوه ریوند در خراسان است، بر زبر آن آتش بر زین جای گرفته، ریوند یعنی رایومند» آتشکده معروف آذر بر زین در روزگار ساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده در همین ریوند جای داشته است. ریوند سرزمینی بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده صفحه ۳۳ نگاه کنید.

۷ - پاداش - اشی ۱۴۹-۱۵۰. ashi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸

۸ - زندگی = گیه ۱۴۹-۱۵۰. gaya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹.

۹ - آرزوی فردوس = خواتهر و یا ۱۴۹-۱۵۰. x̌âthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

دومین بند

۴ - پاکتر خرد = سُپِّينيشتَ مئينيو *uddh* { درجه ۶ - سد } دده .

نگاه کنید *spēniṣṭa-mainyu* يادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۵ - آگاه : در متن *چيچيتھوا* آمد، در نسخه *آگاه* و *شناسا* و *بینا*، از مصدر *چیت* بدله مختلف نوشته شده است، صفت است بمعنی آگاه و شناسا و بینا، از مصدر *چیت* مودھا . *it*، يادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و يادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۶ - بخشایش = هایا *mâyâ* سددس . در پاره ۱۲ از یَسْنَا ۱۰ میا سددس . *mayâ* نیز با واژه *وَهُومَنگه* (منش نیک) یکجا آمده است .

۷ - روز = آیر مددمد *ayar* در جا های دیگر اوستا نیز ایر و آیان مددمه . *ayān* آمده، در بند ۷ از همین هات نیز بوazole ایر بر میخوریم . این واژه در فارسی دروازه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید: پریر ابلیس با جمعی ز اتباع بالفظ دلگشا میکرد تقریر (فرهنگ سروی) انوری گوید: پریروقت سحرچون نسیم باشدمال همی رساند بارواح بوی عبرت (فرهنگ اجمان آرا)

پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پُثُوا رُوَ و *paourva* (در فرس هخامنشی پرووا *paruva*) که بمعنی پیش است و از آیر *ayar* بمعنی روز .

چنانکه پیداست واژه روز (= آیر) در بند ۲ از هات ۴۳ بمعنی گاه و زمان بکار رفته است .

۸ - شادمانی = اوروا دنگه *urvâdanah* نگاه کنید يادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۹ - زندگی دیرپایا یا رندگی بلند = درگوجیاتی *daražō-jyâti* نگاه کنید يادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۱۰ - به = ونگهو *vanh* واسدمع . *vanh*؛ بهتر = وہینگه مومنین بند واهیانه *vahyânh* نگاه کنید يادداشت شماره ۵ از بند

۳ از هات

۴ - گراییدن، رسیدن (مدلی، پرسه، دسنه) = گم باجز، ایبی: ایبی گم
سدربه، نگاه aibi-gam، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸.

۵ - راه = پته path، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.

۶ - راست = ایزو لایزو، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰.

۷ - سود = سونگه savanh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۸ - آموزانیدن (مدهیست) = سانگه sânh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

۹ - زندگی = آنگبو anghu، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰ - جهان (مادی) = استوخت astvan!، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱۱ - مینوی (معنوی) = عنگه manaih، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۲ - درست یا آشکار = هئیت پیه haithya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۱۳ - آفریدگان = ستی sti، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۴.

۱۴ - آرام گزیدن، جای گرفتن (س. دیسکان) = شی با جزء آ: سدیخه، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۱۵ - راد مرد = اردر aradra، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲

از بند ۷ از هات ۳۴.

۱۴ - مانند تو، بتومنند = تهواَنت *thwâvan̄t*، نگاه کنید
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱.

۱۵ - خوب شناسا، نیک دانا= هوْزِتو *hu-zēntu* از دو
واژه آمیزش یافته، نخست از هو *hu* (خوب) و از مصدر زن *zān*
(دانستن)، درگزارش پهلوی خوب شناساک *سَعْدَوْهُ* درجاهای دیگر
از گزارش پهلوی خوب شناسکیه (خوب شناسایی)، دربند ۵ از هات ۶۴ و در بند
۵ از هات ۴۹ نیز بوآهه هوْزِتو برمیخوریم. یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و
یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بوآهه هُوزَاٽِتو *سَعْدَتِهُ* کدهم کدهم.

۱۶ - پاک = سپت *spēta*. نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از
بند ۱۲ از هات ۳۳.

۱ - بجای توانا تخم *صَمْدَنْهُ*. *taxma* آمده، صفت است (در تائیت
چهارمین بند *تَخْمَا*) یعنی دلیر، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخم
چنانکه در نام چیتهر تخم *تَخْمَةِيْثِرَا-taxma* که یکی از
سرکشان بوده، در آسگرت *Asagarta* (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه
خواند و در نام تخم سپاد *taxma-spâda* که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده،
از ماد، داریوش او را از برای سرکوبی چیتهر تخم فرستاد و درستگ نپشتۀ
بهستان (کتبیه ییستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد
یاد کرده است. چیتهر تخم یعنی دلیر نژاد و تخم سپاد یعنی دلیر سپاه یا دارنده سپاه
دلاور. تخم در پهلوی تک صو *tak* و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید:
یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هژبرا بزی سال دلیر
در جای دیگر گوید:

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز ازدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژه تهم بجا مانده است، نام رستم در اوستا یاد نشده، اگر مبیند باستی رَوْد تخم (رَوْد تِخْم) *Raodataxma* باشد. نخستین جزء آن با واژه اوستایی رَوْد (رَوْد) *raod* که معنی رویدن و درستن است، یکی است و دومین جزء همان تخم *taxma* میباشد، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یک اندام یا پهلوان بالا، همچنین گسته‌هم باستی در اوستا ویستخُم *vistaxma* باشد از واژه ستر باجزء وی: وی ستر *vāy-destxma*.

که در پهلوی ویسترن *vī-star* و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گسته‌هم یعنی گستربده پهلوانی یا کسی که زور و دلیری وی کشیده و گستربده است. واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان، پهلوان اندام. وجه اشتقاچی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده: «بی همتا تن یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد» درست نیست.

از همین بنیاد است تاشینگه صهیونی «مسوی». *tashyanh* (در تائیت *صهیونی*، «مسوی»). *tashyēhī* چنانکه در باره ۶۴ فروردین یشت، یعنی دلیر تر؛ تَچیشَت صهیونی «مسوی». *tančista* چنانکه درستا ۹ باره ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تَخمو تاشینگه صهیونی *taxmō-tashyanh*. چنانکه در کردۀ هفتم ویسپرد باره ۳، یعنی از دلیر دلیر تر.

۲ - شناختن بالندیشیدن (۴۶ آخوند). (= من ۶ مه). *man* در بسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۳ - پاداش = آشی مهیجه. *ashī*، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴ - بر گرفتن (۷۷ مه). (= هب ۷۷ مه). *hap*، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۵ - پیرو دروغ یا دروغمند و دروغپرست = درگوت و لئون «میگویند». پیرو راستی یار استی پرست = آشون *ashavan* «مد». ازین دو واژه پیروکیش دروغین یادبود استنا و پیرو دین راستین یامزد استنا اراده میشود. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۶ - گرما = گرم *garma*. در فرس هخامنشی نیز گرم *garoma*.

۷ - زور = آوجنگه *aojanh*. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۴.

۸ - نیرو = هزنگه *hazanh*. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۹ - روی نمودن یا رسیدن و آمدن (پوده) *gam*، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰ - نخست = پُئوارویم *paourvîm* «مدول». نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.

۱۱ - آفرینش = زانته *zatha*. در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده در پخشنهای دیگر اوستا نیز بسیار آن بر میخوریم چنانکه در استنا ۱۹ پاره ۸ و فرگرد ۲۱ و ندیداد پاره ۶، از مصدر زن *zân*. که به معنی زادن است در آمده. زانته در گزارش پهلوی گاهی به دهشن (آفرینش) و گاهی به زایشن گردانیده شده است.

۱۲ - زندگی = آنگهو *arihu*. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۳ - نگریستان (ویلاده). *darəs* = درس ویلاده. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۴ - مزد = میردان *mîdavan*. صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴.

۶ - هنر = هوَنَرَ مع دلایل. hunara در پهلوی هنر ساد معنی که امروزه بازه هنر در فارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که بازه هوَنَرَ در اوستا دارد. هوَنَرَتات مع دلایل، معنی hunarətât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است. هوَنَرَونَت مع دلایل، معنی hunaravant صفت است (در تائیث هوَنَرَوَئیتی مع دلایل، معنی hunaravaiti چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرمند ساد (هنر هونمند).

۷ - پایان، انجام = آپَمَ ساد apēma، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰.

۸ - گردش = اوروئِس دلایل، در بند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۱۵ نیز با آن بر میخوریم از مصدر اوروئِس دلایل، urvaës که معنی گردیدن و چرخیدن است در پهلوی دلایل ورتیتن از اوروئِس پایان و سر انجام زندگی اراده میشود.

۹ - آفرینش = دامی و سه د. dâmi، یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ و یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۱۵ نگاه کنید.

۱ - جهان = گیتها مع دلایل سه. gaêthâ، نگاه کنید ششمین بند | یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰.

۲ - بزر افزودن (دلسا و سه دلایل) = فراد لاسو frâd (دلسا و سه د.) یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴ نگاه شود.

۳ - ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ - داوری = رتو لاصد. ratu، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹.

۵ - آگاهانیدن (دلایل مع دلایل) = سنگنه دلایل sanh.

نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹.

۶ - خرد = خُرَّتُو *xratu* من ۳۰ صد.

۷ - هیچکس = نِیچی *načči* (صد ۲۲) ای، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲.

۸ - فریتن (ویت دود ۲۰ صد) = دَبْ وَتَت *dab*، بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - در آمدن یا بسوی کسی گراییدن (رسدل . پرسد سه)
هفتمین بند | = پیری جس *pairī-jas* رسدل . پرسد .

بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰ - نشان = دَخْشَارَ وَسَنْ دَنْ سَلَمَه . *daxšâra* ازوایه دخشت

وَسَنْ دَنْ سَلَمَه . (نشانه)، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۴.

۱۱ - روز = آیر *ayar*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از همین هات.

۱۲ - پرسش = فِرَسَا لَعْلَه دَه سَه . *ferasâ* در بند ۹ از همین هات نیز آمده از مصدر پرس *فرس* رسدل ده . *parəs* = لَعْلَه دَه . (*fras*) پرسیدن که در همین بند بکار رفته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۱۳ - زندگی = گَيْثَه تَه دَه فَعَلَه سَه . *gaethâ* همین واژه است که در بند پیش، جهان آورده ایم.

۱۴ - خود یا خویشن = تَنُو ۹۱ ص ۳۰ . *tanû* واژه ای که در فارسی تن گوییم در اینجا به معنی خویشن بکار رفته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۵ - شناساییدن (وَدَسَه) = دَسْ وَدَه . *dis* = دَسْ وَدَه . *daēs* ()، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳.

۱۶ - گفتن (سَلَه) = آُوج سَلَه . *aōj* سَلَه . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲.

هشتمین بند ||

- ۳ - نخست = پُوارویم **په سط دلیه**، paourvîm، نگاه کنید یادداشت.
شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.
- ۴ - زرتشت = زَرَتْهُوْشْتَرَ **کرمه لمه دیمه لس**. Zarathuštra
- ۵ - توانستن، یارستان (دوچه دده) = ایس دده is در بند آینده نیز آمده، یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۶ - بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هَيَّتِيهَ دَوَاشَنَكَه haithya-dvaēshaih. این صفت از دو جزء ساخته شده، از هر دو جزء در یادداشت شماره ۹ از بند از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۶ از بند از هات ۲۸ سخن داشتیم
- ۷ - پناه = رَفِنَكَه **لَمَلَه مَدُور**. rafənaīh، در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده، در بند ۶ از هات ۲۸ نیز با آن برخوردم، در پخشها دیگر اوستا رفنه که **لَمَلَه مَدُور**. rafnaīh آمده چنانکه در مهر یشت باره ۵ و جز آن، در گزارش پهلوی رامشن **لَمَلَه مَدُور**، از همین بنیاد است رِفَنَر **لَمَلَه مَدُور**. rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم، این واژه‌ها از مصدر رَب **لَمَلَه**. rap که بمعنی باری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده‌اند نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۸.
- ۸ - نیرومند = آوْجَنْگَهُونَتْ **مدْلَه مَدُور** «مد سه ۴۰». در بند ۶ از هات ۲۸ نیز بار فتنگه **لَمَلَه مَدُور**. rafənaīh یکجا آمده، یادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید.
- ۹ - بودن (سی ده ۶۶) = آه سه ah بودن، هستن.
- ۱۰ - آینده = آبوشتی سلیمانیه. ābūštî، در نسخه بدل سه. سلیمانیه. از مصدر بو **لَه**. bū بودن، از همین بنیاد است بو زدیاتی **رُبْعَه وَدَه**. būzdyāi که در بند ۱۷ از هات ۴۴ آمده است، نگاه کنید یادداشت

شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ - کشور دلخواه = وَسَسْ خَشْتَهْرَ وَادَدَدَدَدَهْ . *بَعْدَ سَمَنْ لَهْ* .

vasase-xshathra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ - دارا گردیدن (وَسَهْ) = دا وَسْ . *da* دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن و آفریدن و معنی دارا شدن و پذیرفتن و یافتن نیز آمده است .

۱۳ - تا هنگامی ، تا هر چند = يَوْتْ *تَاهْ* دَهْ *yavat* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۴ - ستاییدن (وَصَمَدَهْ) = ستو وَصَمَدْ . *stu* ستودن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ - سراییدن ، سروden (دَهْ دَهْ + بَهْ) = وَفْ *vaf* . نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱ - خواستن (فَاسِتَهْ) = وَسْ *wasd* . *vas* ، نهمین بند نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۲ - بازشناختن ، امتیازدادن = فَارْ « دَهْ دَهْ » . *vividuyé* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ .

۳ - دهش ، رادی ، بخشش = راتا *râtâ* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - نماز = نِمَنَگَه { *nemanh* } *6 مَدْعَى* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۱ - آین راستین = آش . *asha* ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است که شخصیت یافته ، دهمین بند امشاپنده اردیبهشت .

۲ - نگریشن ، دیدن (وَسَهْ) = دیس وَسْ . *dis* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

۳ - بجای پارسایی، آرمئیتی سـلـاـمـدـمـدـ. *ārmaiti* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.

۴ - بهم بیوسته یا یگانه و همراه (سـلـاـمـدـمـدـ). *hač* در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳.

۵ - خواندن (کـسـکـسـ). *zv*^{zu} بیاری خواستن، خواندن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.

۶ - درآمدن (سـلـاـمـ). *ar*^{ar} باجز، آ سـ. درآمدن، رسیدن، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۷ - پرسیدن (پـرـسـ). *parəs* فـرسـ (fras) که در همین بند نیز بکار رفته و در یادداشت شماره ۴ از بند هفتم همین هات نیز گذشت.

پـرـشـتـیـ (پـرـسـ). *paršti* یعنی پـرـشـشـ و پـاسـخـ یا گـفـتـ و شـنـوـدـ و گـفـتـگـوـ چنانکه در فروردین یشت بند ۱۶ آمده.

۸ - نیرومند = امـونـتـ (امـمـ). *əmavənt* نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳.

۹ - توانایی داشتن، توانستن، یارستن (سـنـقـیـسـ). *xshi* خـشـیـ (سـنـقـیـسـ)، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۱۰ - کامروا، بختیار = آئـشـ سـدـعـیـسـ. *aêsha*، باین واژه در بند ۱۷ از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۵۴ نیز بر میخوریم، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹.

آئـشـ *aêsha* در اوستا معنی گاو آهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پاره ۱۰ از فرگرد چهاردهم و ندیداد آمده، همچنین آئـشـ معنی جستجوی میباشد چنانکه در یستا ۶۸ باره ۱۳ از مصدر *دیـشـ*. *ish* (آئـشـ سـدـعـیـسـ). نگاه

کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از هات ۳۱.

یازدهمین بند ۱ - سخن = اوخذ **uxdha** همین واژه است که بجای آن در بند ۵ از همین هات، گفتار آوردم، نگاه کنید

یادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۲۸.

۲ - آموش یافتن، آموخته شدن (**وِوْدَدَن**) = دنگه وسیع.

آموزانیدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶.

۳ - رنج = سادر رنج دارد **sâdrâ**. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۴.

۴ - به بار آوردن، ساختن، انجام دادن (**دَهَدَدَن**) = سنگه دوسویع

نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹.

۵ - دلدادگی = زرُّدایتی **كَلْمَكْوِسْدَمْد**. zarazdâiti : برخی این واژه را از زرُّ زرده کرده‌اند. **zarez** (دل) و دا **وَسَدَ**. **dâ** (دادن) (دانسته‌اند، بنابراین دلدادگی درست معنی است که از دو جز، آن بر می‌آید، در گزارش پهلوی روایک دهشته دریو وسیع **ravâk** (rubâk) dahisnâ زرُّدا **كَلْمَكْوِسَه** در بند ۱ از هات ۳۱ در گزارش پهلوی روایک دهشته دریو وسیع **ravâk** (rubâk) dahisn زرُّدا که زرده است، واژه زرُّدایتی معنی اطمینان نیز بکار رفته است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱.

۶ - انجام دادن، بجای آوردن، ورزیدن (**واَلَّمْكَرَهَهُ وَرَسَدَهُ**) = ورزش کردن. **varez**، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - آموختن، فراشناختن، شناسایی به مرسانیدن (**لَلْسِنْ بِيَهْزِنَهُ**). دوازدهمین بند شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۱ از بند ۷ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۸ - فرمان دادن (**رَهْمَدَهَهُ وَلَفَسَهُ**) از مصدر آموج با جزء پیری

= ۵ مدد. مطفی. *pairi-aoj*، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲.

- ۳ - نافرمانی، ناشنوایی = آسر و شتی معدود نمود. *a-srusti*، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

- ۴ - برخاستن، بلند شدن = او زاریدیائی دی^۱ دودسد. *uz-ərədyāi*
 (inf.) = او زاریدیائی دی^۱ دودسد. *uz-ərəidyāi* در بند ۱۴ همین هات نیز آمده از مصدر آر مدل. *ar* که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات گذشت، در اینجا با جزء او ز *دک*. *uz* آورده شده.

- ۵ - همراه (سمعه، چشم). از مصدر *hae* که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۰ همین هات گذشت.

- ۶ - آشی مدل^۲ د. *ashi*، ایزد پاداش و فرشته بهره و بخش است و نیز معنی پاداش است، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

- ۷ - بسیار توانگر یا بزرگ شکوه‌مند = مانزا-ریه *māzā-riyeh*، همکرد. مدد. *mazā raya* از صفت *maz* مکن (مه، بزرگ) که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از *rāe* (شکوه، توانگری) که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱ همین هات برخوردیم.

- ۸ - هماورد = ران *rāna* دوگروه دینی: هزدیستان و دیویستان مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

- ۹ - بخش کردن (واپس دادن). *vāid* = ویدا *vāidā*، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- ۱۰ - شناختن = ویزدیائی *vāizdyāi*، *vāizdyāi* از مصدر *vôizdyâi* (inf.) مدد. *vāid* وید واد. *vāid* شناختن، دانستن، آگاه شدن. سیزدهمین بند یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید.

- ۳ - دادخواهی = آرِتَهه سـ۱۴۷ سـ. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۳۳.

- ۴ - کام = کام و سـ۶ سـ. kâma ، در بند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ با آن برخوردم. نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

- ۵ - بجای « زندگی جاودان » در گ و سـ۱۴۷ سـ. darəga یعنی دیرو در نک؛ یو سـ۱۴۷ سـ. یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است.

- ۶ - هیچکس = نیچی { سـ۱۴۷ و naēši ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲.

- ۷ - بجای « بر آن شدن » = ایتِ دـ۱۴. itē (Inf.) از مصدر . ای یعنی شدن، رفتن، آمدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

- ۸ - ناگزیر کردن، ناچار کردن، واداشتن (و سـ۱۴۷ سـ.) = دَرْ و سـ۱۴. dar، یادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- ۹ - هستی = ستی سـ۱۴۷ سـ. sti، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۴ نگاه کنید.

- ۱۰ - آرزو شده = وَمِرِيَه فـ۱۴۷ سـ. vairya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۴.

- ۱۱ - گفته شده (فـ۱۴ سـ.) وَجْ vač ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

- ۱۲ - پناه = رَفِنَّكَه لـ۱۴ { سـ۱۴۷ سـ. rafənāh | چهاردهمین بند | نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از همین هات.

- ۱۳ - مهربان: بجای آن فرا خشنمن (لـ۱۴ سـ. frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا سـ۱۴ { سـ. xshnâ با جزء فرا لـ۱۴ سـ. frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholo و هارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کردند، از همین بنیاد است واژه فرخشni **فرخشن** fraxshni (فرخشنین fraxshnin) که در همراهیت پاره ۹ و پاره ۲۴ و در زامباد یشت پاره ۴۸ آمده یعنی اندیشناک.

۳ - مرد = نا { س. nâ = نر { م. (نر) مرد، کس، در بند آینده نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸.

۴ - دانا = وَدَمْنَ وَدَمْنَ وَدَمْنَ { س. vaêdamna از مصدر vid وارگی، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۵ - توانا : بجای آن ایسون دنددم. isvan در بند ۴ از هات ۴ نیز آمده، صفت است از مصدر ایس دو. is توانتن، نیرو داشتن. ایسون در گزارش پهلوی به خواستار سُسَوَدَمْلَه، گردانیده شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸.

۶ - دوست = فَرِيَه **فریه { م. frya صفت است در تأثیت فریا fryâ یعنی دوست، ارجمند، گرامی. در گزارش پهلوی نیز دوست آمده، از مصدر فری ۱۵. دوست داشتن، خشنود کردن، در آمده است. در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند های ۲ و ۶ از هات ۴۶ نیز بوآژه فریه بر میخوریم. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۹.**

فُرِيَه frya نیز نام دوتن از پارسایان است، چنانکه در پاره ۱۱۰ و پاره ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند.

۷ - ارزانی داشتن (وَدَوِيَه.) = دا وَسَدَ دادن، بخشیدن.

۸ - شهریاری = خشتر **خشنود دادن xshathra**

۹ - میانجی، دستیاری = هچا **هچمه س. hačâ یعنی « از »، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۲۸.**

۱۰ - آش **دَلَيَّه م. asha دین راستین.**

- ۱۱ - رسیدن (لایم سمه .) از مصدر آنس مدد. ^{۴۶} بحسب آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ ، در این بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ۴۶ با جزء فرا ل (س . frâ) (فرو ^{۱۱۵۴۲} frô) آمده ، درگزارش پهلوی رسیتن ددهم . شتن ^{۱۱۵۴۳} آمن سو ^{۱۱۵۴۰} رسیدن ، شدن ، آمدن . یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ از هات ۵۱ و بواره آژدیائی مده و دسد . azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .
- ۱۲ - برخاستن ، بلندشدن . = او ز ارمیدیائی در ^{۱۱۵۴۱} ده و دسد . uz-ərəidyâi نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ همین هات .
- ۱۳ - برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بضدکسی رفتن = آز مکی . azé از کس . zâ یعنی رفتن ، گراییدن ، در بند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ سه . آمده .
- ۱۴ - خوار دارندگان ، نتگین کنندگان ، پست شمرندگان = سردانان ^{sarədanâh} در ^{۱۱۵۴۲} دسد . بارتولومه Bartholomae آنرا از بنیاد واژه سانسکریت sardhati دانسته ، درگزارش پهلوی به سرداران اک ^{۱۱۵۴۳} ملد نسو گردانیده شده و این درست نیست .
- ۱۵ - آین ، آموزش ، فرمان ، آگهش = سنگه ددهمین سه . səngha نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .
- ۱۶ - با = مت ^{۱۱۵۴۴} mat . نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۴ .
- ۱۷ - همه = ویسپ ^{۱۱۵۴۵} vāp ده سه . vispa یکسره ، سراسر .
- ۱۸ - آموزش ، گفتار ایزدی ، سخن مینوی = ما تهر ^{۱۱۵۴۶} لم . mathra نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۱۹ - بیاد داشتن ، بر شمردن (^{۱۱۵۴۷}) = مر مدل . mar نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۲۹ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ .
- پانزدهمین بند | ۱ - آگاه ساختن - او شیائی ده دسد . usyâi
- (Inf.) از مصدر وَج ^{۱۱۵۴۸} vac آگاهانیدن ، گفتن

بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - آموختن، آموزاندن (*tushnî*) = دخش و سرمه .
نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .
daxsh

۵ - توشنامیتی (*tushnâ-maiti*) ، در اوستا همین یکبار
باين نام که از آن ايزدي اراده شده بر می خوريم . بارتولومه Bartholo آنرا نام
دیگری از برای سپت آرمیتی (سپندار مذ) دانسته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵
از بند ۲ از هات ۳۲ و به Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامیتی = توشنامتی (*tushnâ-mati*) نیز نام زن
پارسایی است که در پاره ۱۳۹ فروردین بیش با گروهی از زنان نیک یادگردیده به
فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامیتی یعنی نهاد آرام یامنش خموش . توشنی (*tushni*) معنی آرام و خموش است ؛ توشنی شد (*tushnîshad*) که در پاره ۲۹ فروردین بیش آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده . جزو دومی این صفت که شد (*shad*) باشد از مصدر هد (*had*) نشستن در آمده است .

۶ - همیشه = پُئورو (*pouro*) یعنی پُر ، بسیار ، بیش . این واژه و هیتهای دیگر آن در هر کجا اوتا که آمده ، در گزارش پهلوی وس (*vas*) (کبد و لد (*kabad*) بس ، بسیار یا پور (*pur*) پُر) شده است ، در اینجا « همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۶ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۷ - بجای « مایه خوشنودی شدن » در متن (*xshnu*) آمده از مصدر خشنو (*xshnu*) خوشنود کردن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۸ - در باره پیرو دروغ و راستی پرست ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۴

همین هات نگاه کنید.

- ۷ - برآشته یا کینهور و دشمن = آنکر سمهیون زده angra ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ .
- ۸ - کردن (سویل) از مصدر دا وس . dâ دادن باجزه آ : a-dâ سویس . یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

شانزدهمین بند

۹ - برگزیدن (وا لد چوچون) = وز پادا var نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱۰ - پاکتر روان = سپنیشت مئینیو دد (دنرمه - دسد) روده spəniṣṭa-mainyu یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۱ - پیپکر آراسته = آستونت سعدص دام سهیم . astvant یعنی تنمند یا دارنده تن و پیکر . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ - زندگی = اوستان دنسه سه . ustāna نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۳ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = آتو جنگکهون سطح پیچیدن ز « سه » . aojōnghvat نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۴ - بجای « باد » که دو بار در این بند آمده ، خیانت سعد سه . hyât از مصدر آه سرع ah هستن ، بودن ، میباشد .

۱۵ - خورشیدسان = خونگ درس چوچون و سل دده xvāng.darəsa این صفت از خونگ سه . از واژه خون xvān در آمده و در گاتها معنی خور و کره خورشید و آفتاب است . هیئت دیگر همین واژه را که نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هور hvar آمده ، در فارسی هوز (= خور) گوییم (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) و از درس و سل دده . darəsa به معنی نگرش و یعنی از مصدر درس و سل دده .

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸) همین صفت در جاهای دیگر اوستا هور درسا به «مد» و «سد» دارد. آمده ، چنانکه در پاره ۱۳ از فرگرد پنجم وندیداد و در پاره ۵۱ از فرگرد ششم وندیداد و در پاره ۵۴ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . در گزارش پهلوی به خورشید نگیرشن سه‌دانه^{۱۰}، و ولی^{۱۱} خورشید نگرش کردانیده شده است ، یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش = آشی ملی^{۱۲} . یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

آشْتُوْلَگَاتِ: بِسَنَا، هَاتِ ۴۴

نخستین بند | ۹ - درست = اریش ۴۴۰۵، یادداشت شماره ۸
از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - نماز = نِمَنَكَه {۴۶۰۷}. در یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج {۱۶۰۷} و در فارسی نماز شده، در کزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیايشن آورده شده است.

۴ - واژه هایی که در این بند به «مانند شما» و «مانند تو» و «مانند من» آورده ایم در متن خشما و نت *xshmâvant* سده {۴۶۰۷}، با هم در کانها یوشماونت *yûshmâvant* سده {۴۶۰۷}. آمده است صفت است یعنی مانند شما، بشما مانند، چون شما، بسان شما (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹)، تهوأونت *thwâvant* سده {۴۶۰۷} یعنی مانند تو، بتومانند چون تو، بسان تو) نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱)

موَنت *mavant* در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند تو واژه پیش صفت است یعنی مانند من، بمن مانند، چون من، بسان من، در اینجا افزوده گوییم صفت هوَونت *hvâvan* سده {۴۶۰۷} یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود، بسان خود. در گاتها باین صفت بر نمیخوریم اما در بخش‌های دیگر، چنانک در فروردین یشت پاره ۱۴۶، بآن بر میخوریم.

هَوَونت *hâvand* سده {۴۶۰۷} که پسین جز، این صفت‌هار اساخته خود جدا گانه در اوستا بسیار بکار رفته، چنانکه در فرگرد هشتم و ندیداد پاره‌های ۳۱ - ۳۲ و در فرگرد پانزدهم و ندیداد پاره ۱۴ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند، مانا، در پهلوی هاووند سده {۴۶۰۷}

۴ - آموزانیدن ، آگاه‌انیدن (دوستی دادن .) = سنگه دادن .
sanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۵ - ارجمند=فربه ^{لذت}frya. دوبار در این بند آمده : یکبار صفت
اشا (اش سمعن س . asha) و در جمله پیش از آن معنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳ .

۶ - باری، همراهی=هاکوران hâkurâna ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳ .

۷ - دادن=درزدیاعی وسیع دادن . (inf.) dazdyâi (از مصدر وسیع .
dâ دادن ، بخشیدن در یستا ۲۷ پاره ۱ و در یستا ۳۵ (هفت‌هات) پاره ۴ نیز آمده .

۸ - بجای فرودآمدن (پوده میش .) از مصدر گم gam گامیدن،
آمدن ، رسیدن . در اینجا با جزء آ س . آمده است .

۹ - چگونه وسیع س . kathâ همچنین در بسیاری از
دو میون بند بند های همین هات آمده .

۱۰ - در آغاز یان خست=پئوارویم وسیع لذت . paourvîm نگاه کنید
بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱۱ - جهان ، هستی = آنگهو مده . aňhu با صفت و هیشت vahista
واسمه دنه مده . بهتر ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت
شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۱۲ - پاداش یا توان : کاته وسیع س . kâtha (وسیع) از مصدر
چی و . اه که معنی تلافی کردن و جبران کردن و دیه دادن و توان گزاردن
است (بارتولومه Bartholomae در فرهنگ خود kây نوشته) کاتها و چیتها
وسیع س . که معنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، هردو از یک بنیاد
هستند. چیتها در گزارش پهلوی (زند) توژشن ۱۴۵۹ شده چنانک چی اه
در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی معنی

- خواستن و گزاردن و ادا کردن و واپس دادن و گردآوردن و پرداختن است .
- بهاربندگی توختن شصت سال پراکنده گنج و برآورده یال (فردوسی)
- زنهار از آن دو چشم مست زنیار از آن دو چشم کین توز (فخر الدین عراقی)
- با غاز گفتار پادافراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .
- ۵ - سود دادن = سوئیدیائی دد و دسد. (Inf.) sūidyâi يادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .
- ۶ - دریافت کردن (نمد صد سیصد) = ایش دیش . ish يادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پیشی نمود صد آمده .
- ۷ - ضمیر او (ن ه «چ») . برمیگردد بزرتشت .
- ۸ - پاک سپنت هدیه مقدس . spənta سپند، مقدس .
- ۹ - سراسر، همه = ویسپ واپ دد ه . vīspa .
- ۱۰ - انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت دلرس همه irixta يادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .
- ۱۱ - نگران، آگاه = هار معسلام . hâra ، يادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و يادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۹ .
- ۱۲ - دوست = اوروتھه دل دید همه . urvatha يادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .
- ۱۳ - درمان بخش زندگی یا پزشک زندگی = آهومیش همه زندگی ahûm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خود را پزشک زندگی خوانده ، نگاه کنید يادداشت شماره ۲ آن بند .

- ۱ - کیست = که و م . ka ، در تائیت کا و م . kâ سومین بند
- در پهلوی «که» و «چه» ؟ در فارسی کی ، به بند های ۱ - ۲ از هات ۲۹ و بند های ۵ و ۱۲ از هات ۳۴ نگاه کنید .
- ۲ - آفرینش = زانه گهون همه . zâtha يادداشت ۲ بند ۵ هات ۴۳ .
- ۳ - پدر = پتر نمد همه . patar در بند ۲ از هات ۷ نیز مزدا پدر راستی

خوانده شده، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیک (و هومتنگه) او در بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینواست، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.

- ۴ - راستی = آش مدنیت asha؛ میتوان گفت در اینجا معنی دین راستین زرتشتی و آینه مزدیسنا مراد است.

- ۶ - نخستین = پُواورویه نمکدل (رد). paouruya، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۲۹.

۶ - خورشید = ۴۳۷۵۰. ازوازهخون سمه). خورشید، یادداشت
۶ سند ۱۶ هلت ۴۳.

۷ - ستاره = ستاره دو صمد . star در پهلوی نیز ستار **دَلْصَمَد** در اینجا یاد آور میشود که ستار نیز در اوستا بمعنی گستردن است همچنین ستار star در اوستاو فرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پاره ۵ و جز آن ، در پهلوی آستاریتن **دَلْصَمَدَتَان** **âstârîtan** و آستاریتن **دَلْصَمَلَهَتَان** **âstârêñitan** ستار دو صمد . stara یعنی گناه، بزه، یادداشت ۷ از بند ۴ هات ۴۴ .

- ۸ راه = آدون سو «س»، *advan*، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱.

- ۹ - دادن = (دات و سه ها . dât (از مصدر و سه . dâ آفریدن .

۱۰ - ماه = ماؤنگه **ماس**^{۳۷۵}. *mâñh*، در سانسکریت *mâś*، در فرس
هخامنشی و پهلوی و فارسی ماه، بجلد خرد اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰۵-۲۰۸ نگاه
کند.

- ۱۹ - میفزایید و میکاهد : «نیز دادم»، میفزایید از مصدر و خش *vaxsh* وابع نیز، افزودن، اوخشیانستات «نیز دادم» که در *uxshyastāt* پاره ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژه اوخشینت «نیز دادم» *uxshyant* یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر و خش وابع نیز) (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۱)؛ { { } } دادم. میکاهد از مصدر نه فرم { { } } داد. *narefs* کاستن (بارتولومه Bartholomae نرب *narəp* نوشته)

درگزارش پهلوی (= زند) نرفستن **دل دده سهر** *nirfsitan* کاهیدن، کاستن، نرفسانست **دل دده سهر** *nerefsastât* که در پاره ۲ ماه بیشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژه نرفست **دل دده سهر** *nerefsant* یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نرفت *narefs*)، در پاره ۲ ماه بیشت، که در پاره ۴ ماه نیایش تکرار شده، آمده: «چگونه ماه میفزاید؟ چگونه ماه میکاهد؟» – پانزده (روز) ماه میفزاید، پانزده (روز) ماه میکاهد. مانند هنگام افزایش، همچنین (است) هنگام کاهش، همچنین (است) هنگام کاهش، مانند هنگام افزایش؛ «از کیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؟» پسین جمله از بند ۳ از هات ۴ میباشد، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۹ هات ۵۳.

۱۲ - دگرباره = تهوا *thwa*. از ظروف زمان، تهوا نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته، همچنین تهوا *thwa* از ضمایر ملکیه (وصیه) است، در تأییث تهوا *thwa*. یعنی از تو، از آن تو، چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ - دیگر = آنیه *anya*. یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۱۴ - دانستن، دریافتن = ویدویه *viduyê*. یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹.

۱۵ - خواستار بودن (فاسده) = وس *vas*. یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۱ - نگهداشتن (فاسده) = در ویدا. *dar* داشتن، نگهداشن، معنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۲ - زمین = زانم *zam*. در پهلوی زمیک که در فارسی زمی نیز گوییم: اساسی که در آسمان وزمی است باندازه قدرت آدمی است (نظمی) در بند ۱ از هات ۴۶ نیز آمده و معنی سر زمین و مرز و بوم گرفته شده، دریستا ۹.

پارهه ۱۵ زمرگوز که سل. ۷۹۲ک. Geldner zemar-gûz در متن اوستای گلدنر زمرگورو که سل. ۷۹۳ک. صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته: از واژه زانم که^۶. باز واژگوز نه ۷ک. اسامی مفعول گوز چه^۸ گز guz (= gaud Bartholomae نوشته gaoz) در فرهنگ منشی گود gûz یعنی نهفتن، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در باره زمین بجلد دوم یشتهها، گزارش نگارنده، ص. ۳۰۳-۳۰۶ نگاه کنند.

- ۴ - زیر = آدِ مَدْوَى adé از ظروف مکان است یعنی پایین، زیر، درجاهاي دیگر اوستا ادرَ سَهْمَلَه adhara، چنانکه در مهر يشت باره ۱۱۸ همچين ادرَ صفت بكارفته بمعنى زيرين دربرابر اوپرَ دَلَهْلَه upara زيرين چنانکه در فرگرد چهاردهم ونديداد باره ۷ و جز آن، درسanskريت adhara هيئت دیگر همین واژه آدئيري سَهْمَلَه. چنانکه درپارمهای ۵۶-۵۷ يشت وجز آن، آذئيري دَخْيُو سَهْمَلَه وَسَهْلَه adhairi-dahyu صفت است یعنی زيرين کشوری چنانکه در ههـ يشت باره ۱۴۴؛ آذئيري زِمَ سَهْمَلَه کَهْلَه adhairi-zema یعنی زير زميني چنانکه در تير يشت باره ۴۸، از همین واژه است در پهلوی ادرَ سَهْلَه adar و هج ادرَ سَهْلَه hačadar و در پازند ازير و در فارسي زير گويم، آدِ سَهْلَه adé دربرخی از نسخه ها با واژه هاي که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معني مایه اشتباه گردیده است.

- ۴ - آسمان: بجای این واژه در متن نینگه {ندلس} ^۶ nabañh آمده
بمعنی سپهر، جز همین یکبار، دیگر در اوستا با آن بر نمیخوریم. برابر است با واژه
санскریت nabhas

۵ - افتادن («سند مدد حی روس».) از مصدر پت با جزء او = مدد سند. ل. همچنان ava-pat، از همین واژه است افتادن در فارسی و آپستان سینه دادن opastan در پهلوی و ل. مدد pat در اوستا که از برای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در سینا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیان بشت پاره

۵۸ و جز آن.

۶ - آب = آپ سد. $\text{ap} = \text{آپ سد}$. ap (در فرسخ خامنشی آپی âpi) در بهلوی آپ ۲۴، آفت سد âfânt میگردید. âfant که در پاره ۳ تیریشت و در پاره ۱۴ مهربشت و در پاره ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند، دارای آب و از آوند که در فرهنگ‌های فارسی معنی ظرف، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفت اوستاست.

۷ - گیاه = اورورا urvarâ . urvarâ بسا در اوستا بصیغه جمع آمده، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه و رستنی و درخت است، در پهلوی اورور urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باوازه‌های دیگر آمیزش یافته چون اورور و چیتهر urvarô-çithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارنده تخمه گیاهها چنانکه در شن یشت پاره ۱۳ و جز آن؛ اورور و یشتر urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی با گیاه در مان کننده چنانکه در فرگرده قتم و ندیداد پاره ۴ و جز آن؛ اورور و ستریه urvaro-straya دل «سد». دل «سد» نیز سرمه. نام گناهی است که نسبت بگیاه‌ها از کسی سرزنش چنانکه در ویشتاسب (کشتاسب) یشت پاره ۷۳ و هادخت نسک فرگر دوم پاره ۱۳، جز، دوم ازوازه ستر ددم. star (گناه کردن) در آمده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۵.

۸ - باد = وات vatô . vatô در پهلوی وات vatô ، در گاتها همین یکبار آمده اما در پخش‌های دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم همچنین باوازه‌هایی که با آن آمیزش یافته چون واتو بر vatô واتو شوت vatôshutô یعنی باد برده چنانکه در فرگر دینجم و ندیداد در پاره‌های ۳-۴؛ واتو شوت vatôshutô واتو شوت vatô-shûta بر باد شده چنانکه در یسنا ۹ پاره ۳۲. در اینجا باد آور میشویم که زانم گردید. (زمین) و آپ سد. (آب) و اورورا urvarâ . (گیاه) و وات vatô واسمه. (باد) در پخش‌های دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند. چنانکه میدانیم در آین مزدیسناهر آنچه نیک و نفر است و هر آنچه از آن سودی آید و هایه خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

- ۹ - ابر=دوانن **و** **م** **د**. *dwanman* در گزارش پهلوی اور برهلا. *awr* (ابر) در جاهای دیگر اوستادونن **و** **م** **د**. *dunman* آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۲-۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پاره ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین در اوستا اور **م** **د** **ل** **د**. *awra* که در فارسی ابرگویم بسیار آمده چنانکه در تیریشت پاره ۴۰ و جز آن، همچنین واژه میغ: «میغ ابر بود فردوسی گفت همانا که باران نبارد ز میغ فرون زانک بارید برسرش تیغ»
(فرهنگ اسدی)

در اوستا **میغ** **م** **د** **ل** **د**. *maēgha* در همان پاره ۴۰ تیریشت و بسادر جاهای دیگر آمده است.

- ۱۰ - تندی=آسو سدد. *âsu*، در سانسکریت نیز آسو *âsu*، همین واژه معنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پاره ۱۳۱ و فروردین یشت پاره ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز ۴۳ (تیز)؛ آسیشت سدد **م** **د** **ل** **د** *âsista* یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پاره ۹۸ و جز آن؛ آسینگه سدد **م** **د** **ل** **د** *âsyanh* که در یسنا ۵۷ پاره ۲۸ و در ویسپرده هفتم پاره ۳ نیز معنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسو اسپ سدد. سدد **م** **د** **ل** **د** *âsu-aspa* صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پاره ۱۲ ارت یشت؛ آسو اسپوتام *âsu-aspotama* سدد. سدد **م** **د** **ل** **د** *âsu-aspotam* یعنی دارنده تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پاره ۹۸؛ آسو اسپیه سدد. سدد **م** **د** **ل** **د** *âsu-aspya* یعنی دارای اسب تند رویانیز تک چنانکه در مهریشت پاره ۳؛ آسو کثیریه سدد. سدد **م** **د** **ل** **د** *âsu-kairyā* تند کار چنانکه در پاره ۱ دین یشت؛ آسو یسن سدد. سدد **م** **د** **ل** **د** *âsu-yasna* یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پاره ۸۹، واژه آسو سدد *sdu* در فارسی نیز بجای مانده و آن واژه آهو میباشد یعنی غزال در پهلوی آهوك *shuk* و *ahûk* این جانور چون تیزتک و تند رو و چست دو است چنین نامیده شده است، اما آهو یعنی پلیدی و آلدگی و بزه یا عیب و نقص که در فرهنگ (ادیات) ما بسیار بکار رفته :

نامش آهو و اهمه هنر است	یعنی آن جانور که زاید مشک
آهومی در تونا نهاده خدا	مرحبا ای بنای آهو با
که در صحراء بر آهو بگذرد یوز	چنان در هجر بر من بگذرد روز
کرستن بر چنین حالی نه آهو است	اگر گویم بدین تیمار نیکو است
(فخر الدین کرگانی)	

و جز آن، این آهو با واو مجھول باید باشد. در یک رشته از واژه های فارسی بواسطه نقصان النبای عرب در کتابت، رفعه رفته در تلفظ امتیاز از میان رفته، واو مجھول از واو معروف، چنانکه یای مجھول از یای معروف، از همیدیگر شناخته نمیشود. آهو یعنی پلیدی و آلدگی از واژه اوستایی آهیت *sedmehit*. *âhita* که در پاره ۱۶ از شانزدهمین فرگرد و ندیداد بآن بر میخوریم در آمده است، در پهلوی آهوك *shuk*، آهیت *âhît* صفت است یعنی پلید، پلشت، آلد، ناپاک، شوخگین. آهیتی *sedmehit*. *âhiti* که در پاره ۲۷ از پنجمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۳ از ییستمین فرگرد و ندیداد و در یستا ۱۰ پاره ۷ و در مهریشت پاره ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی، آلدگی، ناپاکی است، در گزارش پهلوی آهوك بینشن *shokhînesh* شده، ناهید که نام ستاره زهره است در فارسی و نیز نام فرشته آب است در مزدیستا، از همین صفت آهیت *sedmehit*. با آن مدو. (= آ) م. a) که از ادوات نفی است، میباشد: *sedmehit*: *anâhita* یعنی پاک، بی آلایش بخشتهای جلد یشتها، گزارش نگارنده، *ص ۱۶۴ - ۱۶۵* نگاه کنید.

- ۹۱ - یوستن (*yuosten*) = یوج *yug* . یوچ *yuch* = یئوگ

۱۵ - نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰.

- ۱۶ - دادار، آفریننده = دانمی **دامی** dāmi، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۱ - روشانی = رَوْچِنْگَه **لسته زدن**، raočanh | پنجمین بند
یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰.

۲ - خوب‌کش = هوپنگه **سرومه** hvāpanh صفت است، در مهر یشت پاره ۹۲ و آبان یشت پاره ۸۷ و سنا ۱۰ پاره ۱۰ نیز آمده از هو **hu** (خوب) که در یادداشت شماره ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آنگه سرمه، برابر سانسکریت **apas** و لاتینی **opus** کار.

۳ - تاریکی = تمگه **صه** təmañh، یادداشت ۶ بند ۲۰ هات ۳۱.

۴ - آفیدن (**وسیم**). = دا وس dâ دادن، آفیدن، بخشودن.

۵ - خواب = خوفن **سندل**. xvafna، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۳۰.

۶ - بیداری = زئمن **کید**. zaēman، در گزارش پهلوی زیناوندیه دیگران او را زئنگه که در آن **zēnāngha** zēnāvandih معنی است، صفتی که از آن درآمده: **زئنگه‌هونت** کید **سوز** «مهجه». **zaēnāhvant** یعنی بیدار، زنده‌دل،

هشیار در پهلوی زیناوند کید **zēnāvand** چنانکه در مهر یشت پاره ۶۱؛ **زئنگهن** کید **سوز**. zaēnāhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم

وندیداد پاره ۴۶ و در سنا ۵۷ پاره ۱۶؛ **زئنی** کید **سوز**. zaēni که در پاره ۴۰

از فرگرد سیزدهم و ندیداد آمده نیز صفت است معنی بیدار، هشیار، تخشا، زئنی بودز

کید **ریلاس**. zaēni-budhra که در پاره ۳۹ از فرگرد سیزدهم و ندیداد

آمده یعنی دریابنده هشیار بودز **ریلاس**. از مصدر بود **اید** = bud.

بود **لاید**. budh (= بُود **رسط**). baod (بوی بردن، دریافتن، درآمده است) یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی رأیشت **بايد** **کار** مدحه. vī-zōišta که در

پاره ۱۰ از فرگرد هشتم و ندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر.

۷ - بامدادیاسپیده دم = اوشنهگه *(دینه) سه*. *ushanh*، بجلد خردماوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای اوشهین *(دینه) ده* *ushahina* که یکی از پنج هنگام شبازروز است : از نیمشت تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحة ۱۷۱ و ۱۴۹ نگاه کنید .

۸ - نیمزوز = آرم پیتهوا *سد ۴۶* . *ریشه* کله س . *arəm-pithwâ* از آرم *سد ۴۹* . *arəm* *سد ۴۶* . که جدا گانه در بند ۸ از همین هات آمده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان که شایدو سزاوار است » و از پیتهوا که با واژه پیتو *سد ۴۰* . *pitu* که در پاره ۱۱ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی پیت *رد* شده بمعنی خورش ، ازیک بنیاد است . بنابراین آرم پیتهوا هنگامی است شایسته خورش و آن گاهی است از شبازروز که ناهار خورند یا نیمزوز (ظهر) یا آنچنان که در بند هش فصل ۲۵ پاره ۹ آمده : *Ripitvîn* *rapitvîn* یعنی نیمزوج گاس *سد ۴۹* . *n-s-n* (نیمزوز گاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا ریتهوا *سد ۴۰* . *ripitvîn* آمده یعنی نیمزوز چنانکه در فرگرد دوم و ندیداد پاره ۱۰ ، *ripitvîn* *سد ۴۰* . *ripitwina* صفت است یعنی نیمزوزی چنانکه در تیر یشت پاره ۲۸ و یسنا ۹ پاره ۱۱ ، در باره ریتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرد اوستا ص ۱۴۸ - ۱۵۱ و صفحه ۲۴۵ نگاه کنید .

۹ - شب = خشبا *من دینه* س . *xshapâ* در مهر یشت پاره ۵۰ نیز خشبا در فرس هخامنشی خشپ *xshap* در جاهای دیگر اوستاخشپ *من دینه* . *xshap* هم آمده چنانکه در پاره ۵ سروش هادخت یشت و جز آن ، در پهلوی شب *رد* هیتهای دیگر این واژه خشپن *من دینه* . *xshapan* و خشنون *من دینه* . *xshafn* در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد پاره ۴ و آبان یشت پاره ۱۵ و جز آن خشنونیه *من دینه* . *xshafnya* که در پاره ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشنونیه *من دینه* . *xshâfnya*

که دریسنا ۶۲ پاره ۷ آمده با واژه شام فارسی پکی است.

- ۱۰ - پادآور: در متن هنتوهی *مانا* (manothrî) از مصدر من-

جعده {۰} man اندیشیدن ، بنداشتن؛ بادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

منتوهربی manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پاره ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پاره ۳۰ آمده، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور میشویم منتوهربی در اوستا که در گزارش پهلوی گرتون $\tau\lambda\mu\tau\tau\tau\tau$ شده، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاک ایزدی باشد در برابر گریوا grīva چندی «س». که از برای گردن آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد پاره ۷ از برای گردنه کوه آرزو ر $\tau\lambda\mu\tau\tau\tau\tau$. Arezûra کوهی که بر زیر آن دیوها انجمن کنند، بکار رفته است (نگاه کنید ییدادداشت پاره ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grīvā در گزارش پهلوی گریوک قلید grīvak شده همین واژه است که در فارسی گریوه شده باید گردنه کوه باشد در فرنگیکها معنی کوه پست و پشتة ملندگ فته شده، اوحدی گفته:

دیده اند از بیه، گریوه غیب رب خود را بدیده لا ریب

(فرنگ جانکری)

گریوپان ذله^{۱۲۷} grîv-pân در گزارش پهلوی پاده ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوتیریس و برداده. (وددلاده. Barthol. Kuiris) (باز تولومه kuîrit نوشه) میباشد و چنین توضیح داده شده کو د ۶ صلو لیمسد ۳۴ کلس^{۱۲۸} لیمسد = آن هچ ترک اپاچ آن زره بست یعنی آن که ترک را (کلاه خود را) به زره بند کریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا grîvâ میباشد، در پهلوی گریو ذله^{۱۲۹} grîv ۱۱ - بر گزیده، هوشمند، بخرد، فرزانه = چَزَدَنگهونت ۲۰۰ مگر ۲۰۱ «د سه^{۱۳۰} ».

۱۳ - پیمان، وظیقه، فریضه، تکلیف = آرتَهه مُلِّیت مـ. ar̥atha ، یادداشت شماره ۱ بند ۸ هات ۳۳.

۱۴ - بذرستی = هشیتهه مُعْسَدَه دـسـ. haithya ، یادداشت ششمین بند ۹ بند ۵ هات ۳۰.

۱۵ - نوید دادن (لَدَدَ) مـن دـسـ. (از واژه وج وامـ vae کـه در نخستین جمله هریک از نوزده بند این هات آمده بمعنی، گفتن است، در اینجا باجزه فـ لـلـمـ. fra یعنی فراگرفتن، نوید دادن.

۱۶ - یاوری کردن (وَرْبَهْ) مـدـمـ. = دباز وَرْبَهْ debaz در جاهای دیگر اوستا باز رـبـکـ. baz چنانکه در پاره ۹ فروردین یشت با جزو پیشی آمده: رـسـدـمـدـ - رـبـکـ. paiti-baz بمعنی پناه دادن، نگاهداری کردن، دـبـانـزـنـگـه وَرْبـکـرـدـمـ. debazanh کـه در بند ۶ از هات ۴۷ آمده یعنی یاوری، پناه، نگاهداری، بشتبانی.

۱۷ - شناختن (دـهـدـدـ.) = چیش دـسـ. eish (کـئـش kaêsh وـسـعـنـیـ.) نگاه کـنـید یـادـداـشت شـمـارـهـ ۴ بـنـدـ ۳ هـاتـ ۳۱.

۱۸ - از برای واژه جانور و صفت بارور نگاه کـنـید یـادـداـشت شـمـارـهـ ۵ بـنـدـ ۵ هـاتـ ۲۹.

۱۹ - خـرمـیـ بـخشـ : رـانـیـوسـکـرـتـیـ (سـدـدـجـ) . دـدـوـلـمـدـ . ranyô. skereti در بند ۳ از هات ۴۷ و در بند ۲ از هات ۵۰ نـیـزـ آـمـدـ وـمـانـدـ هـمـینـ بـنـدـصـفـتـ گـثـوـ نـعـمـطـ . gao گـاوـ یـاـ جـانـورـ وـ چـارـپـآـ آـورـدـهـ شـدـهـ وـ مـیـتوـانـ آـنـ رـاـ بـهـ رـاـمـشـ دـهـنـدـهـ وـ شـادـمـانـیـ بـخـشـنـدـهـ وـ خـوـشـکـرـدـارـ گـرـدـانـیدـ ، درـگـزـارـشـ پـهـلوـیـ بـهـ رـاتـیـهـ کـرـتـارـ (رـادـیـ کـرـدارـ) گـرـدـانـیدـ شـدـهـ ، بـارـتـولـومـهـ Bartholomae اـنـخـسـتـینـ جـزـءـ اـیـنـ صـفـتـ رـابـوـاـزـهـ سـانـسـکـرـیـتـ ranyati پـیـوـسـتـهـ وـ جـزـ دـوـمـیـ رـاـکـیرـتـیـ وـلـمـدـ . kərəti اـزـمـصـدـکـرـ وـمـلـ . kar (کـرـدنـ) دـانـستـهـ .

۲۰ - آـفـرـیدـنـ ، سـاخـتـنـ ، پـدـیدـآـورـدـنـ صـمـدـنـجـ . = تـشـ صـمـدـنـجـ . tash

در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

هفت‌تمین بند

۱ - ارجمند، بزرگوار = برخذ **ل۴۵۷۶** مه.

نکاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۹ هات ۳۲ . bərəxdha

۲ - فرزانگی = ویانا **واددس** مه. vyānā ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۹ .

۳ - پسر = پوتهر **ل۷۷۱** مه. puthra در فرس هخامنشی نیز putra پوتهر در سانسکریت putra در پهلوی پوس **ل۵۱۱** pus ، پوسر **ل۵۱۱** در فارسی پس و پسر و پورگوییم . در گاتها همین یکبار آمده اما در پخش‌های دیگر اوستا بسیار با آن بر می‌خوریم ، نگاه کنید یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۴ .

پوتهر در اوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی می‌آید و در برابر هونو **ل۷۷۱** hunu که از برای زادگان اهریمنی ناپاک بکار رفته چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۱۵ همچنین است در پخش‌های دیگر اوستا چنان‌که در آبان یشت پاره ۵۶ و مهر یشت پاره ۱۱۳ وزامیاد یشت پاره ۴۱ و جز آن در یستا ۹ در پاره‌های **ل۷۷۱** و **ل۷۷۲** پوتهر puthra به معنی پسر است در برابر دختر، چه در این پاره سخن از پسر و **ویونگهونت** **واب «م۳۷» مد ۳۷**. vīvāñhvant (ویونگهان) است که بیم **ل۳۷۶** مه . yimā (جم) باشد ؛ واپسرا آتهویه سدن کده ددم . Athwya (آتبین) که تهر اتنون **ل۷۷۳** مه . Thraētaona (فریدون) باشد، و از پران تهریت **ل۷۷۴** مه . (اترط) که کیرساپ **ل۷۷۴** مه . Kārəsāspa (گرشاسب) و برادرش اورواخشیه **ل۷۷۵** مه . urvāxshaya باشد، همچنین است در پاره ۱۸ آبان یشت که از پسر پُوروشپ **ل۷۷۶** مه . Pourushaspa سخن رفته که زرتهوشت **کمدانه در چ** مه . Zarathuštra (زرتشت) باشد و در پاره ۱۰۵ از همان یشت پسر آغوروت اسپ **مددانه** . Aurvat-aspa (لهراسب) که ویستاسپ **واب «م۳۷» مد ۳۷** . Vīstāspa (گشتاسب) یاد شده است چنان‌که پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نز ، اما واژه پوتهر در

پاره ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه و فرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه در آنجا سخن از بچگانی است که هنوز زایده نشده و در شکم مادراند . همچنین واژه پوتهر در اوستا از برای بچه جانوران بکاررفته خواه نزینه و خواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ - ۱۰ از آفرینگان گهنبار که از میش و گاو و مادیان و شتریاد شده واز برای بچه های آنها واژه پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره و گوساله و کره و بچه شتر است .

در پاره ۱۶ از فرگرد چهاردهم و ندیداد از برای بچه سگ (توله) نیز واژه پوتهر آورده شده است، اینگونه مثال در اوستا بسیار است. از این چندمثال که بر شمردیم بخوبی دیده میشود که واژه پوتهر که در فارسی پس و پسر و پور شده در اوستا بهمین معنی و بمعنی بچه نرینه و مادینه مردمان و چارپایان است. همچنین واژه گتو ^{۷۴} معنی ^{۷۵} در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاوگوییم و هم اسم جنس همه ^{۷۶} جانوران سودمند.

- دوستار = اوزم دک، uzema صفت است از مصدر اوز دک.
 (معنی aoz) در آمده که معنی گرامی داشتن یا بزرگ و بلند داشتن و حرمت داشتن است چنانکه در بند ۴۶ از هات، در گزارش پهلوی بلند اوزین **بلند اوزین** (لد لد ۶۹۳) buland-uzîtan یعنی بلند و برشدن، از همین بنیاد است اوزیه دک دس. uzya که نام یکی از پارسایان است و در پاره ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانز دده سه مدل دارد. usmânara لفظاً یعنی ستوده و گرامی نران (مردان) یا کسی که مردان وی را بزرگ و برتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پاره ۹۷ و پاره ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند.

- ۵ - پدر = پیتھر و زن ایشان را بندگی هات ۳۱. pithr، یادداشت ۲

- ٦ - کردن (کردن) = کر و می‌داند. بند ۹ هات

- ۷ - همانا = تائیش مسدوده . *tâiš* بند ۱ اهات . ۳۰ .

- ۸ - کوشیدن (سه سه av) = او سه بند ۱۳ بیادداشت

هات ۲۹.

- ۹ - خردپاک (روان مقدس) = سپنتا مئینیو بند ۶ مهد ۳۵، سپند مینو، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۲۸.

- ۱۰ - دادار=dātar و سمهل=drəphəluی نیز داتار و سمهل، در بند های ۶ و ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر da و سه dâ دادن، آفریدن، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸.

- ۱۱ - فراشناختن=فرخشتن لُلَمِنْ لِيَسْ (Inf.) fra-xshnî ۵ بند ۱۱ هات ۲۹،

هشتمین بند ۱ - آموزش=آدب شتی سو و سمهد. â-dišti از مصدر diš و دید. dis نمودن، شناسانیدن، آموزانیدن، آگاه کردن، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳.

- ۲ - بیاد سپردن = منداییدیائی ۶ مهد و سه و دید. məndâidiyâi یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱.

- ۳ - دستور، گفتار، سخن، دستور و گفتار ایزدی مراد است: او خذ ده مه. uxtha در بند ۱۰ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ بند ۶ هات ۲۸.

- ۴ - زندگی = آنگه هو مه ۳۵. aňhu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

- ۵ - پرسیدن (لُلَمِنْ). = فرس لُلَمِنْ fras پرس ۷ مهد. pərəs، در آغاز هر یک از نو زده بند این هات آمده.

- ۶ - بد رستی = آرم مه ۴. arəm، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

- ۷ - دریافتن، دانستن، آموختن = وئدیائی وا سین و دید. vaêdyâi (Inf.) از مصدر وید پاره vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

- ۸ - روان = اورون ده مه. urvan، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸.

بعای «چگونه» کا و سه kâ و در بند آینده بعای آن کتھا و دید سه.

آمده است. kathâ

- ۹ - بخشايش = وُهُوَ فاٹم *vohu* صفت است، در فارسي به (خوب، نيك) در اينجا چون اسم بكار رفته بمعني بهي، خوشی، نيسکي يا دهش و بخشايش.

- ۱۰ - شادي انگيز ياشاد کننده = اورواختنت دل «سمن» بین سمهای.

۱۱ - يادداشت ۷ بند ۱ هات، در متن اوستاي گلدنر *Geldner* در بند ۸ از هات ۴ urvâxshant پادها.

۱۲ - سمهای. نوشته شده و در نسخه بدل «سدودهای». و دل «سمن» به سمهای.

- ۱۳ - رسیدن یا پرهور شدن (سمن ۴۶ سمهای) = گم ۵۶۰ gam باجزه آ سه، در پاره ۵ از يستا ۷۰ نيز باين فعل با همين پسین جمله از بند ۸ از هات ۴ برمیخوريم، در متن سمن ۴۶ سمهای. صمس بجای سمن ۴۶۰ صمس. آمدنه، نگاه کند به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

۶ - ۳ - در متن آمده : کَتْهَا موئی - يَانِم - يَمْوَش - دَيْنَامْ -
Kathâ - möi - yam - yaos - daenam-yaoš - dâne يَمْوَش-دان | نهمين بند

دومی افزوده شده، دروزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

نخستین یئوش باوازه دان پیوسته است : یئوش دا = یئوردا **۳۲۶** مطابق س
 yaozdâ ، نخستین جزء این فعل هر کب ، یئوش (= یئور) برابر است باوازه سانسکریت
 dâ (دادن) میباشد. یئوردا یعنی درست کردن ، رسا ساختن ، پاک کردن ، از آلودگی
 بدرآوردن و از آلایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء یک
 فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : از آنهاست مصدر مانند **۳۲۷** داردا .
 maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطر سپردن که در پاره ۳۱ از یسنا **۹** بکاررفته و دو جزء
 آن از هم دیگر جدا شده ، در میان آنها باوازه وَجَ **۳۲۸** . vaea فاصله است ، در آغاز بند
 ۴ از هات **۳۲۹** دیدیم که فعل من **۳۴۶** . با جزء دیگر ش دد . **۳۳۰** . dadê
 man + dâ که هر ادف واژه مانند دا **۳۳۱** و بمعنی بیاد دادن و **۳۳۲** + دس .

بخاطر سپردن است، جداسده دو واژه میان آنها فاصله است: بند ۱۵. واژه ۹.
 دو جزء فعل کردند س. و س. = زرزدا کردکوسه. *zraz-dâ* که به معنی
 اطمینان کردن و ایمان داشتن است و در باره ۲۶ دروابع (کوش) یشت آمده از هم جدا
 کردیده حرف چه بند. *ea* که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چه ۳ س.)
ea یا چا س. *â* چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است)
 از صفت زرزدا کردکوسه. *zrazdâ* = *zarazdâ* دریادداشت شماره ۱۰ از
 بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یئوژدانگه ۴۸ ازهات که در بند ۵ ممه و سه زره. yaozdâh که در بند ۵ ازهات آمده و در پاره ۲۱ از پنجمین فرگرد و ندیداد با همان جمله گاتهاتکر ارج دیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یئوژدا ۳۴ دله و سه yaozdâ و واژه های دیگر از همین بنیادر اوستا بسیار آمده بویژه دروندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه هایی که از آن در آمده به یوشدارسینتن ۲ سه دله و دله ری ۱۱۰ yôṣdâsrênitân و یوشدارسیه یوسه دله و دله ۱۱ و جز آن گردانیده شده است و از برای توضیح افزوده گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه در جلد و ندیداد) از واژه دین = دینا و سه ۲۶ سه daêna که در این بند و در بند های ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتم بسا معنی وجودان است.

- ۳ - نیک‌اندیش = هودانو *hudânu*، پیرو‌آین مزد‌یستا
مراد است، نگاه‌کنید یادداشت ۹ بند ۳۰ هات.

۴- بجای خداوندگار در متن رعایت نموده. آمده از واژه پیشی رعایت paiti، در بند ۴ از هات ۳۵ پیشی رعایت paithi و در بند ۱۱ از هات ۴ پیشی رعایت pati آمده در گزارش پهلوی بت ۳۵ شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ۴ پس از بت pat افزوده شده خوتابی رسید (خدای)، همین واژه است که در فارسی بد پا بد شده بمعنی مهر و بزرگ و سور و خداوند با

صاحب و رئیس و در جزء یک رشته از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن بجا مانده است.

در بند ۴ از هات ۵۳ واژه پیشی paithi معنی شوهر بکاررفته همچنین در یستا ۹ باره ۳۳ و درارت یشت باره ۵۸، بسا در اوستا پیشی paiti با واژه‌ای دیگر آمیزش یافته: چون نما^نو پیشی {و س} {ب} . زند^نم^دص^د. ویس پیشی زند^نم^دص^د. vis-paiti؛ زنتو پیشی که زند^نم^دص^د زان^نت^و-paiti؛ دئنگ^نکه پیشی وند^ند^وس^د زند^نم^دص^د. dai^نhu-paiti، در پهلوی هان^نبت، زند^نم^دص^د ویس پت او^نر^وص^د؛ زند^نبت که زند^نم^دص^د؛ دهیوت زند^نم^دص^د، در فارسی میتوان خانه‌خدا و دهخدا و مرزبان و شهریار گفت. نگاه کنید یادداشت باره ۱۱ از فرگرد هفتم و ندیداد در جلد و ندیداد.

۵ - زوید یا پیمان = مدد^نم^دص^د. یادداشت بند ۱۰ هات ۳۰ a-si^نsti و واژه آسیشتی در گزارش پهلوی به تیز (تیز) گردانیده شده ناگزیر با واژه آسیشت سند^نم^دص^د âsi^نta که صفت تفضیلی است از آسو سند^ند. (تند، تیز) که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۴ همین هات گذشت، مشتبه شده است.

۶ - راستین = ارشو ^نم^دص^د «مد». یادداشت بند ۲۸ هات.

۷ - آموزاند = وسیع دو سه^ند.، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ همین هات.

۸ - مانند تو = تهواونت، یادداشت ۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۹ - واژه‌ای که «دریک سرای» آوردیم بجای هدم زند^نم^د وید^ند. ha-dam (زند^نم^د وید^ند). در بند ۱۴ از هات ۶ نیز آمده یعنی همان خانه، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵.

۱۰ - آرامداشتن، جای گرفتن، خانه ساختن، (زند^نم^د وید^ند). = شی ^نم^د.

shī، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۱۰ هات ۲۹.

دھمین بند هج ۱ - پیوسته یا یگانه و انباز (سه ۶۴۳ م) از مصدر *hae* باری کردن، همراهی کردن، پیوستن، انبازی

کردن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۲ - جهانی = گستهای *gaethâ* مع معنی سه.

۳ - فرونی دادن، پیش بردن، گشایش بخشیدن (*frâd*) =

فراد (*frâd*) (*frâd* + وس)، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴.

۴ - پارسایی = آرمئیتی *armaiti*. بند ۶ بدمد.

۵ - نگریستن، نگاه کردن (*visvâd*) = دی وع . *al*، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰.

۶ - کیش، آین، آموش = چیستی *eisti*. بند ۲ بدمد. یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۷ - باززو، بخواهش = اوسن *usân*. از مصدر *usân* وامده. *vas* که معنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹) در بند ۹ از هات ۵ نیز آمده. اوسن *Usan* نیز نام کسی است؛ همین واژه است که در فارسی کاوس شده. از کاوس، دومین پادشاه کیانی، پسر کی اپیوه، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده، چنانکه در آبان یشت پاره ۴ و بهرام یشت ۳۹ : کوی اوسن *kavi Usan* (کیکاوس)، این نام باستانی در فارسی اوس باشد. کاوس نامی است که با عنوان کی که در اوستا کوی ومه ومه آمده، آمیزش یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان بدرو پیوسته کیکاوس شده. بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتبه، گزارش نگارنده، ص ۲۲۷ - ۲۳۶ نگاه کنید.

۸ - بخشایش = ایشته *visvâd*. ۱۸۱۱، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

یازدهمین بند ۹ - پارسایی ها بند شماره ۴ از بند پیش و نیز میتوان معنی فرمانبری و فروتنی و نرم خوبی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درستخویی.

- ۱ - گراییدن (وایم داده‌ام) (از مصدر کم gam (گامیدن، رفتن)، باجزه وی = واچوند). vi-gam یعنی راه یافتن و گسترشیدن و نفوذ کردن .

۲ - گفتن (وایم داده‌ام). از مصدر وج vae .

۳ - برای این یا «ازینرو» = آئیش سده‌هی . ایادداشت بند ۳۱ هات .

۴ - در آغاز یا نخست = پُتو او رویه وایم داده‌ام . ایادداشت بند ۳ هات .

۵ - ۶ - برگزیدن (لایم طایه بروی) از مصدر وید vid جستن، پیدا کردن، بدست آوردن، باجزه لایم . fra یعنی فرا جستن، برگزیدن . ایادداشت بند ۶ هات .

۷ - دیگران = آنیه سده‌هی anya ایادداشت شماره ۱۰ بند ۷ هات .

۸ - بجای « خرد » مئینیو سده‌هی mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم . این واژه را گاهی به معنی خردگرفتیم و گاهی به معنی روان . ایادداشت بند ۲ هات .

۹ - بدخواهی = دواشنه و « سینه دسته ۳۷ » . dvaêshanh ایادداشت بند ۶ هات .

۱۰ - نگرستن (دد ددد ددد) = سپس ددرجه ده spas ، در بند ۶ از هات ۲۵ نیز آمده ، در گزارش پهلوی پاسپاریتین و مدد ۱۱۲۷ پاسیدن ، پاسداشتن ، پاسبانی کردن ، نگهبانی کردن . واژه سپس spas در اوستا به معنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهریشت در پاره های ۴۵ - ۴۶ و جز آن ، بهمین معنی است سپشتر و دن سه مدد . spaštar چنانکه در هرم زدیشت پاره ۱۳ ، سپسن ددن ددد ده . spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم و زدیداد پاره ۲۸ آمده . این دو واژه پسین در گزارش پهلوی به پاسبان و مدد ۱۳ کردانیده شده است ؟ سپشیتی و دن سه مدد . spashiti که در زامیاد یشت پاره ۶ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند ۱ - سخن داشتن (۳۴۴ دس.) = پرس (۷ مل۴ دو.) فرانس (۵ لدد.) parés که در آغاز هر یک

از نوزده بند این هات آمده ، در اینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ - یا = وا *vâ* برابر واژه لاتینی ve از حروف ربط است. در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ۴۵ بند ۱۱ ، هات ۴۶ بند ۴ و جز آن .

۳ - پیرو راستی = آشون *ashavan* مد ۳۷ مد «مد». دروغ پرست = درگوانت *drægvant* مد ۳۸ مد «مد». از این دعوازه پیرو دین راستین یامزدیستنا پیر و کیش دروغین یا دیویستنا اراده می‌شود . نگاه کنید یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ۴ از هات ۴۶ .

۴ - کدام یک = کتار *katâra* و مسد ۳۹ مد .

۵ - دشمن ، بدخواه ، کینهور = آنگر *añgra* در پهلوی گنّاک ۱۴ سو ، در پخش‌های دیگر اوستا آنگر *añgrâ* با واژه مئینیو یامئینیو : *añrô mainyu* مد ۳۶ مد «مد» و مدد ۴۴ مد ۳۷ . در پهلوی گنّاک مینوک ۱۴۶ و *añgra* اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یا خردخیره و روان‌پلید (روح خبیث و شریر) ، نگاه کنید یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ . در این بند ۱۲ از هات ۴۴ ازانگر *añgra* اهریمن اراده نشده ، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه در بند ۱۵ از هات ۴۳ بهمین معنی بکار رفته اما در بند ۲ از هات ۴۵ اهریمن مراد است .

۶ - بخشایش = سوا *sava* مد ۵۵ مد «سد» سود : سود جاودانی ایزدی مراد است یا بهره و برخی که در روز پیش مایه رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی ، بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۵ و بند ۱ از هات ۴۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱ ، نگاه کنید یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ - ستیزه کردن ، پرخاش کردن (*n̄edēmē . n̄edēmē . n̄edēmē*) = پشتی آز نهادن - بند ۱. *paitī-ar* پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت هات ۳ نگاه کنید.

۸ - بجای چیست در متن *yanhat* آمده : باید چی . *yanhat* که از قیود است بمعنی چه ، ازانگهت که از مصدر آه مسرع . ah (هستن ، بودن) در آمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol . XXXI, P. 117 ; A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ - پنداشتن ، اندیشیدن (*man*) = من ۶ مه . یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه کنید .

سیزدهمین بند ۱ - دروغ = دروج *وَلَدَّ* . *dru-* ازین واژه پیروان کیش دروغین دیوی سنا اراده شده ، همچنان در بند ۴ از هات ۳۳.

۲ - در متن آمده : نیش ، آهمت ، آ ، نیش ، ناشاما *nîsh-ahmat-â-nîsh-nâshâmâ* . کیش دروغین دیوی سنا اراده شده ، همچنان در بند ۴ از هات ۳۳ . *nîsh* دومی افزوده شده در وزن شعر زیاد است باید برداشته شود . ناشاما از مصدر ناش *nîsh* . *nâsh* (بردن) با جزء نیش ، (= نیز) *deh* . *nîz* (نیش) : نیش ناش *nîsh* . *nîsh-nâsh* یعنی دور کردن ، پیرون بردن ، دور راندن ، بر کنار ساختن .

در یسنا ۶۱ باره ۵ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی که همین جمله از بند ۱۳ هات ۴ در آنجا تکرار شده ، در گزارش پهلوی بجای آن نیتن *nîtan* = *nîtan* (در هزو ارش و *dzaluntan* دزلوتون) یعنی کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم که نیتن در پهلوی با واژه اوستایی نی *nî* (کشانیدن) یکی است .

واژه ناش با جزء فرا : فراناش **فراناش** **frā-nâsh**. (سدیع) دوبار در پاره ۵ از آفرینگان گهنجار آمده و در گزارش پهلوی بورتن **لله** (بردن) شده است، در پاره ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش {دیم} **nis** و پئیتی **نندصد** آمده paiti یعنی دگرباره راندن، دوباره کشانیدن. آ... ناش سد... **سدیع**. که در بند ۱۴ از همین هات آمده (با جزء آ سد.) نیز معنی آوردن است. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ آن بند.

۳ - پُر = پرن **(ع) ل** {مد}. **pərəna**, **پرن**, **درپهلویبور** **ر**, **pur**, **پرن** **پر** اوتا بمعنی پر (پر مرغ) است چنانکه در بهرام یشت پاره ۴۴، پرن معنی پر صفت است (اسم مفعول) از مصدر **پر** **ل**. **par** یعنی پر کردن، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ برخوردیم. پر با جزء هام: **پ** **ه** **ام**-**پ** **ل**. **ham-par** در پاره ۴۸ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده، در پهلوی هنبار تن **بـلـهـ** **bârtan** و در فارسی انباردن (انباشت) گوییم. از همین بنیاد است انبار. پر **par** نیز معنی گذشتن و گذر کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا **لـلـسـ**. **frâ** (فرو **لـلـ**). آمده است، همچنین در پاره ۶ از یستا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است، در پهلوی ویتا تن **صـلـهـ** **vitârtan** گذشتن، در پاره ۲۷ از فرگرد سوم وندیداد با جزء آ سد. معنی گذر کردن، فرا رسیدن و درآمدن. در پاره ۱ از خورشید یشت با جزء نی **لـلـ**. آمده بمعنی فرو بردن. بایین آوردن و جز آن. همچنین پر **لـلـ**. **par** بمعنی بسرا رسانیدن است چنانکه در پاره ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد و بمعنی برابر کردن و درست کردن و در گذراشیدن گناه و جبران کردن است چنانکه در پاره ۲۷ از فرگرد ۱۹ وندیداد و با جزء پئیتی **نـندـصـدـ**. **paiti** در پاره ۱۰۷ از فرگرد ۸ وندیداد. نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۴۸.

۴ - نافرهانی = اسر و شتی **نـدـوـلـ** **نـهـصـدـ**. **a-srusti**، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۵ - کوشیدن **(سدیع)** **سدـوـلـ** **سدـصـدـ**. **(azmصدردیو)** **وـوـ**. **div** (بار تولو مه)

نوشته dyav ۱ در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزه آ .

۶ - یوستن (۴۲۰۰ س.) = هَجْ عَدَدْ hač، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسن = فِرَسَا fərasâ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۳ .

۸ - آرزو داشتن (۴ سمن ملا .) = کَنْ وَسْدَ kan در پاره های ۱۱ - ۱۲ از فرگرددوم هادخت نسک به معنی دوست داشتن است، بمصدر کا وَسَدَ kâ که از همین ریشه و به معنی خواهش داشتن و آرزو کردن است در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۳ برخوردم، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَنْ وَسْدَ kan نیز در اوستا به معنی کندن است، در پهلوی کنن . ۱۱۵۱۹

۹ - سپردن (وَدَدَه .) از مصدر da وَسَدَ dâ چهاردهمین بند دادن، در بند ۸ از هات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی

سخن رفته است .

۱۰ - برافکنند = نی مرا نزدیکی { د - ۱۴۶ لجه دهد و دسد . ni-mərāz-dyâi (Inf.) در گزارش پهلوی (= زند) مر جینیتن ۱۴۶، ۱۳۶۲۹ تباہ کردن، ناگزیر مرا نزدیکی از مصدر رمرج وَسَدَ marəe (تباہ کردن، میراندن کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ بند ۱ هات ۳۱) اما مرا نزدیکی از مصدر مرز وَدَدَکَنْ marəz در آمده، مصدری که در پهلوی مالیتن وَسَلَّهَ و در فارسی مالیدن شده، این واژه با جزء نی { ن . nî به معنی فرو مالیدن و بزر افکنند و پست کردن است .

۱۱ - دستور = مان تهر وَدَدَن [س . mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۱۲ - آین = سِنگَه وَدَدَن سَهَه . səngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۱۳ - شکست یا گُستگی = سینا وَدَدَ سَدَ sinâ، از مصدر سید وَدَدَ

، (بارتولومه Bartho نوشته saēd) در پاره ۴ تیر یشت با جزء ن ملا چه . sid parōit و جزء سه ava (عَدَدْ وَسَدَه) آمده، در فارسی گستگی

(گسلیدن).

۶ - سترگ یا نیرومند و زورمند = امَّ وَنَتٌ ۴۶ مـ «مد سهپـ». *āmavant*. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۷ - دادن = داؤئی . وـسـدـ «طـهـ». *dâvôi* (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن، از مصدر دا وـسـدـ. *dâ* ، دربند ۲ از هات ۲۸ نیز بوارة داؤئی برخوردیم، دربند ۱۹ از هات ۱۵ با جزء آئیبی مـدـلـهـ. *aibî* آن خواهیم برخورد، معنی گذاردن و نهادن.

۸ - رنج ، آزار ، تنگی ، تباہـی (وـسـدـ لـیـسـ ۴۴۷ـ). = دوـفـشـ وـسـلـهـ. *dvafsha* ، دربند ۸ از هات ۳ (وـسـدـ لـیـسـ ۴۷ـ). دوـفـشـنـگـهـ وـسـدـ لـیـسـ ۴۷ـ. *dvafshanh* آمده، درگزارش پهلوی در هر دو بند این واژه از مصدر دب وـسـدـ *deb* (فریقتن) دانسته شده، از این رو برخی از دانشمندان آنرا معنی فریب و برخی دیگر معنی فریفتار گرفته‌اند، بوارة دـفـشـنـیـهـ وـسـدـ لـیـسـ ۴۷ـ. از مصدر دب وـسـدـ) در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۳ نگاه کنید و به

Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomae : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ - ستیزه = آـنـتـ آـدـدـهـ. *asta* ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰ - آـورـدن : در مـتن سـ.جـهـ. وـسـدـ لـیـسـ ۴۷ـ. کـمـکـوـسـهـ. مـدـسـلـیـسـ ۴۷ـ آـورـدن : در مـتن سـ.جـهـ. وـسـدـ لـیـسـ ۴۷ـ. کـمـکـوـسـهـ. مـدـسـلـیـسـ ۴۷ـ حـرـفـ آـ در سـرـواـزـهـ زـيـادـتـيـ است بـايـداـزـبـرـايـ وزـنـشـعـرـآـزـمـيـانـ بـرـداـشـتـهـ شـوـدـ. نـاشـ باـجزـهـ آـ ... نـاشـ سـ...{سـلـیـسـ ۴۷ـ. اـزـ مصدر نـاشـ {سـلـیـسـ ۴۷ـ در آـمـدـهـ کـهـ در شـماـرـهـ ۲ـ اـزـ بـندـ پـیـشـ گـذـشتـ.

۱ - پـسـ آـيـاـ = يـزـيـ مـدـكـهـ. *yazı* ، در بـندـ هـمـينـ پـانـزـدـهـمـيـنـ بـندـ هـاـتـ نـيـزـ بـاـنـ بـرـخـورـدـيـمـ ، یـادـداـشـتـ ۱ـ بـندـ ۲ـ هـاتـ ۳۱ـ.

۲ - توـانـابـودـنـ، توـانـستـنـ (لـیـسـ ۴۷ـ۶۷ـ۷ـ). = خـشـیـ مـنـ لـیـسـ ۴۷ـ. *xshi* ، یـادـداـشـتـ ۴ـ بـندـ ۳ـ هـاتـ ۲۸ـ.

۳ - بناء دادن = پوئی پانک (Inf. pôi) در بند آینده نیز آمده و در گزارش پهلوی با نک و میان Pânak بناء (واژه پهلوی بند ۱۵ روش نیست) از مصدر با معنی: pâ بناء دادن و بر کنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

- ۴ - سپاه = سپاد و دو سو مه . spâda در جاهای دیگر اوستا سپاد spâdha دو سو مه . چنانکه در پاره ۶۸ آبان یشت و پاره ۳۶ مهر یشت و پاره ۴۳ بهرام یست و جز آن، در بهلوی (دو سو) و در فارسی سپاه ، در فرس هخامنشی سپاد چنانکه در نام تخت سپاد Taxmaspâda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ هات ۴۳ گذشت .

- ناسازگار = آن آوچنگه مهظمه. an-aoeanh ترجمه آن در گزارش پهلوی روش نیست، نخستین جزء این صفت که آن مه. an باشد پیدا است که ادات نقی است بمعنی «نه» و جزو دیگر را که آوچنگه مهظمه. aoeanh باشد، برابر واژه سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی بنا بر این آوچنگه یعنی ستیزه جو و کینور، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار.

- ۶ - بهرسیدن (۶۴۵...۵۷۶۶۳۴۹۳۲) = هام گم ۵۷۶۶۳۴۹۳۲ . نامه .

- ۲۰ - پیمان = اوروانَ دل «سهم» urvâta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

- ۸ - استوار بودن (الجُوْدُ وَالجُلُوْسُ). از مصدر درز ویداعی.

استوار کردن، بستن، پایدار کردن. درگزارش پهلوی بستن **للهز** ، درباره ۵۵
تیریشت باجزه آ سه. آمده: **سرویدلک** *sarwîdâk*، درباره ۳۱ ازفر گردسیزدهم
وندیداد باجزه نی آمده نی درز **دویدلک** *dowîdâk* ni-darez و بازدرهمان پاره ازفر گرد
۱۳ وندیداد باجزه فرا و نی باهم آمده **للس... دویدلک** *lls... dowîdâk* و در
پاره ۴۹ ازفر گرد نهم وندیداد با جزء هن آمده: **نه سرویدلک** *ne sarwîdâk*.
وجز آن ازهمن بنیاد است واژه فارسی درز (درز جامه؛ درزی = خیاط؛ درزن =

سوزن) برابر درز وندیمه darəza یعنی بند، بست. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ بند ۸ هات ۵۳.

- ۹ - پیروزی = وَنَا فَادِه {سده} vananâ، یادداشت شماره ۸ بند ۴ هات ۳۱.

- ۱۰ - پیروزگر = وِرْتَهَرَ حَنْ وَاهِلَّهُ لَسْمَهِ سده vərəthrajan صفت است. در

گزارش پهلوی پیروزگریه وَدَاهِه وَدَه pêrozkarih ، در شانزدهمین بند توضیح آمده زتاب ویناسکاران که مسد و اسنی و سلاماً.

پیروزی در اوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ و یستا ۷۱ پاره ۸ و جز آن. وِرْتَهَرَ vərəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن پیوشاندو نگاهداری کند از مصدر وَرَ var که بمعنی نهفن و پوشانیدن است. وِرْتَهَرَ غَنَ وَاهِلَّهُ لَسْمَهِ سده vərəthraghna نام فرشته پیروزی است و بهرام یشت در نیایش اوست، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، یستمین روز از ماه را که باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، در جاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلد خرد اوستا ص ۲۰۸.

- ۱۱ - آین = سِنگه وَهْ سَنْجَه سده səngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

- ۱۲ - کسانی که هستند: در متن هنتی həntî صیفۀ جمع حاضر است بمعنی هستند از مصدر آه سده ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات، بکاررفته است چنانکه در بند ۶ از هات ۵ و در بند ۱۰ از هات ۵ بهمین معنی است.

- ۱۳ - پناه بخشیدن = پُوئی وَظَهَد pōi مانند یادداشت شماره ۳ از بند پیش.

- ۱۴ - آشکارا = چیزهرا وَدَلَسَه eithrâ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱.

- ۱۵ - آگهی دادن (وَهْ مَلَهُ) = چیش وَهْ eish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

- ۷ - برگماشتن = دانم وید . dam (Inf.?) از مصدر da وید . دادن .
- ۸ - از برای واژه رد = رَتُو ratu و صفت درمان بخش زندگی یا پرشک زندگی = آهوم بیش سریعه زندگی ahûm-bis . یادداشت شماره ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .
- ۹ - فرمانبری = سِرَوش وید لاید . səraosha ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۱۰ - روی کردن (نیامده بود) از مصدر گم gam وید . آمدن ، گامیدن .
- ۱۱ - خواستن (فاسخن) = وس vas یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰ .
- هفدهمین بند**
- ۱ - بجای کامدل در متن زر کیلاد . zara آمده جز همین یکبار دیگر در اوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .
- ۲ - ساختن (ساختن) از مصدر کر وید . kar کردن ، ساختن ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .
- ۳ - پیوستن یا پیوستگی = آسکیتی سعد و دهم . (â-skitî) سعد و دهم از مصدر هیچ عده . hač ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۴ - گفتار (واسن) = وج وام ۲ هات ۲۸ ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۵ - کارساز = ائش سعی . aêsha ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۶ - آن = او سهده . ava ، در تأثیث آوا سهده . avâ ضمیر اشاره است ، در بند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ۶ از هات ۳۱ آن بخوردیم ، در بند ۱۹ همین هات نیز آمده .
- ۷ - دستور = ماتهه رهیانه . mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۸ - درباره رسایی و جاودانی یا خرداد و امرداد که در بند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شماره ۴ از بند ۶ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۹ - در آمیختن، یگانه شدن، بهم پیوستن و آمیزش کردن در متن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی ددلجه. srôî (Inf.) از مصدر سر ددم. sar (پیوستن) انجمن کردن) و از همین بنیاد است سر ددم. saré که در بند ۳ ازهات ۴۹ آمده (یادداشت ۲۱ هات ۳۱)؛ بوژدیائی رُعْدَه و لِسَدَه. (Inf.) bûzdyâî از مصدر بو ل. bû بودن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰ - بهره ور، برخوردار = را تهم (سدَه)، در گزارش بهلوی بهار لِسَدَه، bahâr، در بند ۶ ازهات ۵ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است، صفتی است که از مصدر را ته لَعْدَه. râth در آمده یعنی از آن کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه در بند ۹ ازهات ۵ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از آن بند.

هجد همین بند | ۱ - مزد = میرزد مِيزَد. mîza (در بند ۱۹)
نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲ - ارزانی شدن، بچیزی سزاوار گردیدن (سَدَه سَدَه) = هن سه سه، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۶ هات ۳۲.

۳ - مادیان: اسب سَدَه سَه. aspa، در پهلوی سده سه و در فارسی اسب، هادینه آن اسپا سده سه. aspâ، اسب هاده، مادیان.

۴ - بجای «بانز» در هن ارشن وئیتی سَدَه سَه arshnavâlî آمده صفت است، در تذکیر ارشن ونت سَدَه سَه (سده سه). arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند و با (جفت) نر، از این صفت اسب مراد است، بنابراین هادیان با جفتش که اسب باشد، این صفت از واژه ارشن سَدَه سَه ساخته شده که نخست به عنی هر داست در برابر زن = هایریشی سَدَه سَه hâirishî که در یستنا ۶۵ در پاره های ۲ و ۵ وارت یشت پاره ۵۸، در برابر جهیکا جَهِيكَه و سه. jahikâ (زن بدکردار) آمده است، دوم ارشن بمعنی اسب نر

است چنانکه در آبان یشت پاره ۱۲۰ ، در پاره ۱۲ بهرام یشت از برای شتر نر آمده است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیر ویل آمده چنانکه در مهر یشت پاره ۸۶ و زامیاد یشت پاره ۵۵، ارشن **مدافعه مده** *arshan* بمعنی نربسا با نامهای چارپایان آمده، از برای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه در پاره ۳۱ بهرام یشت و پاره ۱۰ دین یشت با واژه اسب آمده ؛ در پاره ۷ بهرام یشت و پاره ۵۵ ارت یشت با واژه گاو آمده ؛ در پاره ۳۷ از فرگرد نهم وندیداد و در پاره ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باوازه شتر آمده و جز آن ، در پهلوی گوشن ۱۳۵۲ یا اوشن و در فارسی گشن گوییم نظامی گوید : زدشت رملکه (۲) در هر قرانی بگشن آید تکاور مادیانی (خمسه نظامی چاپ بمبنی جلد دوم صفحه ۱۹)

گشن در فارسی چنانکه در اوستا بمعنی همه چارپایان نراست چون گشن اشتر و میش گشن و گشن بز که در مقدمه الای زمخشری آمده (چاپ لیپسیک ص ۷۳-۷۱) همین واژه است که در نام گشنیپ (= گشن اسب) بجامانده : آتشکده آذر گشنیپ (= گشیپ) در آذربایجان و جشنیف ، شاه فدشوار گر (پتشخوار گر) در طبرستان که نامه معروف تنسر بدو فرستاده شده ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است ، نوئه کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین یشت پاره ۱۳۲ و در زامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یادشده ، نگاه کنید بنام خشیارشن *xšayâršan* (خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ ازهات ۲۸ ، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵-۲۲۶ و ص ۲۲۸ نیز نگاه کنید . واژه دَئُنُو وَدَئُنُو *daēnū* بمعنی ماده در برابر ارشن مدافعه مده *arshan* (نر) در اوستا بسیار آمده ، در پاره ۴ از فرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خروگاو و اسب و شتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران از نرهای آنها در پهلوی دنوتک ۱۳۵۹ *denūtak* = ماده آمده است ، یادداشت شماره ۱ از پاره ۴۲ هفتمنین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود .

۶ - شتر = اوشترا *ustra* و مده مده

۶ - پیمان داده شده = مدن د «سدھم». از مصدر وَتْ *vat* با جزء ایپی مدون . aipi بمعنی دانستن و آگاهشدن و دریافتن در فرگرد نهم و ندیداد در پاره‌های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و دریسنا ۹ پاره ۲۵ و در پاره‌های ۶-۷ ازیسنا ۳۵ (هفت‌هات) با جزء فرا *لِا* س. آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است.

۷ - بخشایش = داونگها *dānhâ* و سیزی س. نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱ هات ۳۴

۸ - بجای درست پیمان ارِزاو خذن *ارِزاو خذن* *ارِزاو خذن* *arəz-uxdhan* نوزدهمین بند آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و بوغاز ارِزاو خذائی *ارِزاو خذائی* *arəz-uxdhâi* در یادداشت شماره ۴ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۹ - سزا = میثی *maēni* سده س. یادداشت ۱ بند ۱۵ هات ۳۱.

۱۰ - نخست = پُشو او رویه *paouruyê* ره ۱ د درون. یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰.

۱۱ - پایان = آپم مدن ۴۶ س. *apēma*، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۱۲ - آگاه بودن (واو و سع) = وید وارف *vid*، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۱۳ - بجای «هرگز» چیزهای *eithenâ* مدن س. *eithenâ* (دد + س) بیستمین بند در گزارش پهلوی چیگون هکرج ۱۲۰ سود چکونه هگرز = هرگز .

۱۴ - بجای خداوند خوب هوخته ر *hu-xshathra* مدن س. *hu-xshathra* آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰)، در گزارش پهلوی خوتای سود *xvatâi* خدای (= انہوما ۳۳۳ س.).

۱۵ - دیدن = نه دیدن دیدن س. در بند ۲ از هات ۵۰ نه دیدن دیدن س. دیدن .

از مصدر پانگه رم سمع ۳۷۶. pânh بمعنی نگاهداشتن پاییدن که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یک بنیاد است. بار تولومه و گلدنر Bartholo و گلدنر Geldner و لومل Lommel بسیاری از دانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پرت رم ۳۷۴ parat که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است، گرفته‌اند از مصدری که واژه پشنا رم ۳۷۴ pashnâ پیکار، نبرد، درآمده است.

۴ - چگونه = یائیش yâis، یادداشت شماره ۵ بند ۷ هات ۳۲.

۵ - او سیچ دودج. ūsi همین یکبار در گاتها آمده، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده، باید مانند کسر پن و ملسو هم. karapan از پیشوایان دیوی سنا باشد. ازاوسیچ و کربن چنانکه از کوی و مدو kavi جداگانه سخن رفت، به بند های ۱۴-۱۵ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.

۶ - خشم = آئیشم سمع ۳۷۴، aêshêma، یادداشت بند ۱ هات ۲۹.

۷ - همیشه = آمن anman، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۸ - نالانیدن (دل و قوه دند صمیمیت) = رود لادrud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۹ - بروزدن (دل و قوه) از مصدر میز دک miz (مئز) مدنیک maêz) این معنی و معنی‌های دیگر جون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله بر می‌آید. miz (مئز) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن) است چنانکه در پاره ۶ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن، در پهلوی نیز میزین ۶ نیز ۱۱۵.

۱۰ - گشایش بخشیدن = فرادئینگه (دل سو و دک در عین Inf.) frâdaiñhê از مصدر فراد لعنه frâd، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴.

۱۱ - کیشت وورز، کشاورزی، بر زیگری = واستر واسد و مام لام vâstra، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۲ هات ۲۹.

اشتودگات: یسنا، هات ۴۵

- نخستین بند** ۱ - شش بند نخستین این هات با آن فر و خشیا *at-fravaxshyâ*
- س. ۲۹. ل. ۱۳ «مسن دیده س. آغاز یافته و پیوستگی آنها را به مدیگر میرساند.
- ۲ - اکنون = نو { . ۹ } *nû*، نون، کنون، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ هات. ۲۹.
- ۳ - گوشدادن (*gush*) = گوش *gush*. گوش *gush* (gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات. ۲۹.
- ۴ - شنیدن (*sru*) = سرو *sru*. یادداشت ۱ بند ۲ هات. ۳۰.
- ۵ - نزدیک = آسن مدد س. *asna* ، در گزارش پهلوی (= زند) نزدیک اکدیو
- ۶ - دور = دور *dûra*. در پهلوی نیز دور ل. ، یادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات. ۳۲.
- ۷ - خواستن ، جویا شدن ، آرزو داشتن (دینه مده س.) = ایش *ish* (آیش *asna*). یادداشت ۱۲ بند ۸ هات. ۲۸. واژه «آموزش» که نگارنده از برای نمودن معنی افروده، برابراست با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده: ایرپستان کرتن *medlum meddah* ۱۳۴۱۹، درباره واژه ایرپستان برابر واژه اوستایی آیتهر *meddah* *meddah* (آموزش) که واژه هیربد (آموزگار) از آن درآمده، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید.
- ۸ - ضمیر های «آن» و «او» از خود جمله بر نمایید که از برای کیست زیرا چنین اسمی در پیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را از برای مزدادانسته

اماگلدنر، Geldner از برای آموزگار یا پیشوای دروغین.

۹ - بیاد سپردن (مسروق‌بودن). = مزدا مکویست.

یادداشت شماره ۴ بند ۱ هات ۳۰.

۱۰ - چیتهر دو دن لند. eithra، پیدا، آشکان، پدیدار. یادداشت

۱ بند ۳۲ هات ۳۱.

۱۱ - آموزگاربد = دوش سستی و دن دندام. dus-sasti، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۱۲ - دیگر باره، دیگر = دیجیتیه و در دندام daibitya، در پخش‌های دیگر اوستا بیتیه دندام. bitya، در فرسخ‌خانم‌شی دوویتیه duvitiya، در تائیت دیجیتیا daibityâ، در پهلوی دیکر دیکار ditikar یادتیکر تر نص‌نده‌د از اعداد و صفتی است از واژه دو و دو. dva (دو) در آمده است.

۱۳ - زندگی، جهان، هستی = آهو مدن ahu، در بند‌های آینده نیز آمده (آنکه‌و)، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ هات ۲۸، در گزارش پهلوی، جهان دیگر یا روزپسین دانسته شده به کو نص‌نده‌د ۳۲ ۱۵ ۱۱ ۳ د نده‌د په آن دیکر تر زمان به تن پسین (یعنی زمان دیگر، در جهان پسین).

۱۴ - تباہ کردن، نیست کردن، میرانیدن (لایوس دندام). = مرنج نده‌د ۲۰ marənə، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۱۵ - بجای کیش، ورنَ یا مارا varana آمده در بند آینده نیز آمده یعنی باور (عقیده، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰.

۱۶ - بد، زشت، نکوهیده = آکَ مدوه. aka، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۱۷ - بجای گرواند (سد). = آورتی سد «(۴۴)۴۳۴».

â-varətî بمعنی گروش و اعتقاد و ایمان است، از بنیاد همان واژه ای که در شماره پیش گذشت، از مصدر وَرْ یا مدل var گروانیدن، گرویدن، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۶ هات ۲۸.

دوهیمن بند ۱ - بجای گوهر مئینیو آمده در mainyu فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۲ - سپینینگه ددن سوون spanyañh ، بوآزه سپنت ددن، نوشید spənta (سپند) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.

۳ - چنین (نیز) = اوئیتی uitī، در جاهای دیگر اوستا ددمد uiti چنانکه دریستا ۴ پاره ۴ و جز آن.

۴ - پلید، ناپالک = انگر سپون لند aŋgra، در این جا زاین واژه اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.

۵ - «نه» و «ونه» : بجای نخستین نویت {ن} دهند nōit و بجای دومین نشاد {ند} و س. naēdā آمده، در پخشها دیگر اوستا نشاد {سند} و س. چنانکه در مهربیشت پاره ۱۹ در بند ۶ از هات ۲۹ نیز به نشاد naēdhā برخوردیم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز خواهیم برخورد.

۶ - واژهایی که به منش و آموزش و خرد و کیش (= باور، اعتقاد) و گفتار و کردار و دین و روان گردانیدیم برابراست با واژه‌های اوستایی از روی ترتیب: مننگه منند من. mananh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ سینگه دند سینه من. اوند من. varana (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ خرتو من لند صد. xratu (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ ورن فامند من. varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ اوند من. uxdha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ شیئوتنهن سوودمن من. syaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۸)؛ دینا وند من. اورون دل «من». urvan (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ او رون دل «من». daēnā (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ هج من haę انبازی ۴ هات ۲۸).

۷ - سازش کردن (معنده دیده شده) = هج من haę انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

سومین بند ۱ - آین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مان‌تهر، همن (مد).
mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۲ - ورزیدن (وامد؛ بیز؛ بیز) = ورز واسه‌گر، یادداشت ۴
بند ۴ هات ۲۹.

۳ - اندیشیدن (من+سد+سد) = من چند، man، یادداشت ۸ بند
۱۰ هات ۲۹.

۴ - پایان، انجام = آین سد، apēma، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۵ - واي، افسوس، دریغ، دردا = اوئي سد «چاد» avōi، از کلمات اصوات
است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه ویوئی واهد vayōi، که در بند
۷ از هات ۵۳ آمده و واژه آويه سد «چاد». âvôya که در پاره ۱۴ اردیبهشت
یشت و بسا در جا های دیگر آمده. در گزارش پهلوی انالک anâk، آنکه
سمه‌وسه anâkîh که در پهلوی معنی درد و رنج و گزند است.

واژه آوه که در فرهنگ‌های فارسی معنی آه و واي و افسوس گرفته شده
همان آويه اوستایی است. بوazar آویتات سد «معنی» سه‌ها. avaêtât در یادداشت
شماره ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید.

چهارمین بند ۱ - برزیگر = ورزینت واسه‌گر ددم چهارم، varəzyant
صفت است، ورزنده از مصدر ورز واسه‌گر varəz ورزیدن،
ماغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۲ - دختر = دوگیدر و دن؛ قسد. dugədar، در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده
در پخش‌های دیگر اوستا دوغدر و دن و دن، dughdhar، در پهلوی دوخت ۲۲۷.
و در فارسی دخت و دختر نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات.

۳ - نیک کنش، خوب کردار = هوشیوتهن سع دل دوده طن مس. hušyāothana
ازهو مه. hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیوتهن که در
یادداشت شماره ۶ از بند پیش گذشت.

۴ - فریتن = دیوژئی دیائی و دکله مدو دسد. diwzaidyâi (Inf.) از مصدر دیوژ و دکله مده. diwz، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱-۵ و یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰.

۵ - بهمه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشس وایه ددنس- vîspâhishas صفت است، در پاره ۸ از هرمزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست، در گزارش پهلوی هرویسپ نکیریتار دلدادن او و دادن سدا همه را نگران.

۶ - شنیدن = سروئیدیائی ددلاد دسد. srûidyâi پنجمین بند || یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳۴.

۷ - مردم = مرت گمداصه. marata یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹.

۸ - ضمیر او = یوئی گم سه. yôi برمیگردد پیغمبر زرتشت.

۹ - فرمانبری = سراؤش دهلمدیهس. səraosha یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۱۰ - رسایی = هئوروتات مرمه دل «نمده سه». haurvatât (خرداد) ؟ جاودانی = آمراتات مه ۱۴ مص سه. amaratât (امرداد)، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱.

۱۱ - رسیدن (دل س. ۲۵ ده) . از مصدر گم گم سه. gam ، اوپا دل س. upâ + گم گم سه . یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۰.

۱۲ - در اینجا منش نیک: منیو گم ده . manyu (میتو) آمده باصفت و نگه و مسدود . vanîhu (وه، به)، همچنین است در بند ۸ از همین هات و در بند ۸ از هات ۴۸. در بند ۶ از هات ۳۳ منیو گم ده . manyu باصفت و هیشت و مسدود . vahista (بهترین) آمده ، در هر سه جا همان و هومنگه و مسدود . گم مسدود . vohu-manañh مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۶ هات ۳۳.

۱۳ - بزرگتر، مهتر = مزیشت گم ده مص سه. mazista ششمین بند || مزدا اهورا مراد است، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۲۹.

- ۱ - ستاینده (دوسم «مدد » ازه صدرستو **ووچو** . stu ستدن، یادداشت . ۳۰ هات بند ۱ .

۲ - نیکخواه ، نیک اندیش = هودا **ووچو** . hudâ ، یادداشت ۹ بند ۳ هات . ۳۰ هات .

۳ - آفریدگان = (**ووچو** ۴۵۷) . ۴۵۳-۴۵۶ . صیغه جمع حاضر از مصدر مسد . ah هستن، بودن . هستی یافتنگان و آنانی که هستند(موجودات) مراد است . یادداشت ۳ بند ۱۶ هات . ۴۴ هات .

۴ - بجای روانپاک ، درمتن متنیو **ووچو** . mainyu آمده باصفت سینت **ووچو** . spanta که در بند ۲ از همین هات یاد کردیم .

۵ - شنوند، شنیدن (**ووچو** ۴۵۷) = سرو **ووچو** . sru در نخستین بند همین هات نیز آمده .

۶ - نیایش = **وهم** **وام** **وام** . vahma ، در بند ۸ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات . ۳۴ هات .

۷ - پرسیدن (**ووچو** ۴۵۷) = فرسن **ووچو** . fras بمعنی آموختن و مشورت کردن هم آمده .

۸ - آگاهانیدن ، آموزانیدن، الهام کردن (**ووچو** ۴۵۷) . دسدهد . ۹۳۰-۰۰۹ . فراسانگه (**ووچو** ۴۵۷) . یادداشت ۶ بند ۵ هات .

۹ - سود = سوا **ووچو** . savâ چنانکه در **ووچو** هفتمین بند یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۴۴ گفتیم ، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیک روز پسین اراده میشود یا بخشایش ایزدی .

۱۰ - بجای « دردست اوست » رادنگه **ووچو** . râdanh آمده، صفت است یعنی آمده دارنده یا با اختیار خویش دارنده (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده با آن داده اراده شده چه در بند ۴ از هات ۴۳ که از پاداش و پاد افراد روز پسین سخن رفته چنین آمده : « آنگاه

که آن پاداش بدمت گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد».

- ۴ - یافتن (. دلیل سعی پنهان .) = ایش دلیل . ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸.

- ۵ - زنده = جو **نیا** «س». jva، یادداشت ۸ بند هات ۲۹.

- ۶ - بودن (سعی پنهان + س.) = آه سرخ . ah هستن ، بودن (زدن سعی پنهان + س.) = بو **بُون** . bû بودن .

- ۷ - جاودانی = امرتات سعی پنهان . ameratât ، دریادداشت شماره ۵ از بند ۵ گذشت .

- ۸ - همیشه = اوست یوتی دلیل سعی پنهان . uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

- ۹ - کامروا = آئش (سعی پنهان .) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید .

- ۱۰ - رنج = سادرارا دلیل سعی پنهان . sâdrâ ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۴.

- ۱۱ - آفریدن (فریدن) = داد و س. dâ دادن ، آفریدن .

- هشتمین بند**
۱ - ازد تو، یک تن اراده نشده ، بلکه هریک از شما مقصود است، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰.

- ۱۲ - ستایش = ستّوت دلیل سعی پنهان . staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

- ۱۳ - نماز = نمنگنه { مزمۇن . nəmənəh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.

- ۱۴ - بجای دریافتن (س. باه) «مدل، پنهان .) = وامدلهز varəz ورزیدن . دراینجا با جزء آ س. دریادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات گذشت .

- ۱۵ - آری اکنون آن = نوزیت { نزدیک . با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد . { نون nû (اکنون ، نون) که دریادداشت شماره ۲ همین هات گذشت؛ زی گو : (آری) ؛ ایت بیان . بیان (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشتهر سعی پنهان . xshathra (کشور ایزدی) که در بند

- پیش یادشده. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۲۸.
- ۶ - چشم = چشم *cashman*، مه *cashman*، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱.
- ۷ - نگریستن، دیدن (*واد سوید*) = درس با جزء وی: *vād-e-dar*، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰.
- ۸ - اندیش نیک: دراینجا همینو *manyu*، مودود *manyu* باو نگهو *wasu* آمده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ همین هات گذشت.
- ۹ - بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دمان گرو *demâne-garô*. همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.
- ۱۰ - فرو نهادن، پایین گذاردن (*دوس سه*) = داباجزه نی: *deus*. *nî-dâ* در بند ۴ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده.
- نهمین بند**
- ۱ - خوشنود ساختن (*دوش نیز دیست*) = خشنو *xshnu*، یادداشت شماره ۳ بند ۸ هات ۳۲.
- ۲ - بخواست خود = اوسن *دیس*. *usan*، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۴۴.
- ۳ - بهروزی، خوشبختی = سپا *spâ* دوده س = تیره روزی، بدبختی = اسپا *سد ده سه* *a-spâ*، یادداشت ۵ بند ۷ هات ۳۴.
- ۴ - دهد (*چهار*) از مصدر کر و مه *kar* که بمعنی کردن است، دراینجا دادن درست تر میافتد.
- ۵ - توانایی = خشتهر *منی بیشند* *لند* *xshathra*، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.
- ۶ - بجای کشت و کار ورزی *وامد* *varezi* از مصدر ورز *varez* (ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کارکشت و ورز اراده میشود، نگاه کنید به بند ۴ همین هات.
- ۷ - چاربا = پسو *لمسه* *pasu* کس = ویر *فایر* *vira*. در بند ۱۵ از هات ۳۱ نیز این دو واژه باهم آمده نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ آن بند و

یادداشت شماره ۹ بند ۵ هات ۲۹.

- ۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرَدَهائی لِلْمُوْسَد .
گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرَدَهائی لِلْمُوْسَد .
(Inf.) fradathâi
یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

- ۹ - شناسایی خوب = هُؤْزَانْتَهُوَ بَعْضُكُلَّهُوَ .
هُؤْزَانْتَهُوَ درستنا haozathwa
پاره ۲۳ نیز آمده ، باوازه هوژتو hu-zântu ۱۴۳۴ .
یکی است یعنی
هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۳ از هات ۴۳ .

- ۱۰ - درود، ستایش = يَسَنَ يَسْنَ دَهْمِيْنَ .
درود، ستایش = يَسَنَ يَسْنَ دَهْمِيْنَ .
یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰ .

- ۱۱ - پارسایی = آرمتی سدل دمود . armati ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

- ۱۲ - بزرگ داشتن : در متن ۱۴۶۷ باره بزرگ Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بوارة سانسکریت mahaya بیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135
مکن maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی ای که گروهی از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

- ۱۳ - همیشه = آنْمَنْ دَهْمَنْ . anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

- ۱۴ - خواندن (دلسا « ».) = سرو دلاد . sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

- ۱۵ - نوید دادن ، آموزانیدن (۲۷۰ دسمه .) = چیش دلیش . eish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

- ۱۶ - رسایی و جاودانی = خرداد ، امرداد ، دریادداشت شماره ۵ از بند ۵ همین هات گذشت .

- ۱۷ - بودن = ستُوئی ددهمچد . stôi . (Inf.) یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

- ۱۸ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانم دام . dam در بند ۷ از هات ۴۸ و در بند های ۴ و ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده . باوازه دمان

و ۴۶ سه‌یمه. که از همین بنیاد و بهمین معنی است بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ ازهات ۳۱ نگاه کنید، همچنین بوارة هدم بند ۹ و بند ۶ در بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ ازهات ۴۴.

- ۱۰ - نیرو = توانی **نمود** «*tavîshi*»، یادداشت ۹ بند ۱۷ هات .۲۹.

- ۱۱ - پایداری = اوت یوتی **نمود** «*uta-yûtî*»، یادداشت ۳ از بند ۷ هات .۳۰.

یازدهمین بند ۱ - آینده = آپر مدنیت، apara، یادداشت^۴ بند ۲ هات ۴۱.

۳ - ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ - بجای نیک آندیشیدن یا الخلاص ورزیدن (مدد دادن) :

از واژه آرم مدد arəm (درست و نیک) و من مدد man (آندیشیدن) ،

یادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نیگاه کنند .

- رهاننده: بجای آن سُئوشینت دوستی نسود نسیمه. آمده که *sacshant* به معنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگارکننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید ساده‌اشت شماره ۵ از زند ۱۳ هات.

۶ - کد خدا: و^وس^ون. ن^وس^ون د^ون. از واژه دانم و^وه^و dam که در یادداشت شماره ۹ از بندپیش گذشت و گفتیم با واژه دمان و^وس^ون. demāna.

= نمان، **{سند}**. nmâna (خان و هان) یکی است و از واژهٔ پتی **نده** است. میباشد که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۹ از هات **۴ گذشت و گفتیم** که در پهلوی پت **۳۵** و خوتای **بند** (خدای) گویند و در فارسی بد گویند چنان‌که در واژهٔ مو بد و هیر بد و سپهبد و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن.

پتی = پت = بد یا بد معنی بزرگ و سرور و هتر و خداوندگار است، که خدا درست معنی واژه‌های اوستایی «دم» و «پتی» میباشد، چه کده (در اوستا کت و بند) kata و در پهلوی کتک **۹۳۵**) معنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما که خدا در بند ۱۱ از هات **۴** معنی بزرگ خانه یا بزرگ ده گرفته نشده بلکه معنی سرور و هتر و فرمانگزار و شهریار است:

کیومرث شد بر جهان که خدای نخستین بکوهان درون ساخت جای **(فردوسي)**

۷ - دوست == اورو تهه دل **بند** urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات **۳۱**.

۸ - برادر = برادر **بند**. brâtar، در فرس هخامنشی نیز برادر در پهلوی هم برادر **لارهدا**، واژه خونگهر **بند**. vanhar **۷** یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در پخشها دیگر اوستا چندین بار آن بر میخوریم چنان‌که در ارت یشت پاره **۱۶** و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره **۵** و جز آن . واژه پدر = پتر **بند**. patar در بند ۸ از هات **۳۱** گذشت؛ ماتر **بند** mâtar، یعنی مادر در گاتها نیامده، در جاهای دیگر چندین بار آمده چنان‌که در یسنا **(۳۸ هات)** پاره **۵** و ارت یشت پاره **۱۶** و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره **۱**؛ از واژه پوتهه **بند** puthra یعنی پسر و از واژه دوگیدر **بند**. dugêdar یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده در یادداشت شماره **۳** از بند ۷ هات **۴** و در یادداشت شماره **۲** از بند **۲** همین هات سخن داشتیم. بهمه این واژه‌ها در پاره **۱** و پاره **۵** از دوازدهمین فرگرد و ندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد و ندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده‌اند: نیاک nyâka = نیا، پدر
بزرک، پدرکلان؛ نیاکا nyâkâ = مادر بزرک، مادرکلان (پاره ۹
و ۱۱)؛ نپت napat = نوه، نواده؛ اگر دختر باشد نپتی
نمایم. naptî (پاره ۱۰ و ۱۱) بوآژه نپت napat در بند ۱۲ از هات
۴۶ خواهیم برخورد؛ توئیریه tûirya برادر پدر (عم) در فرهنگ‌های
فارسی آورده (یا افرد) برادر پدر (عم) یاد شده است؛ توئیریا tûirya
 $= \text{brâtruya}$ خواهر پدر (عم) (پاره ۱۵)؛ برادر ویه brâtruya (ددم).
برادر زاده، اگر دختر باشد برادر ویا brâtruyâ = دختر برادر
(پاره ۱۴)؛ توئیریو پوتھر tûiryô-Puthra = پسر
برادر پدر (پسرعم)؛ توئیریه دوغذر tûiryâ-dughdhar = دختر خواهر
= دختر خواهر پدر (دختر عم) (پاره ۱۷)، از برای خویشان واژه تشوخمن
نمایم. taoxman آمده (پاره ۲۱)، همین واژه است که در فارسی تخم
شده و بهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم و ندیداد پاره
۲۵ و جز آن.

أشتودگات: یسنا، هات ۶

۱ - زمین = زام **که**. zam در اوستا، چنانکه در فارسی، معنی خاک و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ۴ هات ۴۴)، در هادخت نسک فرگرد سوم پاره ۲۰ آمده: روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کام نموعی زام **وسه-۳، ۶، ۷**-که. kâm-nemôî-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتما، گزارش نگارنده ص ۱۷۲.

۲ - روی آوردن = نموعی **۴، ۶، ۷**. nemôî در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نم **۳**. nam، درجاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پاره ۳۵ زامیاد یشت باجزه آپ: **۵، ۷-۸**. apa-nam (بدررفتن، برگشتن، frâ-nam)؛ در پاره ۹۶ از همان یشت باجزه فرا: **۵** **۸**، (گوش) یشت (گریختن) همچنین است در پاره ۱۸ از یسنا ۵۷ و در پاره ۴ در واسب (= گوش) یشت و در قفره ۵۶ از بهرام یشت معنی خماییدن است؛ در پاره ۳۹ فروردین یشت و پاره ۱۰ از دومین فرگرد وزیداد با جزء وی: **۵، ۷-۸**. vi-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژه نم در فرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژه نمیدن است که معنی میل کردن و توجه کردن یادگردیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی
این شعر را در مشتوى جلال الدین نیافتم.

۳ - کجا = کوتهراء **و، ۷** (س). kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴.

۴ - رفتن (**۷، ۱۱**). از مصدر ای یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵ - آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خوئتو **۳** **۷** **۸** **۹**. xvâetu

پشوا = اَيْرِيَمَنْ سَدَّلَدَهَسْ . airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا
وَاعِلاَجِيَّسْ . varəzənā (در اینجا بهشت تائیث آمده) بگفتار پیشه و رانگاه
کنید در پخش نخست.

- ۶ - دورداشتن (سَدَّلَهَسْ... سَفَرَهَسْ) از مصدر دا باجزه پیشی:
- ۷ - خوشنودکننده = خشنو سَلَعْ (xshnu) صفت است، یادداشت ۱۰
بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - ... نظر بوزن شعر باید يك واژه افتاده باشد اما زیانی بمعنی نرسیده .

۹ - فرمانرو = ساستر سَسَدَهَسْ . sâstar سردار، سرکرده (امیر)
نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ هات ۳۴

۱۰ - کشور = دخیو فَسَّدْ (dahyu) ، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۲۱ .

۱ - ناتوان = آن‌آیش سَسَدَهَسْ . an-aêsha

دو مین بند | یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ - کم خواسته و کم کس یا کم کارگر: این دو واژه هر دو در متن صفت آمده،
همچنان واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخششندۀ بخشایندۀ . بسا
صفتهايی که در اوستا بکار رفته، نه در فارسي و نه در هيچيک از زبانهاي ديگر، ترجمة
صفت بصفت درست در نمایايد ناگزير باید بهيست ديگر در آورد تا همان مفهوم
را برساند . کم خواسته = کمنْ فُشْ و سَهَهَسْ kamna-fshva : از دو
جز، آمیزش یافته نخست کمن و سه سه . kamna در فُرس هخامنشی نیز کمن
fshu، در پهلوی و در فارسی کم گوییم . دوم از واژه فشو سَهَهَسْ .
(= پسو سَهَهَسْ pasu) که در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۲۹ گفتیم بمعنی
چاربای خانگی است، کمن فشو یعنی کم رمه و اندازه گله یا کسی که اندازه گله و رمه دارد
و چارباکم دارد بعارت دیگر کم خواسته (اندازه مال) در گزارش پهلوی (= زند)
نیز کم رمه و سه سه (کم رمه) شده و در توضیح آمده خواستک کم سَهَهَسْ و سَهَهَسْ .

(کم خواسته = کم مال). دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن kamnâ-nar آمده باوازه نر {مدل nar ساخته شده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفته شده که این واژه معنی نر و مرد و کس همیباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است.

۳ - گله کردن (گله کردن) = گرژ نی‌مدلی. گله کردن یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹.

۴ - نگریستن، دیدن (نمایش) = وین vin (وین) یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰. با مین vaen (با جزء آ سه در متن آمده سه پیش نگاه کنید یادداشت شماره ۳۰ در سروازه «نمایش» دروزن زیادتی است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۳۰.

۵ - یاری، رامش = رفدر لملی. rafedhra ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸.

۶ - بجای «بخشای» در متن چککونگه نیز «نمایش» نموده. tagvanh آمده در یادداشت شماره ۲ گفته شده که این صفت است یعنی بخشاینده، در بند ۲۰ از هات ۱ چککونگه taged نیز صفت است یعنی بخشاینده، دهنده، ارزانی دارنده، کام برآورنده، آرزو برآورنده. در باره ۲ از یستا ۳۸ (هفت هات) واژه چککمن نمایش نموده. tag دانسته یعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته اند.

۷ - دوست = فریه لددس. fria، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳.

۸ - آگاهانیدن، آموزانیدن (نمایش) = آخسا سه نمودن. آخسا سه نمودن، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۸.

۹ - دارایی = ایشتبه نیز نموده. نیز یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۱۰ - بامداد روز: او خشانوأسنام (نمایش) نموده. در بند ۱۰ از هات ۵ نیز آمده: آسنام او خشانموده (نمایش).

سومین بند

(در نسخه بدل اوشا در مسد.) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ۴۶ آمده: مسد ^{۳۹۹} ل. و خشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) در گزارش پهلوی بند ۱۰ از هات ۵۰ آمده ل. ^{۳۹۹} د. ^{۲۰۰} ص. ^{۲۰۰} کود سلمون په روشنیه خورشیت اندر روج هوش آنِ آروس (به روشنی خورشید در روز در سپیده دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد اراده شده است. او خشن د. ^{۳۹۹} س. ^{۲۰۰}. uxshan جداگانه در اوستا معنی گاو نر است یا ورزاؤ = ورز گاو، در آلمانی ochs ، در فرگرد نوزدهم وندیداد پاره ۲۱ و جز آن به او خشن ^{uxshan} بر میخوریم ، در گزارش پهلوی گوشن ^{۳۹۹} (نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ بند ۱۸ هات ۴۴) : آسن س. ^{۲۰۰}asn = آزن س. ^{۲۰۰} azan معنی روز در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پاره ۱ و در ازیرنگاه پاره ۷ و جز آن.

۴ - فرازآمدن ، فرارسیدن (ل. ^{۳۹۹} د. ^{۲۰۰} س. ^{۲۰۰}). از مصدر آز س. ^{۲۰۰} ar با جز، فرا ل. ^{۳۹۹} س. ^{۲۰۰}، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۴ - جهان ، هستی ، مردمان = آنکهو م. ^{۲۰۰} د. ^{۲۰۰} anhu ، در بند های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز آمده . بیادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ - فراگرفتن = در تهرائی و م. ^{۲۰۰} ل. ^{۳۹۹} س. ^{۲۰۰}. darəthrāi از مصدر

در و م. ^{۲۰۰} dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، بیادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ - آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سینگه م. ^{۲۰۰} د. ^{۲۰۰} س. ^{۲۰۰} səngha بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۶ - فرایش بخش ، برافزاینده = وا. ^{۲۰۰} ک. ^{۲۰۰} س. ^{۲۰۰} : برخی این واژه را از و زدا وا. ^{۲۰۰} ک. ^{۲۰۰} س. varəzdā دانسته اند از مصدر ورز وا. ^{۲۰۰} ک.

varəz (ورزیدن ، کردن ، بجای آوردن) ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ هات ۲۹ نگاه کنید و برخی دیگر از مصدر ورز وا. ^{۲۰۰} د. varəd (بالیدن ، فرایش دادن) نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۱ .

- ۷ - رهاننده = سُئوْشِينَت دَسْدَهْ سَهْ سَهْ سَهْ . saošyant ، یادداشت بند ۱۳ هات ۳۴ .
- ۸ - یاری = اوتهائی مُك سَهْ . ûthâi از مصدر آوْ مَدْ . یاری کردن ، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۹ - آگاه ساختن ، آموذانیدن = سانْسْتَرَايِ دَهْ دَهْ سَهْ سَهْ . sâstrâi از مصدر سَنْگَه دَسْدَه sañh ، بارتولومه Bartholo . از مصدر سَنْد دَسْدَه سَهْ سَهْ (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۱۵ از بند ۱ و شماره ۱۱ از بند ۴ هات ۲۹ .
- ۱۰ - برگزیدن (واي (سَهْ .) = وَرْ يَامِلَ var : یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ - بازداشت (سَهْ سَهْ .) = با (سَهْ . pâ در بند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - بجای راهبر : وَزَدَرْ يَاسِدَه سَهْ . vazdra صفت است از مصدر وَزْ يَامِن vaz که در پللوی و زین ۱۵۰۰ و در فارسی وزیدن گوییم . در فارسی وزیدن از برای باد بکار می‌رود اما در اوستا بمعنی رفتن و شدن و کراییدن و درآمدن و تاختن و دویدن و شتافتن و رانیدن و کشیدن و پریدن و روانشدن و وزیدن (باد) آمده است . یعنی از برای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن برآید . در پاره ۳۳ تیریشت و در پاره ۲ بهرام یشت فعل وازه باد بکار رفته یعنی وزیدن ؛ در پاره های ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۵ فعل وازه های گاو (ورزاو) واسب و شتروگراز آمده یعنی تاختن ؛ در پاره ۱۷ همان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پاره ۵۸ از درقره ۱۹ از همان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پاره ۶۹ زامیاد همان یشت ، فعل وازه های سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ در پاره ۲۰ همین یشت ، فعل وازه های گرسنگی و تشنگی بکار رفته یعنی روی نمودن ؛ در پاره ۲۰ همین یشت یکبار فعل اسپ و یکبار فعل وازه نیزه آمده یعنی تاختن و برتاب شدن ، در

گاتها نیز باین فعل بر میخوریم و آن در بند ۵ از هات ۳۰ میباشد که فعل دختران آمده به معنی بشوهر رفتن. وزئیندی‌ای وایمکیده دسد، (Inf.) vazaidhyāi در پاره ۲۴ از دوین فرگرد و ندیداد از مصدر وز ز vaz میباشد به معنی روان شدن (آب)، واژه پرواز در فارسی از پیری ^{نیز} pairi یا پر نیز. para (فرا، پیش) و از واژه ^{نیز} vâza رونده (از مصدر وز وایمک) آمیزش یافته، نگاه کنید ساده‌داشت شماره ۱۶ از بند ۱۲ از هات ۵۱.

۳ - بجای « دین راستین » آش مهدیه آمده، دربندپیش نیز همین واژه آمده و از آن دین راستین زرتشتی یا هزدیستنا اراده شده است.

۴ - از برای روستا = شوئیتھر shôithra و کشور = دخیو و سه dahyu بیادداشت‌های شماره ۵ - ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید.

- پرورانیدن، پیشبردن (ترقی دادن) = فرو رتُوئیش (لُجُلِمْ جَهَدَ). از مصدر آر ar باجزء فرا لُس. frâ که در یادداشت شماره ۲۴ از بند پیش گذشت، از همین بنیاد است فریتی لُجُلِمْ که در هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۹ آمده، بوآژه فریتی در پاره ۲ از یستا ۸ نیز نگاه کنید، در تختیین جلد یستا.

۶ - بدنام یا بدخوانده وزشت شناخته گردیده = دوش ازوبا و دنمه کیرسه .

۷ - رفتار = شیئو تهن **نیو ده طی مده** . yaothana باين واژه بسيار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم .

- ۸ - تباہکار = اہمومست سر ۴۵، ددصمد a-hāmusta صفت است، در گزارش پولی فروت مورت پہونچت نہیں بلکہ ۱۱۳۰ قمری مارده بود.

از همین بنیاد است مُؤَدَّن در صفت مُؤَدَّنْکَارَ مُدْطَبَسْتَه- و مُدَلَّه- .
که در باره ۳۲ از سنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتاک کرتار
maodhanô-kara
و همچو mûtak-kartâr شده یعنی تماهکار . این واژه در اینجا معنی

شهرتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئونَنْ ۶۰۵۹ م. س. maodhana بمعنی حرص و شهوت است (ورون ۱۲، در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است) صفت آهموست a-hēmusta که از آ. س. (از ادوات فنی = نه) واژه هام ۶۰۶۰ - musta (هم) و ازموست ۶۰۶۱ م. س. ساخته شده یعنی کسی که از او شاد توانشدن یا نفرت انگیز (نگاه کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280) در اینجا یادآور میشویم که واژه مُدْه بضم اول و فتح ثانی که در برهان قاطع بمعنی یمار و ناخوش گرفته شده همان واژه پهلوی موتک ۶۰۳۶ و mūtak است که یاد کردیم، برابر واژه اوستایی مرور ۶۰۱۱ م. س. mrūra یعنی تباہ کننده، زیان رساننده چنانکه در دو مین فرگرد و ندیداد پاره ۲۲ آمده و در گزارش پهلوی نیز موتک شده است.

- ۹ - شهریاری = خشتهرا xshathra
- ۱۰ - بی بهره کردن، ربودن (۶۰۶۰ م. س.) = میته ۶۰۶۰ . mith (= میته ۶۰۶۰ م. س. maētha) در بند ۹ ازهات ۵۳ با جزء هام : ۶۰۵۶-۶۰۶۰ . هام میته ham mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و آیینی : ۶۰۴۶، مدل ۶۰۶۰ . ham-aibī-mith بمعنی پذیرفتن و راه‌دادن است، میته mith برابر است با واژه لاتین mitto
- ۱۱ - زندگی = جیاتو ۶۰۶۳ م. س. jyātu ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۱۲ - بجائی پیش رو : فروگا ۶۰۶۰ م. س. (۶۰۶۰ م. س. frō-gā) صفت است یعنی گام فرآنهنده، پیش رو نده از مصدر گا مع س. gā با جزء فرو = فرا: فرا کا ۶۰۶۰ م. س. frā-gā ، یادداشت ۵ بند ۶ از همین هات .
- ۱۳ - راه = پتھمن ۶۰۶۰ م. س. pathman ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱ .
- ۱۴ - آیین نیک، خوب دانش = هوچیستی ۶۰۶۰ م. س. hu-čistī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .
- ۱۵ - آراستن (۶۰۶۰ م. س.) از مصدر کرْ و مدل kar. کردن، ساختن،

فراهم کردن، آماده کردن . یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

۱ - دانا، خوب شناسا، نیک دانا = هوز تو من دکی سه میلیون

۲ - توانستن من بیس مه «پرورد» = خشی من بیس ده . یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳.

۳ - نگاهداری کردن (و میلیون) = در و سد . dar داشتن، یادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۴ - برآن داشتن ، وادر کردن (مه و پرورد .) ، از مصدر دا و سد . dâ (دادن ، بخشیدن با جزء آ سد .)

۵ - روش ، رویه = اورواتی دل «سد صد . urvâti » ، یادداشت ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - پیمان ، پیوند و پیوستگی (دل دلی دل دل .) = میتهر . دل دل دل . mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمنی ما، از سال است . در گاتها همین یکبار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ - ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ هزدیسناست و مهربشت که یکی از دلکش ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشته فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهر و دروج دل دل دل دل . mithrô-druj که در پاره ۱۹ مهربشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ و در بسیاری از جا های دیگر آمده یعنی دروغ گوینده به مهر یا پیمانشکن . همچنین صفت میتهر و زیا دل دل دل دل . mithrô-zyâ که در پاره ۸۲ مهربشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمانشکن ؛ میتهر و آتو جنگه دل دل دل دل .

mithrō-aojānh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمانشکن که در پاره ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن.

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نپشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده اند. همچنین در کنده‌گری (حجّاری) طاق بستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود. چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید.

نگاه کنید بصفحه ۳۹۲ - ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی بنگارنده:

Mithra-Cult : The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ - برگشتن (سدس سه‌صده). از مصدر ای ۵. آمدن، شدن با جزء آ سه. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۸ - دستور، آین، فرمان = رَشْن {سدس}. rashn، در بند ۱۲ از هات ۳۴ بوازه‌های رازِ {سدس} râzare و راْشن {سدس} râshn بروخوردم، هر دو از یک بنیاد است، نخستین را بمعنی آین گرفتم و دومین را بمعنی پاداش. در بند ۶ از هات ۵۰ بوازه رازن {سدس}. râzan بمعنی آین خواهیم بروخورد و از همین بنیاد است واژه رَسْمَنْ {سدس} rasman که در آبان یشت پاره ۶۸ و در بهرام یشت پاره ۴۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژه لاتین regimen که در فرانسه régime شده است، از همین واژه است واژه رزم در فارسی، این واژه بمعنی پیکار و نبرد و جنگ بمناسبت رده‌های (صفهای) آراسته جنگاوران و همادردان است. همه این واژه‌ها از مصدر رز {سدس} raz در آمده که بمعنی آراستن و هرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پاره ۱۴ و بهرام یشت پاره‌های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است. از این مصدر با جزء آئیوی: سدکله‌د - ۱۴۵ aiwi-raz واژه افراختن (افرازم، افزاد) فارسی در آمده است. در نخستین جلد یشتهاص ۵۶۲ سطر سوم لغزشی بنگارنده روی داده واژه آراستن، را با مصدر رز raz اوستا یکی دانسته است. آراستن، چنانکه در یادداشت شماره

۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفته‌یم، از مصدر راد **رَسْنَةٌ** râd اوستایی است. واژه‌هایی که از مصدر رَزْ **رَازِكَ** raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست اِرَزَ مَدْكُورَه **arâza** که در میریشت پاره ۳۶ و در یسنا ۵ پاره ۱۲ آمده؛ **أَرِزَنْكَه** **رَازِنْكَه** **arâzanh** که در پاره ۸ مهریشت و پاره ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و بهمین معنی است **أَرِزْيَا** **رَازِيَه** **arezyâ**. در پاره ۱۰۷ فروردین یشت؛ **أَرِزَيَتْ** **رَازِيَه** **arâzayant** که در پاره ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است یعنی جنگ‌کننده، رزم‌آزما و جز آن. در فارسی، گذشته ازو اوازه‌های افراحتن و رزم، واژه رده یعنی رسته (صف) از همین بنیاد است:

رده بر کشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان **(فردوسی)**
رَشْنُو **رَازِيَه** **rashnu**. که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد. رشنو در پهلوی **لَعِبَه** و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست. رشن یشت از آن این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپره باین فرشته است. در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ - ۵۶۳ از او سخن داشتیم.

۹ - زندگی کردن (**نَا»مَدَد**) = جی **حَمَاد**. (**ji** = **گی** **مَدَد** **gi**)، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۰ - بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیر **vîcira**، **وَاهِمَدَه**. یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹.

۱۱ - آزاده = خوئتو **xvâetu** سمع. یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۱۲ - آگاهانیدن، گفتن (**فَرَادَه**... **فَرَادَه**). از مصدر هرو **فراده** **mrû** با جزء فرو **فَرَادَه**. (= فرا **فَرَادَه**) فراگفتن.

۱۳ - گزند، خونریزی، ستم = خروزیه **خُرُونِيَه** **xrûnya** در

گزارش پهلوی ویخرونیه ۲۳۱۰م vixrûnîh در توضیح افزوده شده دروندیه دکاره drvandîh (نایاکی) در بند ۸ از هات ۵ خروزرا xrunerâ آمده در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افزوده شده ریش لده rêh (زخم)، در بند ۱۱ از هات ۴۸ خروز ملکه rûra آمده. در گزارش پهلوی صفت است یعنی خونخوار، سنگدل، بیدادگر، سنتیه، سهمگین. در گزارش پهلوی دروندان خروکیه فلاوی سلوره در توضیح افزوده شده ریش rêh. بهمین معنی است خروم ملکه xrûma در پاره ۳۸ مهریشت و پاره ۳۸ فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت ملکه xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پاره ۲۷. خرومین ملکه xrûmîn در مهریشت پاره ۳۸ از قیود است یعنی ستمگاره؛ خرو ملکه xrû در پاره ۲۳ بهرام یشت یعنی کوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو نیز نام دیوی است، در پاره های ۹ و ۱۲ از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیوهای دیگر یاد شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از پاره ۳۰ از چهارمین فرگرد و ندیداد.

۱۴ - بناء دادن، یاری کردن، نگهداری کردن، رهانیدن = اوژاویتیهیوئی Bartholo. دکاره دادن uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه آن را از مصدر او زد «». av یاری کردن با جزء او ز دکاره uz، دانسته.

۱ - درخواستن (دده ۶۰) = ایش دنه .
ششمین بند در بند ۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸.

۲ - آمدن (سعد سعد) = ای د. باجز، آ سه. در یادداشت شماره ۷ از بند پیش گذشت.

۳ - بدرستی = هئیتهیه ملکه دادن haithya در بند ۱۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ هات ۳۰. بارتولومه آن را در این بند haethahaya نوشته و بمعنی Genossenschaft gehörig گرفته:

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار، راست، درست، هویدا.

۴ - آفریده = دامن وسیله dâman، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵ - بجای پیوستن در متن نفع سمه، از مصدر گا ف سه gâ میباشد یعنی رفتن، کام فرانهادن. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ همین هات.

۶ - واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن و هیشت فاصله ۶ صفحه، آمده vahista. در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است معنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است. در اینجا به معنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است.

۷ - دوست = فریه لذت داده. frya، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات.

۸ - نخستین = پُشو اورویه نعمت داده paouruya در بند های ۹ و ۱۰ از همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۹ - پُشتیبان، پناه دهنده = پایو لذت داده. pâyu هفتمین بند از مصدر پا، وسیله pâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۱۰ - مانند من، چون من = هونت نهاد سمه mavant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴.

۱۱ - دروغبرست = درگونت ولجه ناد سمه drêgvant، کسی از سران و فرمانگزاران و شهرباران دیویستا مراد است. نگاه کنید به بند ۴ همین هات.

۱۲ - آزردن، آسیب زدن = آئنگه نفع سوزن aênañhê در بند ۸ نیز آمده، نگاه کنید یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰.

۱۳ - آمده شدن (وی ویل وی سمه). (باز تولومه آنرا از مصدر در وسیله dar گرفته) Altir. wört. sp. 690 () بمعنی خود آمده کردن. از برای مصدر

dar (داشتن) بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را از مصدر da^{sh} (درش و مل) داشت . dar^{esh} (یعنی جرأت کردن، جسارت و رزیدن گرفته است .

- ۶ جُز = آنیه سده سده . anya، بیادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .
- ۷ منش = مننگه سده سده . mananh، دراینجا بی واژه و هو باشید . آمده ناگزیر همان امشاسبند بهمن (منش نیک) مراد است که نمایندۀ منش نیک اهورامزد است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .
- ۸ بجای دین راستین آئَ سده سده . asha دین زرتشتی مزدیستنا مراد است
- ۹ رسا ساختن (ثالثه سده سده .) تهرُوش ثالثه سده سده . thraos بیادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴ .

۱۰ - بجای واژه دستور دانستوا و هدده سده سده . dastvâ آمده از مصدر دنگه و سده سده . (آموزانیدن) که در بند ۱۱ از هات ۴ برخوردم : و هدده سده سده . از همین بنیاد است صفت دنگر و سده سده . danira در تائیت دنگرا و سده سده . (در نسخه بدل و سده سده .) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا . آزموده ، آگاه ، کارآگه . در فروردین یشت پاره ۱۳۴ و رام یشت پاره ۴ نیز آمده . همچنین از این بنیاد است دنگنه که و سده سده . danhanh یعنی آزمودگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژه دهم و سده سده . dahma که در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آین برخوردار (بیادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانهیشت و هدده سده سده . dahista که در پاره ۵ از کرده سوم ویسپرد و در پاره ۳ از یستا ۱۳ آمده از واژه دهم میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر .

واژه دستور در فارسی از همین واژه اوستایی دانستوا dastvâ میباشد نه از واژه دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است و داراب

دستور پشونت سنجانا در ترجمه کارنامه ارتخیلیر پاپکان (کارنامه اردشیر باپکان) چاپ بمیئی ۱۸۹۶ میلادی ص ۱۷ آن را برابر واژه اوستایی زست **گمهدهمه**. دانسته، (از برای واژه دست = زست zasta نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱ هات ۲۸). در فرهنگ رشیدی که واژه دستور معنی قاعده و قانون گرفته شده، درست است. دست در فارسی معنی داوری و حکم و قضاe است. بهمین معنی است **وَلَمْ** در پهلوی چنانکه در ارداویر افنامه فصل ۱۵ فقره ۱۰ آمده: **وَلَمْ** دست کرد، رشید یاسمی در ترجمه ارداویر افنامه خود، چاپ طهران ص ۱۳ سطر ۱۴ معنی برخورده است.

واژه دست که در فرهنگها معنی مسند و صدر و بسا معنی طرز و روش یاد گردیده، بشعر انوری گواه آورده شده:

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایه طور
همان واژه اوستایی دانستوا میباشد که در نخستین جزء واژه دستور هم دیده میشود.
دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست»، معنی ای که یاد کردیم و از «ور»، در پهلوی دستوار (دستوبر) **وَلَمْ** (dasto-bar) شده جزء دوم که وَرْ باشد در اوستا و فرس هخامنشی بر **لِمْ**. *bara* یعنی برنده از مصدر بر **لِمْ**. *bar* بردن است چنانکه در اوستاز او ته و بر **كَسْطُونْ لِجَةَ - لِسَلَمَ**. *zaothrō-barā* یعنی (آب) زور برنده، در پاره ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَكَ بَرَ *taka-barā* که در سنگ نبشه (کتیبه) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده معنی سپر برنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که معنی تکاور باشد؛ وَرَ *vara* و بر *vara* یکی است، به وو او بهم دیگر تبدیل میباشد چنانکه در خود اوستا، مانند واژه **گَذَورَ** **سَمَّ** «**لِمْ**». *gadha-vara* (در یسنا پاره ۱۰) یعنی گر ز برنده یا گر زور؛ **گُوشَاوَرَ** **كَسْطُونْ سَمَّ** «**لِمْ**» *gaoshâ-vara* (در آبان یشت پاره ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده، گاهی در انجام یکدسته از واژه ها بر و گاهی در شده چون پیغوبی در پهلوی پتمبر

پهلوی داون pētāmbar؛ رهبر؛ زنبر (= زنیل)؛ داور، در پهلوی داون

۱۹۶۵) dâtobar ؟ کینور، در پهلوی ۱۳۴۹ کینور؛ کدیور (کددخای) چنانکه میدانیم در این واژه‌ها و او مفتوح و راء ساکن است، بسا هم واو و راء زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون وخشوار در پهلوی و خشور و سرل یعنی پیغمبر (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۸)؛ رنجور؛ آзор یعنی آزمند و خود واژه دستور. دستور در نوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست وزیر) و بسا از برای بزرگ پیشوایان دینی یاموبد بزرگ آمده چنانکه در کارنامک ارتخیلیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ۱۹۶۱ و ۲۰۰۰ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشیان را دستور نامند.

همچنین دستور در پهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است و بمعنی داوری هم آمده است چنانک در ماتیکان هزار داستان . نگاه کنید به :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae
Heidelberg 1922, S. 52–53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است:

دستوری کاری است که از یک دستور برآید:
نه موبدم را نه فرمانروای
همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است.

کنون من بدستوری شهریار به یچم بدین کینه و کارزار (فردوسی) دست‌وَوْرِیه **دستوواریه** (dastovarîh = دستوری) در پهلوی معنی فتوی و اجازه است چنانکه در شایست نه شایست فصل ۸ فقرمهای ۱۰ و ۱۱ دستور مانند وزیر که گفته شد در اوستاویچیر واب ۲۷ دارد. آمده معنی صاحب رأی و فتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۹). دستور کسی است آزموده و از آین برخوردان و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بپرورد، امروزه در فارسی واژه دستور معنی روش و آین و قاعده هم بکار میرود، نگارنده واژه دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای دانستوا dastvâ که ریشه **واژه** فارسی هاست، معنی اصلی خود گرفته است.

۱۱ - نهاد بجای دئنا **وید** (س). daēnâ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

۱ - در سرداشتن، در دل داشتن (**وید**). از **هشتمین بند**
 مصدر دا **وید**. dâ (دادن)، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات.

۲ - هستی = گیتها **وید** (س). gaêthâ در بند های ۱۲-۱۳ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳ - آسیب آوردن، آزددن مانند شماره ۴ بند پیش.

۴ - رنج، درد، گزند = آتهری **وید**. âthri از مصدر آته سی. آزددن، تباہ کردن، نابود ساختن، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۲.

۵ - رسیدن (**وید**) از مصدر آنس **وید**. ans با جزو **وید**. (**وید** فرا)، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۶ - واژه‌ای که به برگشته گردانیدیم از برای رساندن معنی است چه پیشیش و گت **وید** (paityaogat) از قیود است: از پیشی **وید**. (در فرس هیجانمنشی پتی patiy) یعنی پذیره در فارسی پاد و پاذ شده، در سریکدسته از واژه‌ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دهشن **وید** (patdahiš) گویند؛ پازهر یا پاذهر و جز آن. خود واژه پذیره: پیشی + آر **وید** (paiti-ar) یعنی پذیره شدن، بضد کسی رفتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۱ جزء دوم از آنچه **وید** در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت و معنی شدن و رفتن و جنیدن و بگردش در آمدن است. واژه پیشیش و گت **وید** در گزارش پهلوی به **وید** (patirak-ravašnîh) به پیرک روشنیه (ارسنه).

گردانیده شده یعنی « به پذیره روش » پیشنهاد و گفت تبیشهه paityaogęt tbaêshahya که در پاره ۱۵ تیریشت و در پاره ۸ یسنا شاتردهم آمده یعنی برگشت دشمنی ، بازگشت سیزه (بخود همان کسیکه بدی و دشمنی از وی سرزده) .

۷ - رسیدن ، درآمدن ، گامزدن (مانده طی دن) = جس نهاده .
jäs ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - آزار ، دشمنی ، بدخواهی ، کینه ، سیزه = دوشنگه dvaêshanh دوشنگه ۹ « مانده طی دن » ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸ .

۹ - خود = تنو صم میانه tanū (خویشتن) ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ - بی بهره ماندن ، دورماندن و بازداشته شدن (مانده طی دن) = پا رع سه pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۱۱ - زندگی خوب (خوب زیوشن) = هوجیاتی زندگانه duz-jyâtî . زندگی بد (دژ زیوشن) = دوزجیاتی دفعه زدن duz-jyâtî . نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

نهمین بند ۱ - راد = آرد مانده arəda در بند ۱۶ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴ .

۲ - آموزانیدن (مانده طی دن) = چیش دن eish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ - بجای « کارسازتر » زویستیه کی « مانده طی دن » Zeviştya آمده ، میتوان نیز بجای آن تندتر یا تواناتر آورد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ بند ۹ هات ۲۸ .

۴ - بزرگ داشتن ، بلند داشتن (کی طی دن) = اوْز دک uz یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۴ .

۵ - پاک = سپتَ spənta (سپند) و بجای درستکردار آشون مانده طی دن ashavan (اشو) آمده است .

- ۶ - در باره « آفریننده جاندار » = کشش تشن *(L)* < لـ - صـ دـ شـ نـ دـ .
یادداشت شماره ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.
gəug-tashan
- ۷ - خواستار شنیدن (*د* ۴۳۴ مـ ۲۴۰) = ایش دیش . ish ، یادداشت
۱۲ بند ۴ هات ۲۸ .

دـ هـ مـ يـ بـ نـ ۹ - مرد و زن : در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸
گفتیم واژه نر *{مـ}* nar که در فارسی نیز نرگویم معنی یل
و دلیر و معنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا
نا *{سـ}* nā آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ۴۶ .
زن = گنا *(سـ)* gənā در یستا ۳ (هفت هات) باره ۱ نیز آمده ، در پخش های
دیگر نامه مینوی گنا *{سـ}* ghenā و غنا *{سـ}* ghnā چنانکه در
یستا ۱ باره ۶ و یستا ۲ باره ۶ و ویسپرد کرده ۱ باره ۵ و جز آن . همچنین در
کاتها جنی *{سـ}* jəni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ۶ و در جا های دیگر
جنی *{سـ}* janī چنانکه در یستا ۱۰ باره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰
وندیداد باره ۱۰ در پهلوی زن کم و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که
زن نیک شوهر برگزیده در اوستا ناییری *{سـ دـ لـ}* . nāirī خوانده شده ، در هفت
هات : یستا ۳۵ باره ۶ ؛ یستا ۳۷ باره ۳ ؛ یستا ۳۹ باره ۲ ؛ یستا ۴۱ باره ۲ و بسا
در جاهای دیگر با آن بر میخوریم . همچنین بو از ناییریکا *{سـ دـ لـ دـ ۹ سـ}* . nāirikā
به عنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جهی *{سـ دـ ۹ سـ}* .
پاره ۹ و تیریشت باره ۵۹ و جز آن . در پهلوی جه *فـ لـ* fēh و در برهان قاطع نیز
یاد شده ، از لغات زند و پازند ، معنی زن فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین
در همان فرهنگ واژه جهمزی یاد شده و این هم درست است . جهمزیا « زن باره » کسی
است که بزن جه یار و سپی و بدکار در آمیزد . نگاه کنید بگفتار غلامبارگی در جلد
وندیداد .

۳ - بجای آوردن (وسیده‌ست) = دا وس . dā دادن ، بخشنودن ، آفریدن .

۴ - جهان = انکمو مده‌رید . añku در بند ۳ از همین هات آن برخوردید و در بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۵ - دانستن (واپیده‌ست) = وید وادن vid ، یادداشت ۷ بند ۲۸ هات .

۶ - پاداش = آشی مده‌رید . ashi ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸ .

۷ - بجای درستکردار آش مده‌رید . asha آمده است .

۸ - بجای بهشت خشتهز می‌بینید . xshathra آمده ، کشور جاودانی حزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۹ - نیایش = وهم واسیده . vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .

۱۰ - برگماشتن (بیمه‌تی بیمه‌سد) = هج بیمه . haę ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۱ - از برای پل چینوت بگفتار آن در بخش نخست نگاه کنید .
گذشتن (لکنی ... لکسل لاس) پر لاس par با جزء لاس . فرا (لکنی) فرو فرا گذشتن ، گذر کردن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴ .

یازدهمین بند	۱ - توانایی = خشتهز می‌بینید . xshathra ۲ - کرپن و ملسا سد . Karapan ؟ کوی و مدد
--------------	---

از آنان جداگانه سخن رفت . kavi

۱۲ - ودار کردن (یوگ ۴۶۹۳۵) = یوج ۴۶۹۳۵ = یوگ ۴۶۹۳۵ .

(yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۳ - مردم = مشیه بدهی رویه . mašya در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ۴ و ۵ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۴۴ با آن برخوردیم ، در بند های ۱ و ۵ از هات ۴۸ نیز آمده است . واژه مرت **مارتا** *marata* که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۵ از هات ۴۵ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژه مش **ماش** *masha* بهمین معنی واز همین بنیاد است ؟ در بند ۶ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژه مرتن **مارتان** *maratan* صفت است یعنی مردنی ، در گذشتني (نگاه کنید بنام کیومرت در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹) .

واژه های دیگر از همین بنیاد چون مرتیو **مارثیو** *marathyu* که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ ، از واژه های آمش **ماش** *a-masha* (امشا + سپند) و امیرات **مارات** *a-maratat* (امرداد) که هر دو با حرف نفی آ مده . آمده یعنی بمرگ و جاودانی ، جداگانه در گفتار امشا سپندان سخن رفت . همه این واژه ها از مصدر مرت **مار** *mar* در آمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفته ایم از همین ریشه است یعنی مردنی ، در گذشتني ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۲۹ .

۵ - بد = آک موس. aka ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - تباہ کردن = مرنگیدیابی *marengəidyâi* **مرونگیدن** *marəngidn* . (Inf.) از مصدر مرنچ **مارنچ** *marənq* که بمعنی میرانیدن و نیست کردن و تباہ کردن و کشتن است ، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴ و در بند ۱۰ از هات ۵ و در بند ۶ از هات ۳۵ به مرنچ بر می خوریم ، از همین بنیاد و بهمین معنی است . مرنچیابی *marəngəyâi* **مارنچیدن** . (Inf.) که در بند ۱۴ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن ، تباہ ساختن و نیز از همین بنیاد است واژه مرک **ماڑک** *mahrka* که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در پیشنهای دیگر اوستا مهرک **ماڑکا** *mahrka* و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژه **مَرْخَتْر** **مه لامد و سه مه لامد** maraxtar که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، معنی تباہ کننده، از همین بنیاد است **مَرْد** **مه لامد و** marad که هیئت دیگری است از هرنچ **marənq** و در بند های ۹ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است، برابر واژه لاتین mordere که در فرانسه شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ هات ۳۱.

- ۷ - زندگی = آهو مه سه ده ahu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

- ۸ - دین = دئنا **و سه مه لامد و سه** daêna معنی نهاد و منش و وجودان است. چنانکه در بند ۷ از همین هات.

- ۹ - هراسیدن، یهم داشتن (**مه لامد و سه مه لامد**) = خرود **مه لامد و** xrud (خرُود **مه لامد و** xraod) در بند ۱۳ از هات ۱۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی خروشیشن بهبوتمن سلمددی ۱۳۰۱۱۰ (= داتن **مه لامد و** xrud) یعنی خروش دادن، در گزارش پهلوی واژه خرو **مه لامد** xru یا خرود **مه لامد و** (xraos) هشتبه شده با واژه خروس **مه لامد دد**. (= خرُوس **مه لامد دد**) که به معنی خروشیدن است و در پهلوی نیز به خروشیدن گردانیده شده است. در بند ۸ از هات ۳ بوازه خروس (خروشیدن) بر میخوریم (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند)، خرود **مه لامد و** xrud به معنی هراسیدن و یهم داشتن است؛ خرونت **مه لامد و سه مه لامد**. پرت صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامه پازند آنو گِمدِچا Aogemadaecâ در پاره ۲۸ بکاررفته و در پازند بجای آن سه مگین آورده شده است (در پاره این نامه نگاه کنید بجای خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۷۴-۱۷۸) خرُودت او رون **مه لامد و سه مه لامد و سه**. **مه لامد و سه** xraodat-urvan که در پاره ۴ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده، صفت است یعنی هراسیدن روان.

- ۱۰ - درباره پل چینوت (پل صراط) نگاه کنید بگفتار آن در بخش نخست.

- ۱۱ - رسیدن، گراییدن (**مه لامد و سه مه لامد و سه**) = ایبی کم سدر-سده.

ایدداشت ۲ بند ۳ هات ۴۳ . aibî-gam

- ۸ - رامش بخشیدن = رَفِدْرائی (لـ۱۷۵۴) سد . (Inf.) rafədhrâi . یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - سرانجام، پایان، فرجام = سَتَّ سَدَدَدَمَمَد . sasta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

- ۱ - آمادگی = رَادِنگه (سوسون) râdanâh . بخدمت آماده بودن و در راه دین جانفشانی کردن و فدا کاری کردن ، مراد است . در بند ۱۷ همین هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹ .
- ۲ - برآزنده و درخور = اِرِتهو (لـ۱۷۴۴) کله مه . erethwa ، یادداشت ۲ بند ۱۰ هات ۲۸ .

- ۳ - شنودهشدن = فَسُرُوعِدِیاَيِ (لـ۱۷۵۹) دسد . (Inf.) fra-srûidyâi در بند ۱۴ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاوار است که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید یادداشت ۵ از بند ۱۲ هات ۳۴ .

- ۴ - زندگی = اهو مه مه . ahu ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .

۵ - هستی یا دارایی = گَتِهَا gaêthâ در بند های ۱۲ و ۱۳ نیز با آن برخوردم .

۶ - برافزودن = فراد (لسو) frâd ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .

۷ - خوب دوست یا دوست خوب = هوش هَخَی huš-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن (هَخَی سدوی) از مصدر من ۶ مه . man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند

۸ - پاکدین = آشون سَعَادَه سَعَادَه . ashavan در بند ۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(آش مدنیه س. asha)

- ۲ - دوست = اوزوته دل «مدنیه» urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.
- ۳ - در باره آین منع = مک مدنیه maga و صفت مه مز مگ maz (بزرگ) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ و شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹.
- ۴ - خواستن، آرزو کردن (وابد سمه س.) = وس وابد vas در بند ۱۶ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.
- ۵ - پایان کار، سرانجام = یاونکه سه سه سه yânh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰.
- ۶ - یاکسرای = هدم بنده ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۴۴.
- ۷ - در آمیختن یا گرد هم در آمدن (ده ده س.) = میس ده ده myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳.
- ۸ - گفتار = او خذ ده سه uxtha ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸.
- ۹ - خواندن (کرس دس.) = زبا گرس zbâ ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

پانزدهمین بند | ۱ - آگاهانیدن، گفتن (یامه نیز س.) = وج

وابد vaë ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

۲ - دانا، هوشیار = دانه سه سه dâtha ؛ نادان، یهوش = ادانه سه سه a-dâtha (با حرف نفی آ س.) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه بر میخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۳ - بازشناختن (وابد ده ده س.) = ویچی وابد vi-ei در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹.

۴ - بجای راستی، آش مدنیه asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درست کرداری که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت.

۵ - ارزانی داشتن (ویدیدن) . از مصدر da وس. dâ بخودن ، دادن ، آفریدن .

۶ - نخستین = پتوارویه paouruya ، یادداشت ۱۱ هات .

۷ - آین ، داد = دات وسمه . dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند | ۸ - راد = آرد سدیم . arêda ، در یادداشت شماره

۹ از بند ۹ همین هات گذشت معنی ای که نگارنده باین واژه داده سنتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن بر می‌آید .

۱۰ - آنجا = آترا مدن لس . athrâ (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای پترا سده لس . yathrâ می‌باشد که از اظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین

واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۱۱ - رفتن (دوی .) = ای د . ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۱۲ - خواستن (دد) مدمه . = وس واسمه . vas در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .

۱۳ - خوش = اوشتا وسمه . ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۱۴ - بودن = ستونی ددمه . (Inf. stôi) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۱۵ - پیوستن (سمه دصع) . = هج سمه . haç ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۶ - بکام یا دارایی = ایشتبه پنه . istî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۱۷ - افزایش = وردیم واسد . varêdemam از مصدر ورد واسد و ف

افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱ .

۱۸ - آرامگزیدن ، جای گرفتن (نیازمی دصم) . = شی . پنه . shi ، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند ۱ - بجای سنجیده در متن افسمن مدل دیسته . afshman و بجای نا سنجیده آن افسمن مدل دیسته .

an-afshman (با حرف نفی آن م.). آمده و در گزارش پهلوی به پتمان رع ۳۶۳۶ patmân و لاپتمانیکیه ۳۶۳۶ و بوده patmânîkîh Bartholomae شده یعنی پیمان و نه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه نوشته در گزارش پهلوی افسمن با افسمن مدل ددمه. afsman مشتبه شده است . افسمن که در پاره ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پاره ۴ از یسنا ۷۱ و پاره ۳ از کرده سیزدهم ویسپردآمده بمعنی یک فرد شعریابیت است . این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده و در اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات ۶ از شیوه سخن پیغمبر ، در کاتها ، دور ہینماید که واژه افسمن را بمعنی گفتار موزون بکاربرده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افسمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و آن افسمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا بیخشاید .

بارتولومه افسن <u>مدل دیسته</u>	بکار را که در پاره ۱۰ از سیزدهمین فرگرد
وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum)	(verlust, schaden)
دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته اند : اشپیگل Spiegel ترجمه کرده :	گلدتر Geldner بیش از این مانند
اشپیگل معنی کرده و پس از آن : nicht in gemeiner Rede , [Lobes] Hymnen :	nicht in gemeiner Rede , [Lobes] Hymnen :
not curses, blessings	Haug
not ordinances , ordinances	Jackson
conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles : De Harlez	دهارله
Unmetriches , Ungemessenes , metrisch	Yusti
not metrical , metrical	Mills میلز

rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois : Darmesteter دارمستتر

unmeasured verse ,measured verse : Kanga کانگا

unmetrically ' in metre : Punegar پونگر

ingnoble ,noble : Chatterji چاترجی

sāñh سخن داشتن (مده‌گاه‌پرس) = سنگه دو بند ۷

یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹.

همچنین = هدا hadā . یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹.

فرمانبری، شنوازی = سرآوش sēraosha . در بند ۱ همین

۴ بند ۵ هات ۲۸.

شما : در متون وستا vāstā . (در نسخه بدل ویستا vistâ

واح دو صد س. از ضمیر و vā . (شما) بارتولومه :

Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

۶ - نیایش = vahma . در یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین

هات گذشت.

۷ - آمادگی = رادنکه rādāñh . در یادداشت شماره ۱ از بند

۱۳ همین هات گذشت.

۸ - اندرزگر (مشاور) = māntu . در یادداشت ۶ بند ۴

هات ۳۳.

۹ - کارآگاه = dañra . در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین

هات گذشت.

۱۰ - بوائزه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و بازنشاختن در بند ۱ همین

هات نیز برخوردیم.

۱ - پایدار (yu) . (از صفت یو ۱۳۵)

هجد همین بند yu که معنی پایدار و استوار است.

- ۱ - بجای «من خود» آسچیت . *as-əit* یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹
- ۲ - دارایی = ایشته *ishtī* یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .
- ۳ - نوید دادن (*eish*) = چیش یاد نمی شود . یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۴ - ستیزه = آنسست *astāstā* یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴ .
- ۵ - خواست ، کام (اراده) = *vâra* واسه لند . یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۳
- ۶ - درسرداشتن ، دردلداشتن (*xshnu*) = از مصدردا و سه در یادداشت شماره ۱ بند ۸ گذشت .
- ۷ - خشنود ساختن (*xshnu*) = خشنو شنیدن . یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۸ - دستور یا حکم و فتوی = وی چیزه *vīcitha* فای دن سه ، یادداشت ۸ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۹ - از برای واژه های خرد = خرتو *xratu* من مده . و منش = منکه نگاه کنید . یادداشت ۹-۱۰ از بند ۱ هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ - بجای دین ، آش *medītē* مده ، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴

۲ - درست = هئیتهیه سه دن و سه . *haithya* یادداشت ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

۳ - بجای آوردن یا ورزیدن (*varēz*) = ورز و سلیکر . یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹ .

۴ - کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده و میل) = وسن *vasna* یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

- ۵ - سازگارتر = فرشوت = *fərashôtəma* بند ۶۴ ص ۲۷. است یعنی بکام و آرزو برابرتر، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵ نیز این واژه با لعنه دارد. *vasnâ* یکجا آمده است.
- ۶ - هُزد = میرزد = *mizda*. یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳۴.
- ۷ - جهان آینده، دیگر جهان = پراهو = *parâhu* بند ۱ ص ۲۷. نوشته *parâhva* از پرا = *para*، یعنی آن‌یکی، دیگر، واژه‌ها *ahu* زندگی، جهان، هستی، پراهوصفت است مانند پروآسن بند ۱۷. مدد {مد}.
- ۸ - *parô-asna* که در بسته ۵ باره ۲۶ و در فرگرد نهم و ندیداد باره ۴۴ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است. پراوستی بند ۱۷. مدد صمد.
- ۹ - *parô-asti* که در هر مزدیشت پاره ۲۵ و در هادخت نسک در نخستین فرگرد پاره ۵ آمده بهمین معنی است. استی با واژه ستی بند ۳۶. *sti* بمعنی بود و هستی از یک بنیاد است. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۴.
- ۱۰ - بچیزی ارزانی شدن یا در خوربودن (بند ۴ ص ۲۷). *han* یادداشت ۶ بند ۶ هات ۳۲.
- ۱۱ - درباره جانوربارور = لعنه «سد» مدرک. یادداشت شماره ۵ از بند ۵ هات ۲۹ نگاه کنید.
- ۱۲ - آرزومند: من ویست = *manə-vista* بند ۴. مدد ص ۲۷. این صفت از من *manə* (از واژه مننگه *manah* منش) واز ویست *vista* (اسم مفعول وید وارد) *vid* (یافتن، پیدا کردن) ساخته شده است. من ویست یعنی آنچه دریابود یا آنچه دلخواهد، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹.
- ۱۳ - ساختن، انجام دادن (مدد ص ۲۷). *sand* یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹.
- ۱۴ - چاره‌سازتر: ویدیشت = *vaêdistâ* صفت تفضیلی است.

از وَئِدَ فَامْلَوْتَ vaêda پدید آرنده (از مصدر وَدَ فَامْلَوْ)
 = وَيْدَ وَادُونَ vid پیدا کردن ، (اپتن) نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰
 هات ۲۹، وَئِدِيَشْتَ vaêdistâ نیز معنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲
 و باین معنی از مصدر وَدَ vaêd = وَيْدَ دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ،
 درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپینتهدگات: یسنا، هات ۷۴

نخستین بند یادداشتی ندارد.

۱ - پاکتر روان یا سیند تر هینو = سپینیشت هئینیو
دوهین بند \parallel دهنه دهنه دهنه دهنه spəništa—mainyu سپینیشت
صفت تفضیلی است از سپنت دهنه دهنه spənta (سپند) که در بند پیش گذشت.
نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۲ - بجای «از روی» در متن $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{ن}\text{o}$ آمده از حروف
اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردم و بجای آن «به»
آوردیم. همین واژه است که در پخششای دیگراوستا آنو nd آمده چنانکه
در آبانیشت پاره ۹۳ و در فرگرد دوم و ندیداد پاره ۱۱۰ در فرس هخامنشی نیز آنو
معنی زی و سوی میباشد. چنانکه در سنگنیپشته بہستان (کتبیه بیستون).
 $\text{a}\text{n}\text{u}\text{v}$ بمعنی زی و سوی میباشد. بس اهم $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{ن}\text{o}$ یا anu جزئی (prefix) است که در سر برخی
از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدرها، چنانکه در همین
بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن را ب فعل و ریزیات $\text{w}\text{a}\text{d}\text{e}\text{k}\text{d}\text{s}\text{d}$ za
(= بجای آورند، ورزند) پیوسته است. نگارنده آن را مانند لومل Lommel
به منش نیک (وهومنگه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲
و بند ۲ از هات ۴۷ کلمه $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{ن}\text{o}$ به $\text{l}\text{e}\text{m}\text{m}$ (مس)^۱ (دهان گردانیده
شده، یعنی که در گزارش پهلوی $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{ن}\text{o}$ که حرف اضافه است بالاسم $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{و}\text{ن}\text{g}$ که
 anh که در اوستا بمعنی دهان است، هشتبه شده و مایه اشتباه
برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده $\text{ا}\text{ا}\text{آ}\text{ن}\text{o}$ را در بند ۲ از هات ۴۷
بمعنی دهان گرفته اند. از برای anh دهان یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات
نگاه کنید. ۲۸

- ۱ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئی **ستارمایتی** *ستارمايتی* آورده شده.
- ۲ - شناسایی = چیستی *ستاره* *ستاره* ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.
- ۳ - در بند ۳ از هات ۴ نیز مزدابر راستی خوانده شده نگاه کنید آن بند.

سومین بند | ۱ - پدر بتا صسد. *tâ* بجای تر **ستارمایتی** *ستارمايتی* پسر *ستارمایتی* *ستارمايتی* ، یادداشت شماره ۲ از بند ۸ هات ۳۱

نگاه کنید.

- ۱ - **خُرمی بخش** = رانیوسکرتی *rânyô-skérati* (سدودی. ددو گردید). در بند ۶ از هات ۴ نیز این صفت از برای گتو *گتو* *گتو*. (جاندار، چارپا) آورده شده. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند.
- ۲ - آفریدن = هِمَّتْش *hem-tash* ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱.

۳ - **کشتزار** = و استر **واسوو هم** *vâstra*. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱

- ۴ - رامش دهنده = رامدانگه *رامانگه* (سد سه). **و سه** *و سه*. صفت است: از رامن *رامان* (رامش) و از مصدر دادن *دادن* (دادن) مانند صفت رامو داتی *رامو داتی* (سد سه). **و سه** *و سه*. (سد سه) *رامو داتی* *رامو داتی* که در نخستین فرگردون دیدادباره ۱ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۵ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس *ham.fras* من هم. **ل لامد**. (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ هات ۲۲)

- در متن آمده: *هام*، *هام*، *هام*، *هام*، **ل لامد**. دومین *هام*. *هام* افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

چهارمین بند | ۱ - سرپیچیدن، نافرمانی کردن (سد سه، سه، سه، سه).

= زنگه *زنگه*. *rañh*، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۲ - توانا = ایسون *isvan* داده شده. یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳.

- ۳ - کم = کَسُو وَمَدْدَه. kasu ؛ يش = پَرُو وَمَلَدَه. paru نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شماره ۱ از بند ۶ هات ۳۲.
- ۴ - مهربان = کات وَسَهْلَه. kâthê در نسخه بدل وَسَنْه. kan بار تولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته از مصدر کن وَسَنْه. که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یادگردیم اما نظر به آکَ مدوه. aka که پس از آن آمده باید اسم باشد. نگاه کنید به Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel s. 122 . Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.
- بد خواه = آکَ مدوه. aka ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- پنجمین بند** || ۱ - بیمان دادن ، نویددادن = چیش ۱۲ نیم . tish یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۲ - بی = هنرِ نعْدَه. hanre ، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۳ - خواست (اراده) = زئوشَ گَمَدْلَهَه . zaosha ، یادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۴ - بپره ورشدن یا بخش یافتن = بخش لَسَهْلَه . baxsh ، یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۵ - منش زشت = آکَ منشگه مدوه. ۶ مَدَهْ . aka.manañh در پهلوی آکومن مَدَهْ ۱۶۱۹ âkôman چنانکه از ترکیب این واژه بیداست آکومن دیوی است همسنار (ضد) و هومنه (بهمن) در جاهای دیگراوستا و در نوشهای پهلوی بسیار یادگردیده ، از او در گفتار « امشاسبندان » سخن داشتیم .
- ۶ - بسر بردن ، جای گزیدن ، نشیم کردن ، منزل ساختن = آشی سَفَّهَه . a-shi یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

- ششمین بند** || ۱ - پخش = ویداتی **ویداوس** . vîdâti ، بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۲ - مُزد = ونگهو **وانه** . vanhu ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۳ - گروه = ران **رانا** râna ، از این واژه دو گروه دینی مزدیسان و دیوبیسان اراده شده یا هماوردان ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۴ - بجای آوردن (**وسع** .) داد **و** . dâ دادن ، بخشنودن .
- ۵ - یاوری = دبانز نگه **دبهازانه** . dêbâzanh ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۴ نگاه کنید.
- ۶ - چه = زی **گ** . ، با این واژه در اوستا بسیار برمیخوریم و گاهی آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانک در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از هات ۴۸ .
- ۷ - بساکسان = پُورو **پورو** pouru = پرو **پر** . paru بیش ، پر ، بسیار . در بیادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخور迪م .
- ۸ - خواستار شنیدن (**اویش** .) = آش **اویش** . aêsh (ایش **اویش** . ish) ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۹ - گرویدن (**واسد** .) در نسخه بدل **واسد** . (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = ور **واسد** . var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سینتھیڈ گات: پسنا، ہاتھ

- نخستین بند ||

۱ - چون = بیزی ۵۷۳۶ که . نگاه کنید به
یادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ - سزا = آدا سوسه . âdâ پاداش ، دهش . یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰ .

۳ - شکستدادن، چیرشدن، پیروزی یافتن (واخ ۳۷۳۸ مدد) = وَن
واسد . van ، دربند آینده نیز آمده (واخ ۳۷۳۹ مدد) یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱ .

۴ - مردم = هشیه مدد . mašya ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۴۶ .

۵ - جاودانی، بیمرگی، بایدایاری، همیشگی = آهرتاتان مدد (۴۴ صص مدد) .

۶ - رسیدن (مدد مدد) مدد .) = آنس مدد . as ، یادداشت
بند ۱۴ هات ۴۳ .

۷ - دیر باز = دیپیتاوا وسد (مدد) مدد . daibitâna ، یادداشت ۸ بند ۳
هات ۳۲ .

۸ - آگهی دادن (لام ط من مدد .) = فراوج لام « مدد . frâ-vaz
فرآگفتن ، از پیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۴ و در
بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وج وام ۲۸ گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز
بند آینده نیز بکاررفته ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .

۹ - بخشایش = سوا مدد « مدد . savâ سودایزدی و مینوی ، نگاه کنید
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴ .

۱۰ - برافراشتن ، بلند کردن (واهم بیز مدد .) = وخش واهم بیز
vaxsh ، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱ .

فهرست واژه های پهلوی

اهرموغ(بخش ۱)	۶۲	اروس	۳۴۲-۲۷۵
اهروب(اهلوب)	۳۴	اروند	۲۳۸
ایاریه	۵۲	اریشک	۱۰۶-۲۸
ایافتن	۲۳	ازیوندکیه	۷۹
ایتون(اتون)	۱۴۱-۹۱-۳۹-۳۰	استرک	یض
ایرج	۴۱۵	استومند	۱۱۷-۶
ایرمان	ین	اشه	۲۸
ایرمانیه	ین	اشمرتن	۳۷
ایستواستر	۴۰۵	اشموغ(بخش ۱)	۶۲
ایستان	۲۳۵	افروختن	۶۴
ب		اکوشیتار	۱۳۰
بخت	۱۱۵	اماوند	۱۸۵
بغتن	۱۱۵	امرک رو بشنیه	۱۰۷
بخشین	۱۱۵	اناك	۲۶۳
براتر	۲۷۰	اناکیه	۲۶۳
برتن(بورتن)	۲۵۰-۱۱۹	ان آگاس	۱۱۹
بریتن	۲۷	اندر	۱۷۹
بسن	۲۵۳	انهوما (هزوارش)	۲۵۸
بسریا (هزوارش)	۴۲۸-۱۵۶	اوْر	۲۳۴
بلند او زیتن	۲۴۱	اوزونکیه	۴۶
بشیتن	۱۷	اوزونیک	۱۸۵
بنتمن (هزوارش)	۴۰۴	اوْز	۵۲
بوتن	۸۹-۲۶	اوْزمند	۵۲
بوختار	۱۲۱	اورواخمنیه	۶۴
بوختن	۱۲۱	اوْش	۱۶۶

یادداشت‌های پنج گماهه

۵۰۶

پتامبر	۲۸۵	بورژیتن	۱۵۸
پتکار	۱۰۲	بورژشن	۱۲۱
پتکارتاران	۱۰۲	بوم	۱۴۷
پتمان یز-۱۷۴-۲۹۷	۲۹۷	بوندک	۱۳۸
پتمانیکیه	۲۹۷	بوندک پاتیخشاھیه	۱۳۸
پتوم زمان	۳۸۹	بون	۳۷۵
پتوند	۳۹۲	بوییتن	۶۹
پتیرسپ	۴۱۷	بهار	۲۵۶
پتیرک	۱۰۲	بهر	ض
پتیرک روشنیه	۲۸۷	بیشومند	۳۷۹
پتیریشن	۳۶۸	بیم	۱۹۷
پتیشخوارگر	۶۷		(۴)
پرورتن	۱۹۱	باتخشاء	۱۸
پسخون گفتن	۳۵	باتخشاھیه	۱۸۲
پور	۲۵۰-۲۲۴	بات دهش	۲۸۷
پورسین	۳۱	پاقفراں	۸۶
پوروچیست	۴۰۸	پارک	۳۸۸
پوروشسپ	۴۰۱	پاسیان	۲۴۷
پوس	۲۴۰	پاسپانیتن	۲۴۷
پوسر	۲۴۰	پانک	۲۵۳
پومن (هزوارش)	۳۰۲	پانکیه	۳۱۹
پوهل	۳۵۳	پاه	۴۳
پوریچ	۱۷۴	پاییتن	۲۵
په کامک	۱۳۵	پت	۲۷۰-۲۴۴-۱۳۸
بیت	۲۳۷-۱۱۱		

فهرست واژه‌های بهلوی

توم	۱۳۷	پیتاک	۳۰۸-۱۴۰
تیز	۳۷۸-۲۳۴	پیتر	۱۱۱
ج		پیروزکریه	۲۵۴
جاماسب	۴۲۲	پیشتر	۱۸۹
جم	۴۲۶	پیشک (گفتار پیشه و دان) پخش	۱
جمک	۴۲۶	ت	
جوتبشن	۲۰۱	تاشیتن	۲۷
جه	۲۸۹	تپاهنیتن	۹۷
جيناك	۱۲۸	ترک	۲۳۸
چ		تلک	۲۱۱
چاشیتن	۱۸۶-۱۱	تناپوهر	۳۸۱
چربیه	۴۶	تن پسین	۲۶۱
چشم	۱۱۱	تنگ	۱۹۶
چگون (چیگون)	۲۵۸-۱۴۱-۸۰-۳۱	تنکیه	۱۹۶
چیر	۳۳۹	تفوتن	۱
چینوت	۳۵۳	توان	۵۲
چیه	۴۰	توانیک بوتن	۱۱
خ		توبانیکیه	۱۸۴
خذوك	۴۰	توختن	۲۲۸
خرت	۴	توخشاك	۳۳
خر و سنتن	۳۷۷	توخشاكیه	۳۳
خر و سیشن	۲۹۲	توخششن (توخشیشن)	۱۸۴-۸۵-۲۹
خسروب	۴۱۴	توخم	۳۹۲
خشنوت	۴	توران	۳۹۵
		توژشن	۲۲۸

یادداشت‌های پنج سالاتها

۵۰۸

خوارتاران	۴۸
خواریه	۵۳-۷
خواستار	۲۲۲
خواستاربوتن	۱
خواستک	۱۵۸-۱۵۳
خواستک کم	۲۷۳
خواستن	۱۲-۱
خوانشن	۳۳۴-۹
خواهش	۱۷
خوبتن	۷۲
خوب‌شناسک	۲۱۱
خوتای	۲۷۰-۲۵۸-۲۴۴
خور	۷۸
خورتک اوستاک یا	
خورشیت	۲۲۵
خورشیت نگیرشن	۲۲۶
خویش (گفتار پیشه و ران) پخش ۱	
خویشان (گفتار پیشه و ران) پخش ۱	
خویش بته	۱۳۸
خویش دین	۴۲۲
خویشیه (گفتار پیشه و ران) پخش ۱	
دات	۱۷۰
دلتار ۵-۲۴۲-۳۲۶	۳۲۶-۲۴۲-۵
داستان	۱۷۹-۱۷۰

فهرست واژه‌های پهلوی

۵۰۹

ر د	۳۱	دستوریه	۲۸۶
رسیتن	۲۲۳-۵	دشتن	۱۹۵
رشنو	۲۸۱	دنوتک	۲۵۷
رواک دهشن	۲۱۹	دوازیستن	۸۴
رواک دهشنه	۲۱۹	دوخت	۴۰۴-۲۶۳
روستاک	۱۲۸	دور	۲۶۰
روچ	۲۷۵	دوراسروب	۴۱۴
روستاک	۱۲۸-۱۲۷	دوژد	۱۲۱
روستن	۵۰	دوست	۳۵۲-۱۳۹
روشن	۶۶	دوستیه	۳۵۷
روشین	۶۴	دوشارم	۱۹
روشنه	۲۷۵	دوش روشنیه	۱۳۲
رووان (روبان)	۹	دوش نکیریه	۳۲۱
ریختن	۱۵۳	دهان	۳۰۲-۲۵
ریخن	۱۵۳	دهشن	۴۰۹-۲۱۳-۱۸۴-۸۶۱۶
ریش	۲۸۲-۹۳	دهیوپت	۲۴۵
ریشیتن	۹۳	دیلن	۶۵-۱۲
ف		ج	
زاشن	۲۱۳	رات	۱۹۶
زبایشن	۱۰۴	راتیه	۲۰
زتارویناسکاران	۲۵۴	راتیه کرتار	۱۳۹
زتن	۱۶۶	راس	۳۳۸-۱۱۲-۹۸
زرتشت	۴۰۶	راست	۱۶
زرتشستان	۴۰۶	رامشن	۳۱۶-۱۸۶-۵۴-۳
زره	۲۳۸		

یادداشت‌های پنج گانها

۵۱۰

سردارِ دانک	۲۲۳	زمیک	۲۳۱-۸۲
سرداری دهشون	۱۸۲	زند	۱۲۹
سرداریه	۳۶۸-۳۲۱-۱۸۶-۳۵	زندپ	۲۴۵
سرماک	۳۰۵	زوت	۱۷۶
سردب	۴۱۴-۱۵۷-۲۴	زیناوند	۲۳۶
سریت	۴۰۰	زیناوندیه	۲۳۶
سریتک	۴۰۸	زیوستن	۷۹
سُر	۱۹۸	زیوندک	۴۲
سُر و مند	۱۹۸	زیوندکیه	۷۹
سُنبه	۱۳۴-۱۳۳	زیویستن	۴۲
سوت	۹۴-۲۲	من	
سوچینیتن	۶۶	ساستار	۱۹۷
سور	۱۸۲	سامان	۴۰۰
سیریه	۳۷۰	سپاه	۲۵۳-۹۱
ش		ستار	۲۳۰
شات	۳۵۰	ستایشن	۲۲
شاتیه	۳۵۰	ستون	۲۲
شاپستان	۱۶۸	ستهمک	۲۸
شاپیتن	۱۶۸	سخت	۸۲
شپ	۲۳۷-۴۳	سختوم	۸۲
شتر	۴۳	سُخر	۶۶
شم	۴۳	سخون	۳۶
شستن	۲۲۳	سرایشن	۱۹۴
شکستن	۹۱	سرت	۳۵۵
شناختن	۰۵	سردار	۳۲۱

فهرست واژه‌های پهلوی

کامک	۳۲۴-۱۱۸-۲۳	شناشکیه بی
کامک خوتاکیه	۱۱۸	شناشکیتین ۴
کید(هزوارش)	۲۲۴	شوبان ۴۳
کپیک	۴۲۶	شوتن ۳
کنک	۲۷۰	شیرنیه ۴۶
کنک بانوک	۱۶۲	شیون ۱۳۷
کنک خوتای	۱۶۲	
کدبا(هزوارش)	۱۱۹	
کرب	۳۸۶-۸۵	ف
کریان	۳۸۶	فراج آفرینشکانیه ۳۲۷
کرب خوار	۸۵	فراج داتن ۲۰۵-۱۸۳
کرتاریه	۳۰۸	فراج داتار گهان ۱۸۴
کرنک بب		فراخنیتین ۲۰۵
کرتن	۸۸	فراخوه‌وشیه ۱۹۷-۱۶۹
کرشاسپ	۴۰۰	فترم ۷
کم	۲۷۳	فرزانکیه ۷۴
کم رمک	۲۲۳	فرگرت بب
کم هرت	۲۷۳	فرن ۴۰۸
کنتن	۲۰۰	فروت ۲۷۷
کشن	۳	فره داتن ۱۸۳
کنچک	۳۷۰	فریپتن ۲۵۱
کنیک	۳۷۰	فریتون ۴۰۰
کوتک	۱۲۱	فریفتار ۳۶۵
کور	۳۸۶	فریفتمن ۳۶۵-۸۴
کون مرزیه	۳۵۳	گ
		کارت بب

گوسپند	۱۱۲-۴۳	کیک	۳۸۶
گوسپندتاشیتار	۱۱۲	کین	۸۶
گوسپند روبان	۴۲۹	کینور	۲۸۶
گوش	۱۶	کینینتن	۸۷
گوش اوروَن	۴۲۹	گ	
گوشت	۴۲۸-۱۵۶	گاس	۱۲-۹۴
گوشن	۲۷۵-۲۵۷	گاسان	یه
گومیختن	۱۰۸	گاسانیک	یه
گهر	۷۱	گام	۵
گیتیک	۸۰	گاه	۱۲
ل		گبر(هزوارش)	۳۵۳-۳۰۹
لا (هزوارش)	۲۹۷	گپتن (= گفتن)	۱۳۱
م		گرتن	۲۳۸
ماریک(گفتار گاته باخش ۱)		گرزیتن	۴۸-۲۷
مالیتن	۲۵۱	گرفتار	۳۴۱
مان	۱۲۶	گرفتن	۳۴۱-۱۴۱-۱۱۱-۹۲
مان پت	۲۴۵	گروتمان	۱۲۶ - یم
مانتن	۱۲۸	گرویتن	۶۷
ماندن	۵۴	گرهمک	۳۸۷
مانسر	۱۴	گریو	۲۳۸
ماه	۲۳۰	گریوک	۲۳۸
متن	۵	گریوک پان	۲۳۸
متیون ماه	۴۰۹	گفتن(گوفتن)	۳۵-۲۵
مدم(هزوارش)	۳۴۴	گناک	۲۴۸
		گناک مینوک	۲۴۸

فهرست واژه‌های پهلوی

نژدیست	۱۷۴	هرت ویک	۳۵۲
نژدیک	۲۶۰	هرت وزن	۳۰۹
نفشن (هزوارش)	۱۳۸	مرتوم	۳۸
نماج	۲۲۷-۱	مرگ	۱۳۲
نودنیتن	۱۱	هرگ ارزان	۳۸۱
نوکیه	۲۱	منجینیتن	۲۵۱
نون	۶۱	مزد	۲۰۴
نهمتن	۸۳	مس	۵۶
نیايشن	۱۹۰-۱	مس کار	۶۸
نیتن	۲۴۹-۱۳۸	مکیه	۵۹
نیروک	۱۸۴-۲۹	منیتن	۵۴
نسامن (هزوارش)	۳۰۹	موتك	۲۷۸
نیمروچ کاس	۲۳۷	موتك کرتار	۲۷۷
نیوشن	۱۳	هورت	۲۷۷
نیوشیتن	۴۸-۱۳	هورتن	۳۷
نیهان	۳۰۸	هورنجینیتن	۱۵۲-۹۷
نیهانیک	۳۰۸-۱۲۰	مهیست	۱۴
و			
وتدیشت	۴۱۶	می	۳۱۶
وات	۲۳۳	میزد	۱۸۰
وارون	یم	میزد پان	۱۸۱
وارونان	یم	میزیتن	۲۵۹
وارونیه	یم	مینوک	۶۹
واستر	۳۲	مینوکان (منوکان)	۶۹۶
واستربوش یف-یق-	۱۱۳	ن	
		نرفسیتن	۲۳۱

ویترک	۳۰۲	والبین	۱۰۵
ویترک زمستان	۳۵۴	وامیتن	۳۵۳
ویچارنار	۱۰۳	واوریکانیه	۹۳
ویچارتمن	۳۹	وخدوتمن	۳۴۱
ویچارشن	۴۴ - ۳۹	وخشور	۲۸۶ - ۱۴
ویچیتن	۳۹	وخشیتن	۱۰۷
ویخرونیه	۲۸۲	ورتیتن	۲۱۴
ویر	۱۲۵	ورجمکرت	۴۳۲
ویس پت	۲۴۵	ورژشن (گفتارپیشه وران پخش ۱)	
ویسترتن	۲۱۲	ورزیتار	۱۱۳
ویشن	۳۷۹	وروون	۲۷۸
ویمار	۳۸۹	ورویتن	۶۷
ویمارینیتن	۳۸۹ - ۸۵	ورویستن	۶۷
ویماریه	۳۸۹	وزیتن	۲۷۶ - ۱۴۱
ویمانیکیه	۱۷۰	وس	۲۲۶ - ۱۴۶
ویمیختن	۱۰۸	وشن	۲۵۷
ویناسکار	۳۹۵	وه	۱۳۶ - ۷۱
ویناسکاریه پاتفراس	۱۲۴	وهتر	۷۱
ویناسیشن پاتفراس	۱۲۴	وهیشت	۱۸
ویناک	۶۶	ویاپانینیتن	۱۶۱
ویندانن	۴۴	ویاپانیه	۱۶۱
ویندینت	۴۴	ویبتک	۳۵۲
وینستن	۶۶	ویپنیماتک	۳۵۲
وینشن	۶۶	ویتارتمن	۴۰۷ - ۲۵۰
ویونگهان	۴۲۵	وبترتن	۳۰۷

فهرست واژه‌های بهلوی

۵۱۵

<table border="0"> <tr><td>همیستاریه</td><td>۳۱۶</td></tr> <tr><td>همیستک (بخش یکم)</td><td>۵۰</td></tr> <tr><td>همیشک</td><td>۲۰۱</td></tr> <tr><td>هنبارتن</td><td>۲۵۰</td></tr> <tr><td>هنر</td><td>۲۱۴</td></tr> <tr><td>هنرومند</td><td>۲۱۴</td></tr> <tr><td>هوب</td><td>۴۲۰</td></tr> <tr><td>هوداناک</td><td>۷۵-۷۴</td></tr> <tr><td>هور</td><td>۳۲۴</td></tr> <tr><td>هوزوان</td><td>۱۵</td></tr> <tr><td>هوزیو شنیه</td><td>۷۶</td></tr> <tr><td>هوش</td><td>۲۷۵</td></tr> <tr><td>هومانیشنیه</td><td>۵۳</td></tr> <tr><td>هومینیتار</td><td>۶۲</td></tr> </table> <p style="text-align: center;">ئ</p> <table border="0"> <tr><td>يان</td><td>۲۱</td></tr> <tr><td>يدمن (هزوارش)</td><td>۲</td></tr> <tr><td>يوشت فريان</td><td>۳۹۴</td></tr> <tr><td>يوشدارينيتن</td><td>۲۴۴</td></tr> <tr><td>يوشداريه</td><td>۲۴۴</td></tr> <tr><td>يوك</td><td>۹۲</td></tr> <tr><td>يېھونتن (هزوارش)</td><td>۲۹۲ - ۱۹۴</td></tr> <tr><td>يېھونتن (هزوارش)</td><td>۲۶</td></tr> </table>	همیستاریه	۳۱۶	همیستک (بخش یکم)	۵۰	همیشک	۲۰۱	هنبارتن	۲۵۰	هنر	۲۱۴	هنرومند	۲۱۴	هوب	۴۲۰	هوداناک	۷۵-۷۴	هور	۳۲۴	هوزوان	۱۵	هوزیو شنیه	۷۶	هوش	۲۷۵	هومانیشنیه	۵۳	هومینیتار	۶۲	يان	۲۱	يدمن (هزوارش)	۲	يوشت فريان	۳۹۴	يوشدارينيتن	۲۴۴	يوشداريه	۲۴۴	يوك	۹۲	يېھونتن (هزوارش)	۲۹۲ - ۱۹۴	يېھونتن (هزوارش)	۲۶	<table border="0"> <tr><td>هات</td><td>یا</td></tr> <tr><td>هانگ هانسریک</td><td>ض</td></tr> <tr><td>هاسر</td><td>یب</td></tr> <tr><td>هاوند</td><td>۲۲۷</td></tr> <tr><td>هاویشت</td><td>۴۰۲</td></tr> <tr><td>هت</td><td>۹۸</td></tr> <tr><td>هچ</td><td>۷</td></tr> <tr><td>هخت</td><td>۳۷۶</td></tr> <tr><td>هشت</td><td>۱۹۹</td></tr> <tr><td>هَکر</td><td>۹۸</td></tr> <tr><td>هَکر</td><td>۴۲۹</td></tr> <tr><td>هکرج</td><td>۲۵۸</td></tr> <tr><td>هم</td><td>۱۱۰</td></tr> <tr><td>هماك رو بشن</td><td>۱۰۷</td></tr> <tr><td>هماكىه</td><td>یع</td></tr> <tr><td>همپرسكىه</td><td>۱۷۸</td></tr> <tr><td>همپرسىتن</td><td>۱۷۸</td></tr> <tr><td>همسايكان</td><td>یم</td></tr> <tr><td>همسايڪىه</td><td>یم</td></tr> <tr><td>همستار (همستار)</td><td>۳۱۸-۳۰۴</td></tr> <tr><td>همستakan (همىستakan)</td><td>۴۲۷</td></tr> <tr><td>همكرتاريه</td><td>یع - ۱۸۲</td></tr> </table>	هات	یا	هانگ هانسریک	ض	هاسر	یب	هاوند	۲۲۷	هاویشت	۴۰۲	هت	۹۸	هچ	۷	هخت	۳۷۶	هشت	۱۹۹	هَکر	۹۸	هَکر	۴۲۹	هکرج	۲۵۸	هم	۱۱۰	هماك رو بشن	۱۰۷	هماكىه	یع	همپرسكىه	۱۷۸	همپرسىتن	۱۷۸	همسايكان	یم	همسايڪىه	یم	همستار (همستار)	۳۱۸-۳۰۴	همستakan (همىستakan)	۴۲۷	همكرتاريه	یع - ۱۸۲
همیستاریه	۳۱۶																																																																																								
همیستک (بخش یکم)	۵۰																																																																																								
همیشک	۲۰۱																																																																																								
هنبارتن	۲۵۰																																																																																								
هنر	۲۱۴																																																																																								
هنرومند	۲۱۴																																																																																								
هوب	۴۲۰																																																																																								
هوداناک	۷۵-۷۴																																																																																								
هور	۳۲۴																																																																																								
هوزوان	۱۵																																																																																								
هوزیو شنیه	۷۶																																																																																								
هوش	۲۷۵																																																																																								
هومانیشنیه	۵۳																																																																																								
هومینیتار	۶۲																																																																																								
يان	۲۱																																																																																								
يدمن (هزوارش)	۲																																																																																								
يوشت فريان	۳۹۴																																																																																								
يوشدارينيتن	۲۴۴																																																																																								
يوشداريه	۲۴۴																																																																																								
يوك	۹۲																																																																																								
يېھونتن (هزوارش)	۲۹۲ - ۱۹۴																																																																																								
يېھونتن (هزوارش)	۲۶																																																																																								
هات	یا																																																																																								
هانگ هانسریک	ض																																																																																								
هاسر	یب																																																																																								
هاوند	۲۲۷																																																																																								
هاویشت	۴۰۲																																																																																								
هت	۹۸																																																																																								
هچ	۷																																																																																								
هخت	۳۷۶																																																																																								
هشت	۱۹۹																																																																																								
هَکر	۹۸																																																																																								
هَکر	۴۲۹																																																																																								
هکرج	۲۵۸																																																																																								
هم	۱۱۰																																																																																								
هماك رو بشن	۱۰۷																																																																																								
هماكىه	یع																																																																																								
همپرسكىه	۱۷۸																																																																																								
همپرسىتن	۱۷۸																																																																																								
همسايكان	یم																																																																																								
همسايڪىه	یم																																																																																								
همستار (همستار)	۳۱۸-۳۰۴																																																																																								
همستakan (همىستakan)	۴۲۷																																																																																								
همكرتاريه	یع - ۱۸۲																																																																																								

فهرست
واژه‌های پارسی

ابن‌سینا	۴۱۰	آب	۲۳۳
انطر	۴۰۰	آبار	۶
ارج، ارز-ارزش	۳۴۲	آذر	۳۵۰-۱۰۰
ارجاسپ	۳۴۲	آذربزین	۲۰۸
اردشیرخره	۳۶۰	آراستن	۵۱
اروتدنر	۴۳۲-۳۶۶	آرامیدن	۱۹
اروند	۳۳۹	آرمیدن	۷۷-۵۴
از	۷	آز	۱۷۷
اسپریس	۳۵۵	آزدن	۲۱
است، استه، هسته	۶	آس	۸۲
افراختن	۲۸۰	آسمان	۸۲
افروختن	۶۴	آسیاب	۸۲
البرز	۴۲۹-۱۵۸	آفرین	۳۳۲-۴۰
الوند	۳۲۸	آک	۷۲
امار، اماره (آمار، آماره)	۳۷	آواز-آواز - آوازه	۲۶
امداد	۱۰۷-۱۰۶	آوند	۲۳۳
اباردن	۲۵۰	آوه	۲۶۳
انجیدن	۳۹	آهن	۳۵۰-۸۶
اندر	۱۷۹	آهو	۲۳۵
اندرزید	۲۴۵	آهو (پلیدی)	۲۳۵
انوشه	۱۶۷	آیفت	۶
انوشیروان	۱۶۷		
اوْدَر	۲۷۱		
اوستا	۱۵۷		
اهریمن	۱۵۰-۷۰	ابر	۲۳۴

الف

فهرست واژه‌های پارسی

۵۱۹

<p>پ</p> <p>پاد، پاز ۲۸۷ پاداس ۸۲ پادافراه ۸۶ پادزهرو، پازهر ۲۸۷ پاره ۳۸۸ پاسخ ۳۷ پاسیدن ۲۴۷ پاییدن ۲۵۹ پتشخوارگر ۲۵۷ پدر ۱۱۱ پذیره ۲۸۷-۱۰۲ پر ۱۸۹-۱۰۰ پرامون(پیرامون) ۱۹۰ پرسیدن ۳۱ پرواز ۲۷۷ پریز ۲۰۹ پزشک ۱۳۵ پس(پسر، پور) ۲۴۰-۱۴۱ پشنجیدن ۳۹۹ پشوتن ۳۸۱ پل ۳۵۳ پناه ۲۵۳ پنج بخت ۱۲۱ پند ۱۱۳</p>	<p>ایرانشهر ۱۲۹ ایزد ۶۳ ایستواستر ۳۶۶ ب</p> <p>باد ۲۳۳ باداس ۸۲ باسره ۳۲ بالیدن ۱۰۵-۸ باور ۶۷-۱۵ بخت ۱۱۵ بد (سپهبد)، بد ۲۴۴-۱۳۸ بردن ۱۱۹ برز ۴۱۵-۱۵۸ بزرگ فرمدار ۲۸۶ بن ۳۷۵ بودن ۸۹-۲۶ بوم ۱۴۷ به ۱۳۶-۷۱ بهرام ۲۵۴ برهشت ۲۸۳-۱۸ بهمن ۷۰ بیم ۱۷۰ بیمر ۳۷ بینش ۶۵</p>
--	--

یادداشت‌های پنج سال‌ها

۵۳۰

پورچیست ۴۰۱
بی ۳۴۰

جام	۹۲
جاماسب	۴۰۴-۴۲۰-۴۲۴
جشن	۶۳
جفت	۹۲
جکر	۹۲
جم	۱۰۵-۱۰۳-۹۲
جه	۲۸۹
جهان‌بین	۷۵
جمهور	۲۸۹
جیوه	۴۲

چ

چراغ(چرا)	۳۰۰
چربیدن	۳۰۵
چوبیان	۴۳
چه	۴۵
چهر	۱۴۰-۷۷
چیدن	۳۹
چیر	۳۳۹
چینود	۳۵۳-۷۲

خ

خدو	۴۰
خراس	۸۲
خراستر	۱۵
خرد	۴
خرداد	۱۰۷-۱۰۶

ت

تخشا	۱۷۳-۲۳
تخشیدن	۲۳
تخم	۲۷۱
ترمنشت	۱۴۵
تکاور	۲۳۹
تم	۱۳۷
تن	۲۱۵
تنافور	۳۸۱

تندیس	۱۸۷
تننده	۱
تنودن(تنیدن)	۱
توانستن	۳۴۳-۲۹
توختن	۲۲۹-۲۲۸
تور	۳۹۴
توزیدن	۲۲۹-۲۲۸
تون	۱۸۴-۲۹

چ

تمهم ۲۱۱
تمهمن ۲۱۲
تهمورث ۴۳۱
تیشه - تش ۲۷

جادو ۹۲

فهرست واژه‌های پارسی

۵۲۱

داشتن	۱۱۱	خردس	۳۷۸-۳۷۷
دام	۱۱۰	خروشیدن	۳۷۷-۲۹۲
دانستن	۵۵	خره، خوده	۳۶۰
دخت	۲۷۰-۲۶۳	خشم	۸۴-۲۸
دد	۱۱۰	خشنو(خشند)	۴
درازانگل	۹۴	خفتن	۷۲
درز	۲۵۳	خنیده	۱۵۱
درزن	۲۵۳	خوار	۱۰۸
درزی	۲۵۳	خوار(لاشخوار)	۱۵۶
درستبد	۲۴۵-۱۳۵	خواری	۷
درشت	۲۹	خواسته	۱۵۳
درنک	۹۴	خوالیگر	۱۵۶
درون(نان)	۱۸۱-۱۸۰	خواهر	۲۷۰
دروند	۳۴	خور	۱۶۰
درویش	۳۸۲-۱۹۴	خورشید	۱۶۰-۱۵۳
دریا	۳۵۴-۲	خورشید چهر	۳۶۶
دریوش	۱۹۴	خونیرس	۳۹۴
دزد	۷۴	خویشن	۶۸
دزخیم	۷۹	خیش	۲۱۸
دست	۲	خیم	۷۹
دست(داوری)	۲۸۵		۵
دستاس	۸۲	داد	۱۷۱
دستور	۲۸۵-۲۸۴	دادار	۵
دشت	۷۷	دادن	۵
دشتان	۱۹۵	داره	۱۲۳

یادداشت‌های پنج گاتها

۵۴۳

رُستن	۵۰	دشتباد	۷۸
رستهم (رستم)	۲۱۱	دشخوار (دشوار)	۷۸
رشک	۱۰۶-۲۸	دشمن	۳۳۱-۷۰
رشکن	۱۰۶	دشنام	۷۸
رشکناک	۲۸۱	دغدو	۴۰۴-۴۰۱
رشن	۲۰۰	دل	۲۱۹-۱۲۰
رمه	۸	دمه	۳۵۴
روان	۵۰	دوختن (ددشیدن)	۴۰۴
رود	۶۴	دور	۱۶۶
روز	۶۴	دوزخ	۷۹-۱۹
روزنہ	۱۲۷	دوست	۱۹
روستا	۲۱۱-۵۰	دی	۳۵۳
روییدن	۱۵۳	دیدن	۲۳
ریختن	۱۶۲-۹۳	دیر	۹۴
ریش (زخم)	۲۰۸	دین	۱۱۶-۱۱۵
ریوند	۲۳۱	دیه (ده)	۱۲۹
ز	۲۸۹	دیو	۳۸
زدن	۱۶۶	ج	
زدودن	۱۳۶	رادی	۶۱-۲۰
زرتشت	۳۹۶	راسپی	۱۷۶-۱۰۸
زره	۲	راست	۵۱
زفر	۱۶۰	رامش	۵۴
زم	۳۵۴	رد	۳۱
زمی (زمین)	۲۸۹	رده	۲۸۰
زن باره		درزم	۲۸۰

فهرست واژه‌های پارسی

ستورگاه	۵۴	زنبور(زنبل)	۲۸۶
ستی	۱۳۳	زنهار(زننهار)	۴۱۶۳۲۰-۱۲۲
سخن	۳۶	زوت	۱۷۶
سراییدن	۱۳	زود	۲۲
سرخ	۲۵۰-۶۶	زور	۲۲
سرخاب	۶۶	زوش	۳۵۶
سرشک	۳۷۸	زه	۴۳
سرم (سلم)	۲۹۵	زیان	۹۴-۹۳
سردا	۱۵۷	زیستن	۷۹-۴۲
سرودن	۱۳	زیغ	۱۲۰
سروش	۱۳	ق	
سریت	۴۰۱	زدین	۱۳۴
سکال	۴۸	زیوه	۴۲
سکالش	۴۸	م	
سکالیدن	۴۸	سار (رنج)	۱۹۶
سنی	۱۳۴-۱۲۳	سار (سر)	۳۶۸
سو	۶۶	سام	۴۰۰
سود	۹۴-۲۲	سبُخت	۱۲۱
سور	۱۸۱-۱۸۰	سپاه	۲۵۳
سورن	۱۲	سپهبد	۲۴۵
سوشیانت	۲۰۳	سپیتمان	۳۹۷-۳۶۷
سیچ (سیچ-سیز)	۱۹۸	سپیتور	۴۳۱-۴۲۷-۴۲۶
ش		ستادن، استادن، ایستادن	۳۳۵
شاد	۳۵۰	ستاره	۲۳۰
شام	۲۴۸	ستودن	۶۲-۲۲

کام، کامه	۱۶۴-۱۱۸-۲۳	شایستن	۱۶۸-۸
کپی	۴۲۶	شب	۱۶۸
کده	۲۷۰	شبان	۱۱۴-۴۲
کردن	۸۸	شدن	۳
کشور	۱۴۷-۱۲۹	شم	۴۳
کنیز، کنیزک	۳۷۰	شکستن	۳۷۸-۹۱
کیومرث	۸۰	شناختن	۱۶۸-۵۵
کی	۳۸۹-۱۶۵	شهر	۱۶۸-۱۲۹
کی آرش	۲۵۷	شید	۴۲۵
کی اپیوه	۲۴۶	غ	
کیش	۱۰۱	غلامباره	۳۵۳-۳۵۲
کی کاوس	۲۴۶	ف	
کی گشتاسب	۳۶۶	فر، فره، فرهی، فرمند، فرهمند، فرخند، فرخندگی	۳۶۰
کین	۸۶	فرخان؛ فرزانه	۷۴-۵۵
کیهان (جهان)	۸۰	فرستاده	۳۲۷
گ		فرشته	۳۲۷
گامیدن	۲۰۷-۵	فرشوستر	۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴
گاو	۲۴۱	فرمان	۱۴۳
گذر	۳۰۷	فرن	۴۰۱
گردن	۲۳۸	فره (بسیار)	۳۲۸-۲۰۵
گر زمان	۳۳۶-۲۶۷-۱۲۶	فریدون	۴۰۰
گر زیدن	۲۷	فریقتن	۳۶۵
گرشاسب	۴۰۰-۲۴۰	ك	
گرفن	۱۱۱	کاست	۱۲۱
گرم	۲۱۳		

فهرست واژه‌های پارسی

مردم	۲۹۱-۲۹۰-۳۸	گریبان	۲۳۸
مرده ریگ	۱۵۳	گریواره	۲۳۸
مردگری	۱۵۳	گریوه	۲۳۸
مرک	۲۹۱	گزاردن	۳۹
مُزد	۲۰۴-۱۲۳	گزارش، گزاره	۳۹
مستشدن	۳۱۶	گزیدن	۳۹
مشت	۱۴۶	گستردن	۲۱۲
مخ	۶۱-۵۶	گستههم	۲۱۲
من	۷۰	گشتاسب	۲۴۰
منوچهر	۱۴۰	گشن	۲۵۷
موبد	۲۴۵-۶۱	گشن اشتر	۲۵۷
مه	۱۳۱	گشن بز	۲۵۷
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی	،	گشننسپ	۲۵۷
مهین	۵۶	گلشن	۵۴
مهبُزد	۱۲۲	گله	۲۷
مهر	۲۸۰-۲۷۹	گواز، گوازه	۲۶
مهرست	۳۷۹	گوشواره	۲۸۵
می	۳۱۶	گوهر	۷۱-۷۰
میزان	۱۸۴	ل	
میزد	۱۸۱-۱۸۰	لهراسب	۳۳۹-۲۴۰
میزیدن	۲۵۹	م	
میش گشن	۲۵۷	مادر	۲۷۰
میغ	۲۳۴	ماه	۲۳۰
مینو	۶۹	مجوس	۶۱
		مده	۲۷۸

ن	
نام	۳۶۳
ز	۲۸۹-۶۷
نرسی	۴۲۶
تند	۱۷۴
نزدیک	۱۷۴
نسا	۱۴۹
نساسالار	۱۴۹
نشیم	۵۳
نشیمن	۵۳
نماز	۱
نمیدن	۲۷۲-۱
نوذر	۳۹۵
نوشدارو	۱۶۷
نون	۲۶۰-۶۱
نوه، نواده	۲۷۱
نویددادن	۱۱
نیاک	۲۷۱
نیزه	۱۳۴
نیوشیدن	۴۸
و	
واج، واچ، واش، باز، واژه، باز، باج، باج	۲۶
واسطه‌یوشان‌سالار	۱۱۳
واسطه‌یوشند	۱۱۳
وام	۱۲۲
های	۲۶۳-۱۳۸
هجر	۳۹
هجرگر	۳۹
هخشب	۱۰۸
هخشو	۱۰۸
هخشور	۲۸۶-۱۴
هرج	۱۶۵
هرز او	۲۷۵
هزیدن	۳۸
هزیج	۲۷۸
هزیدن	۳۵۴-۲۷۶-۱۴۱
هزیر	۲۸۶-۳۸
هیده	۴۴
هیدیدن	۴۴
هیر	۱۲۴
هیز، هیزه، هیزگان، هیزش، اویزه	
هیزه	۵۹
هیونگهان	۴۰۰-۱۵۴
هواشت	۴۰۲
هچتسب	۳۹۹-۳۶۷
هر	۱۰۷
هردار	۳۲۰
هزوان	۱۵
هزین	۱۴۰-۷۷

فهرست واژه‌های پارسی

هوش (مرگ)	۱۶۷-۱۶۶	هشتمن	۶
هوم	۱۶۸-۱۶۷	هشتمن	۱۹۹
هیربد	۴۰۲-۲۶۰-۲۴۰	هفتان بخت	۱۲۱
ی			
یاسه، یاسا، یاسون	۱	همکام	۱۹
یزدان بخت	۱۲۲	هنر	۲۱۴-۷۷-۷۶
یوغ (یوخ)	۹۲	هور	۲۲۵-۱۵۹